

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

مطالعات تاریخ فرهنگی

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ
سال شانزدهم، شماره شصت و دوم، زمستان ۱۴۰۳ - شاپا: ۲۰۰۸-۹۹۴۵ - شاپا الکترونیک: ۲۷۸۳-۲۱۲۰

به استناد نامه شماره ۱۷۹۸۶۲ مورخ ۹۰/۰۹/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، این فصلنامه درجه علمی - پژوهشی دارد.

شأننامه	هیئت تحریریه:
صاحب امتیاز: انجمن ایرانی تاریخ	دکتر علیرضا ملایی‌توانی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر مسئول: علیرضا ملایی‌توانی	دکتر عباس قدیمی قیاری، استاد دانشگاه تبریز
سردبیر: عباس قدیمی قیاری	دکتر عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
مدیر داخلی: اعظم ریاحی	دکتر زهت احمدی، دانشیار دانشگاه اصفهان
ویراستار: فاطمه نجفی	دکتر عباس برومند اعلم، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
مترجم چکیده‌ها: سجاد سپهری نیا	دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار دانشگاه تبریز
نویسه‌گردان: زینب میرزایی	دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین
کارشناس اجرایی: فاطمه نجفی	دکتر شهرام جلیلیان، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز
صفحه‌آرا: مرتضی انصاف‌منش	دکتر حسن حضرتی، دانشیار دانشگاه تهران
چاپ: انجمن ایرانی تاریخ	دکتر هوشنگ خسروبیگی، استاد دانشگاه پیام نور
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان	دکتر احمدرضا خضری، استاد دانشگاه تهران
تارنما: www.chistorys.ir	دکتر محسن رحمتی، استاد دانشگاه خرم‌آباد
رایانامه: chistorys.ir@gmail.com	دکتر سهیلا شهبهانی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
	دکتر مقصودعلی صادقی، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
	دکتر جمشید نوروزی، دانشیار دانشگاه الزهراء(س)
	دکتر جواد هروی، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
	دکتر علی‌محمد ولوی، استاد دانشگاه الزهراء(س)
	دکتر شهرام یوسفی‌فر، استاد دانشگاه تهران

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، ابتدای شهید حصار، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، طبقه ۴، اتاق ۱۰ - تماس: ۰۹۲۱۶۹۰۴۳۱۸

این نشریه در فهرست نشریات پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC به آدرس www.isc.gov.ir
و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID به آدرس www.sid.ir نمایه شده است.



داوران شماره شصت و دوم فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

- دکتر ابراهیم موسی پور بشلی، استادیار گروه تاریخ اجتماعی، بنیاد دایره المعارف اسلامی
- دکتر احمد بازماندگان خمیری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران
- دکتر بهاره نصیری، دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر بهزاد کریمی، استادیار گروه ایرانشناسی دانشگاه میند
- دکتر جمشید نوروزی، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه الزهرا (س)
- دکتر جواد هروی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
- دکتر حجت فلاح توتکار، استادیار تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)
- دکتر حسن الهیاری، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس
- دکتر رضا بیگدلو، دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی ناجا
- دکتر زهرا علیزاده بیرجندی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند
- دکتر سمیرا بامشکی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر سمیه کریمی، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر سیدمهدی زرقانی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر علیرضا ملائی توانی، استاد پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر قطب الدین صادقی، کارگردان و فیلمنامه نویس، مدرس دانشگاه
- دکتر محمد غفوری، دانش آموزته دکترای تاریخ دانشگاه تهران
- دکتر یعقوب یسنا، عضو هیئت علمی دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه البیرونی افغانستان

راهنمای ارسال مقاله برای فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

فرهیخته گرامی، پیش از اقدام به ارسال مقاله به این سامانه، مطالعه دقیق ضوابط و مقررات فصلنامه الزامی است.

به استحضار می‌رساند روند ارزیابی اولیه مقالات ۲ ماه و در صورت ارسال برای ارزیابی سوم و دریافت نتیجه نهایی مقاله ۶ ماه است.

لطفاً در هنگام درج مشخصات خود و همکاران نویسنده مقاله تمام اطلاعات شامل دانشگاه محل تحصیل دانشجوی، دانش‌آموختگی یا دانشجو بودن نویسنده، مرتبه علمی اساتید و دانشگاه محل کار ایشان را در صفحه مقاله خود درج نمایید.

جهت ارسال مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی و شروع روند ارزیابی مقاله، توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. تکمیل فرم تعهدنامه و فرم تعارض منافع و امضای آن توسط همه نگارندگان. این فرم نیز هنگام بارگزاری فایل مقاله در بخش "فایل پیش نیاز ارسال مقاله" در سامانه می‌بایست بارگزاری شود.

۲. پرداخت هزینه داوری مقاله پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و تعیین داور: هزینه ارزیابی اولیه به مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۲۵۰ هزار تومان) و در صورت تأیید نهایی مقاله، مبلغ ۸ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۸۵۰ هزار تومان) هزینه چاپ در یکی از شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی واریز شود.

درخواست پرداخت صورت حساب هزینه ارزیابی مقالات، پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه به نویسندگان ارسال می‌شود. پرداخت صورتحساب‌ها از طریق کارت‌های شتاب در سامانه امکان‌پذیر می‌باشد و یا مبلغ را به حساب بانک تجارت انجمن ایرانی تاریخ به شماره ۰۲۸۵۴۰۹۰۱۲ واریز و تصویر فیش واریزی را در سامانه بارگزاری نمایید.

۳. رعایت منشور اخلاقی فصلنامه به شرح زیر ضروری است:

مقررات و ضوابط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

استادان، پژوهشگران و دانشجویانی که مقالات آنها با قلمرو موضوعی فصلنامه همسو و هماهنگ است می‌توانند مقاله خود را در سامانه بارگذاری کنند. مقاله در صورتی در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد و در فرآیند داوری قرار خواهد گرفت که نویسنده (نویسندگان) به ضوابط مشروح زیر دقیقاً عمل کنند:

۱. فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی»، فصلنامه‌ای میان رشته‌ای است که می‌تواند از رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه علوم انسانی، هنر، باستان‌شناسی و... مقاله دریافت کند؛ اما از آنجا که رویکرد آن، تاریخ فرهنگی است مقالات باید با رعایت این رویکرد تنظیم شده باشند.
۲. هر یک از عناصر و شاخصه‌های دخیل در تعریف مطالعات فرهنگی (عقیده، آداب، رسوم، سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی، تغییرات و تحولات فرهنگی، زبان ادبیات و...) اگر در بستری تاریخی مورد توجه قرار گیرد، در هیئت تحریریه مجله قابل بررسی خواهد بود.
۳. مقالات مسئله‌محوری که ضوابط تنظیم مقاله با رویکرد پژوهشی را رعایت کرده باشند در اولویت هستند.
۴. ترجمه، نقد کتاب و مقالاتی که فاقد نوآوری محتوایی باشند (حتی اگر در شکل و تدوین نوآورانه باشند) در این مجله از اولویت برخوردار نیستند.
۵. اگر در مقاله‌ای میزان اخذ و اقتباس در حدی باشد که شبهه انتحال را ایجاد کند، مطابق منشور اخلاقی مجله با نویسنده (نویسندگان) برخورد خواهد شد.
- ۵-۱: در صورت اثبات انتحالی بودن مقاله، نویسنده مسئول باید کلیه هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم مرتبط با مقاله را به‌طور کامل پرداخت کند. در عین حال سردبیر می‌تواند مراتب را جهت درج در پرونده آموزشی و پژوهشی نویسندگان به مراجع مسئول و به ویژه مرکز آموزشی ذریبط اطلاع داده، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد.
- ۵-۲: اگر اقتباس یا انتحال انجام شده موجب تضییع حقوق معنوی افراد باشد، مجله می‌تواند موضوع را در مراجع حقوقی پیگیری کند.
- ۵-۳: موضوع انتحال صرف‌نظر از وضعیت مقاله در مراحل بررسی، قابلیت پیگیری دارد. بر این اساس، حتی اگر پس از چاپ مقاله‌ای این امر به اثبات برسد؛ فصلنامه، حق هرگونه برخورد قانونی با افراد متخلف را دارد.
۶. مقالات مستخرج از پایان‌نامه یا رساله فقط با نام دو نفر (استاد راهنما و دانشجو) پذیرفته می‌شود.
- ۶-۱: در صورتی که استاد راهنما و دانشجو اصرار بر افزودن نام مشاور داشته باشند یا ضوابط دانشگاه چنین امری را اقتضاء کند استاد راهنما طی نامه‌ای میزان مشارکت و تأثیرگذاری مشاور (مشاورین) را به هیئت تحریریه گزارش خواهد کرد. در هر حال، مرجع تصمیم‌گیری هیئت تحریریه است.

۷. همه نویسندگان باید برگه صحت اصالت مقاله را تأیید و امضا کنند. هیچ یک از افرادی که نامشان به عنوان نویسنده در مقاله ذکر شده است نمی‌توانند از پذیرش مسئولیت‌هایی که به موجب قوانین متوجه‌شان می‌شود شانه خالی کنند.

۷-۱: کارشناس مجله موظف است قبل از پذیرش قطعی مقاله و طرح آن در هیئت تحریریه تعهدنامه لازم را از نویسندگان اخذ کند.

۸. حجم مقالات ارسالی با احتساب بخش منابع و مآخذ، نباید از هفت هزار واژه بیشتر باشد. اگر نویسنده به هر دلیل بر افزایش حجم اصرار ورزد، باید مطابق تعرفه تعیین شده توسط هیئت تحریریه به ازای هر واژه اضافی مبلغی را به حساب مجله واریز کند.

۹. شیوه استناد در این فصلنامه درون متنی است. نویسنده یا نویسندگان باید ضوابط مشخص شده در فصلنامه را مطابق دستورالعمل ارائه شده رعایت کنند.

۹-۱: ضوابط تفصیلی مرتبط با «نظام استناد» در متن مقاله و فهرست منابع به پیوست در همین صفحه ارائه می‌شود.

۱۰. هیئت تحریریه در پذیرش و رد مقالات آزاد بوده و اختیار کامل دارد.

شیوه ارجاع‌دهی درون‌متنی

موارد زیر برای ارجاع به کتاب، مقاله نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف، روزنامه، تصویر، نقشه، جدول، نمودار، سایت و مصاحبه رعایت می‌شود.

۱. شیوه ارجاع به کتاب، مقاله‌ی نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف و روزنامه یکسان است.
۲. مشخصات اثر، باید مطابق استانداردهای شیوه استناد درون متنی، داخل پرانتز ارائه شود. این مشخصات باید به نحوی تنظیم شود که به سهولت مخاطب را به اثر مورد نظر هدایت کند. در صورت ارائه اطلاعات نسبت به اثر قبل از پرانتز، نویسنده مجاز است محتوای استناد داخل پرانتز را کوتاه کند.

۲-۱: اگر نام منبع و نام نویسنده در متن درج نشده باشد: نام منبع، نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان و سال اثر و شماره صفحه در پرانتز قرار می‌گیرد.

مثال: (تاریخ در ترازو، زرین‌کوب، ۱۳۷۰ ش: ۳۲۱).

۲-۲: اگر نام منبع و نویسنده در متن درج شده باشد سال انتشار اثر در پرانتز قرار می‌گیرد.
مثال: درخصوص سفرنامه‌ها تعدادی کتاب منتشر شده است که بیشتر آنها به معرفی خلاصه‌ای از

- این آثار پرداخته‌اند یا گونه‌ای فهرست‌نگاری توصیفی به‌شمار می‌روند. از جمله‌ی این آثار عبارت‌اند از: سفر اروپاییان به ایران اثر ژان شیبانی (۱۳۵۳).
- ۳-۲: اگر نویسنده اثر یا تاریخ‌نگارش مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» استفاده می‌شود.
- ۴-۲: درج شماره صفحه: از راست به چپ و از کوچک به بزرگ. صورت می‌گیرد:
مثال: (دهنوی، ۱۳۴۶ ش: ۲۹۵-۲۹۸)
۳. اگر در متن به نقل‌قولی مستقیم اشاره می‌شود؛ متن کامل عبارت مورد ارجاع در گیومه قرار می‌گیرد.
- مثال: «افسانه در زبان رایج مردم معمولاً قصه‌ی سنتی است که دارای پایگاه تاریخی و نیمه‌تاریخی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷ ش: ۳۵).
۴. اگر ارجاع به چند اثر از یک نویسنده است؛ ارجاع‌ها باید بر اساس ترتیب تاریخی درج شود.
مثال: ویدن‌گرن (۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۸۳) بیش از سه دهه به بررسی ابعاد فرهنگی تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانی پرداخت.
۵. در ارجاع به چند اثر از یک نویسنده که در یک‌سال منتشر شده‌اند؛ پس از درج تاریخ انتشار هر اثر، برای منبع فارسی و عربی از حروف ابجد و برای منبع لاتین از a, b, c استفاده می‌شود.
مثال: پژوهش‌های شهبازی درباره‌ی تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره‌ی ساسانی (a ۱۹۹۰) جنبه‌های مختلفی از تاریخ‌نگاری ایرانی را در بر دارند.
۶. اگر تعداد مؤلفان دو نفر است باید به ترتیب مذکور در شناسنامه نام آنها ذکر شود.
مثال: ازدست‌دادن اسکندریه شکست تلخی برای بی‌زانس محسوب می‌شد (وینتر و دیگناس، ۱۹۷۸ م: ۱۰۰).
- ۶-۱: اگر تعداد مؤلفان اثر مورد استناد بیش از سه نفر باشد کافی است مطابق مشخصات مندرج در شناسنامه اثر نام اولین مؤلف ذکر شده و پس از آن از ترکیب «و دیگران» استفاده شود.
مثال: تعیین دقیق زمان حکمرانی والیان به علت اختلاف اطلاعات در منابع تاریخی و سکه‌ها به‌سهولت امکان‌پذیر نیست (قلی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶ ش: ۸۱).
۷. درج منبع برای ارجاع به تصاویر، اشکال، نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها ضروری است.
مثال: (تنگ دست‌دار سده‌های ۸-۷ میلادی، گیرشمن، ۱۳۹۰ ش)، ۲۳۸، شماره‌ی ۲۹۱ (الف).
۸. استفاده از علائم باید منطبق بر دستورالعمل‌های استاندارد و اصول ویرایش مجله باشد.
۹. تعداد واژگان مقاله با احتساب فهرست منابع، نباید از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر باشد.

شیوه‌ی تنظیم فهرست منابع و مآخذ

۱. در تنظیم فهرست منابع و مآخذ به مشخصات کامل اثر- نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار، نام اثر، نام مترجم یا مصحح احتمالی، محل نشر و نام انتشارات اشاره می‌شود.
۱-۱: اگر نویسنده اثر، تاریخ نگارش یا محل انتشار مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» و «بی‌جا» استفاده می‌شود.
مثال: اشپولر، ب. (۱۳۶۹ش). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱-۲: ذکر صفحات کتاب ضرورتی ندارد.
۲. در مقالات آنلاین ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان سایت، آدرس سایت و تاریخ دسترسی ضروری است.
مثال: فکوهی، ناصر. (۱۳۹۹ش)، «همگرایی تاریخی با میراث بزرگ فرهنگی اندیشه اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، قابل دسترس در:
<https://anthropologyandculture.com/%d9%87%d9%85%da%af%d8%b1%d8%a7%d9%8a%d9%8a-%d8%aa%d8%a7%d8%b1%d9%8a%d8%ae%d9%8a-%d8%a8%d8%a7-%d9%85%d9%8a%d8%b1%d8%a7%d8%ab-%d8%a8%d8%b2%d8%b1%da%af-%d9%81%d8%b1%d9%87%d9%86%da%af%d9%8a-%d8%a7%d9%86>
(Downloaded: 8 September 2020).
۳. در ذکر مدخل‌های دایره‌المعارف اشاره به نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ نشر، عنوان مدخل و نام دائرةالمعارف ضروری است.
مثال: بهرامی، عسکر، (۱۳۸۱ش)، «بختیاری»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۴. در خصوص کتاب‌های الکترونیکی (E-Books) ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال)، عنوان کتاب به ایتالیک، محل نشر، ناشر، لینک دانلود و تاریخ دسترسی ضروری است.
Robinson, C. F. (2004). *Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia*. Cambridge: Cambridge University Press.
Available at:
https://books.google.ae/books?id=iYISHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false (Downloaded: 17 June, 2015)
۵. در بخش مصاحبه‌ها ذکر نام مصاحبه‌شونده، (سال مصاحبه)، عنوان مصاحبه (ایتالیک)، نام مصاحبه‌کننده، روز و ماه مصاحبه ضروری است.
مثال: بویری، فلک‌ناز، (۱۳۹۸ش)، افسانه‌های بختیاری، مصاحبه از شمس‌الدین رضوی، ۸ مهر.

فهرست

رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران

عباس پناهی / ۱

تصویر پرتغالی‌ها از خلیج فارس؛ واکاوی انگیزه‌های استعماری پرتغال در ترسیم نقشه‌های خلیج فارس
(سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی / دهم و یازدهم قمری)

فاطمه فریدی مجید / ۳۱

بازنمایی هویت ملی ایرانیان در سرودهای ملی

محمد هاتقی / ۶۷

تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی

زهره حیاتی، ریحانه قندی / ۹۷

روایت زنانه بومیان خارگ از نسبت سنت و مدرنیته در جریان توسعه صنعت نفت

حسن الهیاری، سمیه عباسی / ۱۳۱

بررسی و واکاوی پدیده خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه یوهان کالتونگ
(مطالعه موردی سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار)

آیسان نصیری غازانی، محمد سلماسی‌زاده / ۱۷۱

Radicalism and the Gilani Constitutional Movement: Examining the Role of Gilanis in Iran's Revolutionary Developments

Abbas Panahi¹

Abstract

The present article examines the role of the Gilani constitutional movement in shaping intellectual and political radicalism during Iran's constitutional era. The Constitutional Revolution ushered Iran into a new age; while European constitutionalism was based on secularism and humanism, Iranian constitutionalism sought to reconcile tradition and modernity. The Iranian Constitutional Revolution was a justice-seeking and anti-despotic movement aimed at establishing the rule of law and limiting the Shah's power. This movement influenced not only Iran but also its surrounding regions. The Gilani constitutional movement, particularly in the second phase of the Constitutional Revolution, played a crucial role in weakening Qajar despotism and reviving constitutionalism through a radical approach. By employing violent means and organizing revolutionary forces—especially during the conquest of Tehran—Gilanians significantly impacted the political and social developments of the time. On this basis, the following questions arise: What historical role did Gilanians play in the constitutional movement, and what were the defining characteristics of the Gilani Constitutionalism? This article investigates the role of Gilani figures, associations, and press in shaping the social radicalism of the constitutional era. Additionally, it explores the influence of Gilan's geography, economy, and international connections as key factors in this study.

1. Assistant Professor in Gilan Studies, University of Guilan., Rasht, Iran. apanahi@guilan.ac.ir

Received: March 8, 2025 - Accepted: May 4, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

Inspired by Caucasian and European social democratic thought—particularly during the Minor Despotism—Gilanis gravitated toward radicalism and ultimately played a pivotal role in forming the second parliament and consolidating Iran’s parliamentary system. Through historical documents and sources, using an analytical-historical method and relying on archival and library data, this article demonstrates that Gilani Constitutionalism was not merely a local movement but an influential force in Iran’s modern intellectual and political transformations.

Keywords: Gilan, Constitutionalism, Freedom, Social Democracy, Radicalism.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال شانزدهم، شماره‌ی شصت و دوم، زمستان ۱۴۰۳، صص ۲۹-۱

رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران

عباس پناهی^۱

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش مشروطه گیلانی در شکل‌گیری رادیکالیسم فکری و سیاسی در عصر مشروطه ایران می‌پردازد. انقلاب مشروطیت، جهان ایرانی را وارد دوران نوینی کرد، با اینکه مشروطه اروپایی بر پایه سکولاریزم و اومانیسم قرار داشت، اما مشروطه ایرانی تلاش داشت تا بین سنت و مدرنیته آشتی برقرار کند. انقلاب مشروطه ایران جنبشی عدالت‌خواه و ضد استبداد بود که با هدف استقرار حکومت قانون و محدود کردن قدرت شاه شکل گرفت. این جنبش نه تنها بر ایران، بلکه بر مناطق پیرامونی ایران نیز تأثیر گذاشت. مشروطه گیلانی به‌ویژه در مرحله دوم انقلاب مشروطه، با رویکردی رادیکالی نقش مهمی در تضعیف استبداد قاجار و احیای دوباره مشروطیت ایفا کرد. گیلانیان با استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز و سازمان‌دهی نیروهای انقلابی، به‌ویژه در فتح تهران، تأثیر بسزایی در تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوره داشتند. با توجه به موضوع، این پرسش مطرح است که گیلانیان در جنبش مشروطه‌خواهی ایفاگر چه نقش تاریخی بودند و مشروطه گیلان دارای چه ویژگی‌هایی بوده است؟ مقاله حاضر به دنبال بررسی نقش شخصیت‌ها، انجمن‌ها، مطبوعات گیلانی و تأثیرگذاری آن‌ها بر رادیکالیسم اجتماعی عصر مشروطه است؛ همچنین، تأثیر جغرافیا، معیشت و ارتباطات بین‌المللی گیلان از شاخص‌های مورد بررسی

۱. دانشیار پژوهشکده گیلان‌شناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. apanahi@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

پژوهش حاضر است. گیلانیان با الهام از اندیشه‌های سوسیال دموکراسی قفقازی و اروپایی، به‌ویژه در دوره استبداد صغیر، به رادیکالیسم گرایش یافتند و در نهایت، نقش کلیدی در تشکیل مجلس دوم و تثبیت نظام پارلمانی در ایران ایفا کردند. در مقاله حاضر با بررسی اسناد و منابع تاریخی و با استفاده از روش تاریخی و به شیوه تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی نشان داده شده است که مشروطه گیلانی نه تنها یک جنبش محلی، بلکه جریانی تأثیرگذار در تحولات فکری و سیاسی ایران معاصر بوده است.

واژه‌های کلیدی: گیلان، مشروطیت، آزادی، سوسیال دموکراسی، رادیکالیسم.

۱. مقدمه

مشروطیت ایران یکی از مهم‌ترین وقایعی بود که تا آن زمان در تاریخ ایران روی داد و عمیق‌ترین تحول را بر جنبه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران به وجود آورد و حکومت استبدادی در تاریخ و فرهنگ ایران که به روایتی از اول خلقت تا آن دوران در ایران فرمانروایی می‌کرد، واژگون کرد (وفادار، ۱۳۸۳: ۱۰۷). مشروطه در پی آن بود که حکومت ملی را که پایه‌اش بر روی فلسفه مدرن، خردگرایی، آزادی و عدالت است، برقرار سازد و آزادی عقیده و تساوی حقوق افراد و حکومت مردم بر مردم را در ایران استوار کند و سرنوشت ملت را به خود مردم بسپارد؛ از دیدگاه مشروطه‌خواهان، سلطنت برآمده قدرت و اراده مردم بود.^۱

در انقلاب مشروطه سه نگرش برجسته در عرصه فکری و سیاسی ایران فعال بودند: جریان مذهبی، روشنفکران و حامیان نظام استبدادی. هر سه جریان از فردای پیروزی مشروطه در تلاش بودند تا منافع گروه خود را بر گرسی نشانده و سایر اندیشه‌ها و رقبا را حذف کنند. سلطنت طلب‌ها به دربار وابستگی داشتند، اما بخش مدرن‌تر مذهبی‌ها و روشنفکران به گروه‌ها و نهادهای جدید اجتماعی نظیر انجمن‌ها، احزاب، مطبوعات و

^۱ در اصل سی‌وپنجم قانون اساسی مشروطیت، سلطنت چنین تعریف شده است: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده»؛ در نتیجه سلطنت شاه هنگامی رسمیت می‌یافت که او به قانون اساسی مشروطیت سوگند وفاداری یاد می‌کرد (یزدانی، ۱۴۰۰: ۸۴).

دیگر نهادهای مدرن که در نتیجه انقلاب مشروطه ایجاد شده بود، وابسته بودند. در رقابت بین این سه جریان، روشنفکران میدان سیاست را از آن خود کردند. روشنفکران و بازیگران برجسته مشروطه، اغلب ریشه گیلانی یا آذربایجانی داشتند. این موضوع نشان می‌دهد که اندیشه‌های مدرن در این مناطق بیش از سایر نقاط ایران ریشه داشته و این گروه با توجه به آگاهی‌های عمیق‌تری که از کارکرد مشروطیت و نهادهای سیاسی وابسته به دموکراسی پارلمانی و پارلماناریسم داشتند، بر فرایندهای مشروطیت تأثیرگذار شدند (مارتین، ۱۳۹۲: ۳۷). هژمونی گیلانیان به ویژه در دوره دوم مشروطیت با شکل‌گیری مجلس دوم و رویکرد انقلابی پارلمان دوم چهره خود را آشکار ساخت. گیلانیان در مرحله دوم انقلاب مشروطه، مبارزه خود با حکومت قاجار را با خشونت آغاز کردند؛ نخستین حرکت آن‌ها که منجر به سقوط رشت شد، کشتن آقابالاخان حاکم رشت در «باغ مدیریه» یکی از نخستین ترورهای عصر مشروطه پس از ترور ناکام محمدعلی‌شاه بوده است. آن‌ها در مسیر خود تا فتح تهران با هر جریانی که سد راه آنان می‌شد، با خشونت برخورد می‌کردند. گفته شده است حتی محمدولی‌خان از رهبران اردوی شمال با وجود تطمیع از سوی محمدعلی‌شاه، از ترس مجاهدان گیلانی حاضر به همکاری با روس‌ها نشد (عظیمی، ۱۳۹۶: ۴۲۷).

انجمن‌ها و مطبوعات آزاد از نهادهای برآمده از مشروطیت بودند. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد انجمن‌های سیاسی و مطبوعات گیلانی نقش مؤثری در معرفی مشروطیت، دفاع از دستاوردهای آن، لزوم حفظ و حراست از آن و دفاع از آزادی‌های مشروع در جامعه گیلانی مطرح کردند؛ از این رو در مرحله دوم مشروطیت، مجاهدان گیلانی با استفاده از هم‌گرایی که انجمن‌ها در گیلان ایجاد کرده بودند، با اطمینان خاطر قدم در میدان مبارزه نهاده و در دفاع از آرمان‌های مشروطه نقش‌آفرینی کردند (یوسفدهی، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۷). انجمن‌های «ستار» و «ابوالفضل‌ی (عباسی)»^۱ رویکردهایی رادیکالی داشتند و با حرارت از حقوق مردم در برابر مستبدان و زورمندان جامعه سخن می‌گفتند. انجمن‌های یادشده حامی توده‌های تهی‌دست جامعه بودند (یزدانی، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

^۱. در برخی نوشته‌ها انجمن ابوالفضل‌ی و در برخی دیگر عباسی نام برده شده است.

مشروطه گیلانی از نظر سیاسی حرکتی مبتنی بر رادیکالیسم بود؛ هرچند رادیکالیسم عصر مشروطه با جریان‌های رادیکال عصر پهلوی که متأثر از کمونیسم بود، تفاوت‌های زیادی دارد؛ از نظر فکری، رادیکالیسم به مجموعه‌ای از عقاید و اقدامات سیاسی، اجتماعی یا مذهبی گفته می‌شود که خواهان تغییرات بنیادین، سریع و اغلب انقلابی در ساختارهای موجودند. رادیکال‌ها معمولاً به دنبال دگرگونی‌های اساسی در نظام‌های سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی‌اند و ممکن است از روش‌های غیرمتعارف برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند (لحمیان، ۱۳۸۶: ۴۷). آن‌ها از نظر سیاسی معمولاً به اصلاحات تدریجی رضایت نمی‌دهند و به دنبال تحولات عمیق و سریع‌اند. از نظر روش مبارزاتی از روش‌هایی مانند اعتراضات خیابانی، نافرمانی مدنی یا حتی خشونت برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند. رادیکال‌ها بیشتر منتقد شدید نظام‌های حاکم و ساختارهای قدرت‌اند (آشوری، ۱۴۰۲: ۷۶). با وجود اینکه حرکت انقلابی مشروطه گیلان جریانی برآمده از مشروطیت بود، اما بسیاری از شاخص‌های بنیادین رادیکال را داراست. مجاهدان گیلانی در مرحله دوم جنبش، از زمانی که در بهمن ۱۲۸۷ خورشیدی بر حاکم گیلان شوریدند تا فتح تهران طی تابستان ۱۲۸۸ خ، روش مبارزاتی برپایه اندیشه‌های رادیکالیسم داشتند. قلمرو مکانی پژوهش بیشتر با تکیه بر تحولات شهر رشت انجام گرفته و از نظر زمانی نیز تحولات پس از استبداد صغیر تا فتح تهران قلمرو زمانی پژوهش را دربرمی‌گیرد؛ باین حال به دلیل اینکه حوادث رشت به گونه‌ای با سایر شهرهای گیلان نیز مرتبط است، به ناچار تمامی قلمرو گیلان در شمول تحقیق قرار می‌گیرد. از نظر زمانی دوره تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی گیلان از بهمن ماه ۱۲۸۷ تا فتح تهران در ۲۱ تیر ۱۲۸۸ خ را مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. پیشینه پژوهش در زمینه مشروطه در گیلان

درباره مشروطیت در گیلان مطالعات متعددی انجام گرفته است؛ مانند «مآخذشناسی تحلیل انتفادی مشروطه گیلان» اثر عباس پناهی (۱۴۰۰). آدمیت در کتاب «فکر دموکراسی / اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» بر این عقیده است که مشروطه گیلانی دارای ماهیت انقلابی و با برنامه بود (آدمیت، ۱۳۵۴: ۹۷-۱۰۴). ناصر عظیمی نیز در مقاله «اهمیت

رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران | ۷

مشروطه گیلانی در نگاه فریدون آدمیت»، به تحلیل برخی از ویژگی‌های مشروطه گیلان پرداخته و آن را مشروطه گیلانی نام می‌نهد (عظیمی، ۱۴۰۲: ۵۶).

از مهم‌ترین پژوهش‌های جدید درباره مشروطه گیلان آثار دکتر سهراب یزدانی است؛ ایشان در کتاب‌های روستائیان و مشروطیت ایران (۱۴۰۲) و همچنین کتاب مجاهدان مشروطه (۱۳۸۹) نقش و کارکرد مشروطه گیلان را مورد بررسی قرار داده است، اما در کتاب دوم به طور جدی به نقش و کارکرد مجاهدان گیلانی در فراز و فرودهایی که منجر به فتح تهران شد اشاره کرده است و نقش گیلانیان را در این رخداد سیاسی قابل تأمل می‌داند. سهراب یزدانی در بیشتر آثار خود به موضوع رادیکالیسم مشروطه گیلانی می‌کند و این ویژگی مشروطه گیلان را متأثر از سوسیال دموکرات‌های قفقازی از یکسو و همچنین تداوم جنبش دهقانی در گیلان می‌داند؛ وی همچنین در کتاب *اجتماعیون عامیون* (۱۳۹۱) آگاهی‌های ارزشمندی درباره نقش و کارکرد این فرقه و تأثیرگذاری آن بر مشروطیت گیلان ارائه می‌دهد. فلاح توتکار نیز در مقاله «بازتاب مسئله دهقانی در مجلس اول (۱۳۲۴-۱۳۲۶ق)» (۱۳۸۵) به رویکرد انقلابی مشروطه گیلان که در نتیجه مشارکت دهقانان گیلانی بود، پرداخته است.

صدیقی پاشاکی نیز در کتاب *فراز و فرودهای گیلان در سه سال مشروطه* (۱۳۲۷-۱۳۳۳ق) (۱۳۹۲) با رویکردی توصیفی و تحلیلی به تحولات سیاسی که در گیلان عصر استبداد صغیر روی داده است پرداخته و تلاش دارد تا نقش انجمن‌ها، مطبوعات و شخصیت‌هایی که در اردوی مجاهدان گیلانی تأثیرگذار بوده‌اند، را بررسی کند؛ علاوه بر آثار یادشده، حسن کهنسال و طاهره میرزایی (۱۳۹۴) نیز در کتاب *نقش سردار محیی در تحولات گیلان عصر مشروطه و جنبش جنگل* به تحلیل نقش این شخصیت در عصر مشروطه پرداخته‌اند. سردار محیی از شخصیت‌های برجسته رادیکال در تحولات سیاسی گیلان پس از استبداد صغیر بوده است.

با وجود چنین آثار ارزشمندی درباره مشروطه گیلان، نگارنده تلاش دارد تا با استفاده از گزارش‌ها، اسناد و همچنین تحقیقات جدید به طور مشخص درباره رادیکالیسم انقلابی در مشروطه گیلانی و تأثیر آن بر تحولاتی دوره استبداد صغیر و تحولات فتح تهران را بررسی کند.

۳. تحلیل اندیشه‌های درگیر در انقلاب مشروطه

تحولات سیاسی و اجتماعی رشت از بهمن ۱۲۸۷ تا فتح تهران در ۲۱ تیر ۱۲۸۸خ دوران سرنوشت‌سازی است. طی این ماه‌ها گیلانیان نقش مؤثری در خیزش و برپایی دوباره مشروطیت ایران داشتند. در دوره اول مشروطه گفتمان مسلط بر آن هژمونی علما بود، اما در دوره دوم که گیلانیان و آذربایجانی‌ها بر فرایند انقلابی آن تأثیرگذار بودند، هژمونی مسلط بر فرایندهای مشروطه تحت تأثیر کنش‌های روشنفکران رادیکال بوده است. این گروه در دسته اجتماع‌یون-عامیون قرار گرفته و بی‌محابا به نقد سنت و تبلیغ مدرنیته می‌پرداختند. در دوره نخست مشروطه که تقریباً دوره مجلس اول مشروطه را شامل می‌شود، علما نقش مؤثرتری بر فرایندهای فکری و قانون‌گذاری مشروطیت داشتند. البته تفکر تطبیق شرع با حقوق غربی جنبشی بود که از روزنامه قانون و برخی متفکران عصر ناصری آغاز شده بود و طرفداران بسیاری حتی بین جریان سنتی جامعه داشت؛ در این دوره علما و حتی روشنفکران درصد بودند تا مفاهیم حقوق مدنی غربی و سکولاریسم را با مفاهیم شرعی اسلام و تشیع تطبیق دهند و به تعبیر آجودانی به دنبال «این همانی» بودند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۲۳۷). از معروف‌ترین چهره‌های روحانی این نگرش نجم‌آبادی و بعدها طباطبایی و نائینی و هم‌فکرانش بودند (نائینی، بی‌تا: ۱۶۱)؛ حتی رساله «یک کلمه» مستشارالدوله و روزنامه «قانون» ملکم نیز مروج این تفکر بود، اما پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه و آشکار شدن دوباره چهره استبداد، انقلابیون جدید نسبت به گذشته بسیار بی‌باک شده و واهمه‌ای از دیدگاه‌های ضد استبدادی و حتی ضد سنتی خود نداشتند؛ این گروه تحت تأثیر آموزه‌های اجتماع‌یون-عامیون، یعنی همان سوسیال دموکرات‌های قفقازی بودند. چهره‌های جوان گیلانی نظیر حسین کسمایی، میرزا رحیم شیشه‌بر، کریم‌خان رشتی و پیرم‌خان مهم‌ترین شخصیت‌های انقلابی این سرزمین بودند که از سردمداران جریان رادیکالی مشروطه گیلانی به شمار می‌روند؛ این گروه با آنکه آثار نظری درباره مشروطیت از خود به یادگار نگذاشته‌اند، اما با توجه به اینکه از زبان‌های خارجی و فلسفه نظری غرب آگاهی داشتند و از سوی دیگر متأثر از جریان‌های انقلابی اروپا و قفقاز بودند، تلاش داشتند تا این اندیشه‌ها را در ایران گسترش داده و حکومتی مبتنی بر قانون و دموکراسی ایجاد کنند؛ علاوه بر تمایل نخبگان گیلانی نسبت به جریان‌های سوسیال دموکراسی قفقازی، سازمان‌های انقلابی قفقازی نیز بی‌واسطه و مستقیم تلاش داشتند تا با ایجاد شعبه‌های انقلابی در

گیلان، جریان مشروطه‌خواهی گیلانیان را در مسیر رادیکالیسم سوق دهند. در این زمان سازمان همت تلاش داشت تا با تأسیس شعبه‌های اجتماعیون-عامیون در رشت و انزلی شعله‌های انقلاب را در گیلان شعله‌ور نگه دارد (آوانسیان، ۱۳۷۸: ۷)؛ بر اساس گزارش‌های موجود، ارزشیکدزه هم‌زمان با دوره استبداد صغیر در رشت و انزلی در سال ۱۲۸۸خ با تأسیس «کلوب انترناسیونال» کوشید تا هر چه بیشتر جریان مشروطه‌خواهی گیلانیان را در مسیر جریان‌های انقلابی و رادیکالیسم قرار دهد (همان). با توجه به مراودات گسترده گیلانیان با قفقاز و آزادی عمل نسبی مخالفان روسیه تزاری در این منطقه، قفقاز به کانون انقلابی در برابر روسیه از یک‌سو و استبداد محمدعلی شاهی از سوی دیگر تبدیل شد.

۴. گیلانیان و مشروطه‌خواهی با تأکید بر نقش قفقازی‌ها

بخشی از عوامل تأثیرگذار بر انقلاب مشروطه دستاورد اندیشه‌های سوسیال دموکراسی متأثر از حضور جریان قفقازی در گیلان بود. نقش قفقازی‌ها در اردوی گیلان به اندازه‌ای برجسته بود که نشریات طرفدار نظام سلطنت در تهران در سرزنش آنان می‌نویسند که اردوی شمالی را آنارشویست‌های قفقازی تشکیل داده است (پالویچ، ۱۳۵۷: ۶۳)؛ البته شواهد تاریخی نشان می‌دهند که در سال‌های نخست مشروطیت آنارشویست‌ها فعالیت چشمگیری در تحولات مشروطه‌خواهی نداشتند و مخالفان مشروطیت برای بدنام کردن آنان در انظار عامه، مشروطه‌خواهان را گاه «بابی» و گاه آنارشویست می‌نامیدند؛ علاوه بر سوسیال دموکراسی قفقازی، جناح دیگر مشروطه‌خواه ایرانی که تحت تأثیر لیبرال دموکراسی اروپا - به ویژه فرانسه و بریتانیا - بودند، برای پیشبرد اهداف انقلابی بر محور مشروطه‌خواهی تلاش می‌کردند؛ این گروه به مانند مجاهدان آذربایجانی و گیلانی رادیکال نبودند؛ با این حال، این دو گروه توانستند مذهب‌یون و سنتی‌هایی که بر اساس سنت تاریخی همیشه در کنار شاه قرار داشتند را با خود همراه کرده و از نیروی اجتماعی آنان جهت پیروزی انقلاب مشروطه سود جویند؛ در نتیجه، سلطنت و نظام استبدادی در برابر چنین نیروی عظیم اجتماعی قادر به مقابله نبود و در نهایت ناچار به تسلیم شد؛ کرونین نیز معتقد است انقلاب مشروطه در ابتدا تحت سیطره سنت‌گرایان بود، اما به مرور چرخش به نفع نوگرایان انجامید (مارتین، ۱۳۹۲: ۱۸۰ و ۱۸۱). وی درباره چرایی و علل این چرخش سیاسی توضیحی ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد مقاومت نهاد استبدادی از یک‌سو و فشار نیروهای انقلابی از سوی دیگر موجب شد تا در نهایت جریان رادیکالی بر

فضای مشروطه حاکم شده و سنت‌گرایان در موقعیت ضعف قرار گیرند؛ علاوه‌بر شکل‌گیری احزاب، گروه‌ها و جمعیت‌ها یزدانی به تأثیر اجتماع‌یون و عامیون قفقازی اشاره می‌کند که در باکو تأسیس شده بودند و به دنبال ایجاد تغییرات اساسی در ایران بودند، آن‌ها پس از شکل‌گیری مشروطیت تأثیر بسزایی بر فرایندهای انقلابی گیلان ایفا کردند. این سازمان‌ها با رویکردی رادیکالی نقش مهمی بر فرایندهای انقلابی گیلان داشتند (یزدانی، ۱۳۹۱: ۱۷).

یکی از دستاوردهای مشروطیت پس از تشکیل پارلمان تأسیس انجمن‌ها و روزنامه‌های آزاد بود؛ در رشت بیش از چهارصد انجمن تشکیل و چند روزنامه با رویکرد رادیکالی منتشر شد. روزنامه‌ها و انجمن‌ها کارکردی شگرف در تضعیف پایه‌های نظام استبدادی در گیلان داشتند و به جرأت می‌توان گفت آن‌ها صدای «رادیکالیسم انقلابی» گیلان بودند (یزدانی، ۱۳۸۹، ۱۸۰).

فعالیت انجمن‌های محلی و ولایتی گیلان و همچنین انتشار روزنامه‌هایی نظیر نسیم شمال و خیرالکلام نقش مؤثری در گرم نگه‌داشتن آتش انقلاب در بین مردم گیلان داشت. نسیم شمال در یکی از شماره‌های خود به شدت از امیر اکرم انتقاد کرده و عملاً سیاست‌های استبدادی وی را به سخره می‌گیرد (نسیم شمال، ۱۳۳۰، ش ۱۸)؛ روی هم‌رفته این دو روزنامه رویکردی رادیکالی نسبت به هیئت حاکمه از یک‌سو و استبداد محمدعلی شاه‌ی داشتند. افصح‌المتکلمین در روزنامه خیرالکلام همانند صوراسرافیل دیدگاه‌های تندی درباره فساد حاکمیت و لزوم برقراری حاکمیت قانون، آزادی و مشروطیت ابراز می‌داشت (فخرایی، ۱۳۷۱: ۲۶۶ و ۲۶۷)؛ البته افصح در روزنامه خود بیشتر حاکمان گیلانی را که نماینده استبدادی محمدعلی شاه در این سرزمین بودند، سرزنش می‌کرد.

۵. ویژگی‌های مشروطه گیلان

مشروطه گیلان به ویژه تحولات عصر استبداد صغیر در گیلان دارای ویژگی‌های متعددی بوده است؛ از میان این شاخص‌ها، رادیکالیسم را یکی از ویژگی‌های مهم مشروطه گیلان می‌دانند. از «جنبش مشروطه‌خواهی گیلان» می‌توان با عنوان «انقلاب گیلانیان» یاد کرد؛ زیرا در سال‌های نخست مشروطه‌خواهی، این حرکت جریانی رفرمالیستی و اصلاح‌گرایانه در ایران بود؛ در حالی

۱. رابینو مسلک و مشرب فکری افصح را دموکرات برمی‌شمرد و همچنین به گزارش‌های تند و گزنده

او علیه حاکمیت اشاره دارد (رابینو، ۱۳۸۰: ۱۳۵)

که در گیلان با تحولاتی پر آشوب همراه بوده است.

۱-۵. رادیکالیسم

جنبش مشروطه خواهی از نظر مکانی و جغرافیایی در نقاط مختلف ایران واجد خصوصیت مشترک و یکسانی نبود. در گیلان با ایده جدیدی از مشروطه خواهی مواجهیم، این جریان پس از استبداد صغیر در گیلان تبدیل به هژمونی اصلی مشروطه گیلانی شد، ویژگی یاد شده رادیکالیسم انقلابی جنبش مشروطه گیلان بود. جنبش مشروطه در گیلان با تأثیر پذیری از ایده های انقلابی گری قفقازی به تدریج از مفاهیم محافظه کاری فاصله گرفت و به رویکردهای انقلابی قفقاز تمایل پیدا کرد؛ به ویژه در مرحله دوم یعنی در دوره ای که استبداد صغیر در ایران حاکم شد، مبارزان مشروطه دسته جمعی از گیلان به باکو و تفلیس فرار کردند، آن ها طی اقامت در قفقاز با توجه به تجربیاتی که به دست آوردند، بیش از گذشته به لزوم اقدامات عملی جهت ایجاد حرکتی انقلابی در برابر حکومت باورمند شدند و پس از ورود به رشت شورش علیه حاکم گیلان را در رأس برنامه های خود قرار دادند.

بخشی از اندیشه های رادیکالیسم گیلانی تحت تأثیر جغرافیا و شیوه معیشت این سرزمین قرار داشت. مبارزات و جنبش های دهقانی از دوره صفویه تا دوره معاصر یکی از شاخص های اجتماعی و اقتصادی این پهنه بوده است. بعدها در اواخر عصر قاجار، تحت تأثیر مشروطیت، دهقانان به حقوق اجتماعی خود آگاه شدند. فراوانی عریضه های دهقانان به مجلس شورای ملی نشان دهنده رشد آگاهی های اجتماعی آنان از حقوق اجتماعی شان است؛ در نتیجه رعایا در برابر مالکان، خواهان حقوق اجتماعی و اقتصادی خود شدند. نزاع بین اربابان و مالکان و زمین داران به عنوان یکی از ویژگی های اجتماعی در گیلان همواره در طول تاریخ وجود داشته و بعدها در شکل اعتراضات مشروطه خواهی تداوم و گسترش یافت (پناهی، ۱۳۹۸: ۱۴). در بیشتر گزارش های تاریخی به برخورد شدید نیروهای استبدادی با نیروهای انقلابی در شهر رشت و سایر شهرهای گیلان اشاره شده است؛ برای نمونه، شریف کاشانی در کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» ذیل حوادث پس از استبداد صغیر در شهر می نویسد: «رشت از نزاع مشروطیت و استبداد مغشوش [است]» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۷۲/۱). این یادداشت نشان دهنده

درگیری شدید آزادی خواهان رشتی با نیروهای طرفدار استبداد است. ظهیرالدوله طی اقامت خود در گیلان بارها به محمدعلی شاه هشدار داد که با مردم گیلان رفتار مناسبی داشته باشد؛ زیرا در صورت طغیان مردم این سرزمین قابل مهار نیستند؛ وی در خاطرات خود می نویسد: «تصدیق خواهند فرمود که اهالی گیلان از تمام ایران جری تر و موضع شان باریک تر است (ظهیرالدوله، ۱۳۵۱: ۳۳۷-۳۳۵).

رادیکالیسم گیلانی علاوه بر اینکه حاصل بسترهای اقتصادی و اجتماعی موجود در فرهنگ این پهنه بوده است؛ از دیگر سو نمی توان نقش شخصیت هایی را که تحت تأثیر اندیشه های سوسیال دموکراسی قفقازی بودند، نادیده گرفت. از این شخصیت های مؤثر می توان به عبدالحسین خان سردار محیی، پیرم خان، میرزا حسین کسمایی، میرزا رحیم شیشه بر، افصح المتکلمین و چند شخصیت دیگر اشاره کرد.

یکی از شخصیت های مشهور مشروطه گیلان میرزا حسین کسمایی است. از او به عنوان مغز متفکر انقلاب گیلان یاد می شود؛ وی به زبان های روسی، فرانسوی، گرجی و ارمنی آشنایی داشته و مفهوم انقلاب را به خوبی درک کرده بود؛ همچنین به دنبال پیاده کردن اصول دموکراسی و مشروطیت در ایران بود. کسمایی پس از تشکیل کمیته ستار به همراه محمدعلی تربیت، سردار محیی و عده ای دیگر حمله به دارالحکومه گیلان را رهبری کرد؛ وی همچنین روزنامه نگاری برجسته بود. ردپای کسمایی در بسیاری از جریان های انقلابی و حذف مخالفان مشروطه در گیلان دیده می شود (dailami, 2012: 79-80).

سردار محیی از جمله شخصیت های مهم رادیکال مشروطه به ویژه در دوره استبداد صغیر و چهره مهم کمیته ستار در ماجرای قتل امیر افخم حاکم رشت بود؛ وی به دلیل نزدیکی با دانشکده ها، اجتماعات عامیون و سوسیال دموکرات های قفقازی دیدگاهی انقلابی در برابر حکومت محمدعلی شاهی داشت و از بنیان گذاران اصلی کمیته ستار بود. این گروه هیئت های تروری داشتند که هدف آن ها خارج کردن مخالفان مشروطیت از میدان بود (کهنسال و میرزائی راجعونی، ۱۳۹۴: ۸۰-۸۴).

افصح المتکلمین، سیدجلال شهر آشوب و محمد ادریسی از رهبران تندرو مشروطه گیلان و عضو انجمن عباسی بودند. افصح به دلیل دیدگاه های ضد استبدادی توسط امیراعظم حاکم گیلان زندانی شد. افصح المتکلمین بعدها پس از آزادی از زندان شرح مفصلی درباره توهین ها

رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران | ۱۳

و آزاری که از سوی حاکم دید، در روزنامه‌اش نگاشت و نیز اعلام کرد آن قدر علیه امیراعظم مطلب خواهد نوشت تا وی عزل شود (رمضانی، ۱۳۹۳، ۱/۱۳۰ و ۱۳۱).

نسیم شمال از چهره‌های برجسته و رادیکال مشروطه گیلان بود که با استفاده از زبان طنز و مطبوعات نقش مؤثری در تب‌وتاب‌های مشروطه گیلان ایفا کرد.

سیداشرف پس از آشنایی با رهبران مشروطه گیلان، نخستین شماره نسیم شمال را به صورت هفتگی در ۱۸ شهریور ۱۲۸۶ خورشیدی یعنی ۱۴ ماه پس از صدور فرمان مشروطیت منتشر کرد که انتشارش با وقفه‌ای یک‌ساله به خاطر توقیف در دوره استبداد صغیر مواجه شد. به دلیل رویکرد انقلابی و منتقدانه این روزنامه در دوره استبداد صغیر، محل انتشار روزنامه بارها توسط روس‌ها ویران شد؛ با این حال در آن شرایط خفقان و بحرانی سیداشرف توانست به انتشار روزنامه ادامه داده و تأثیر زیادی بر فرایندهای انقلابی گیلان عصر مشروطه داشته باشد. اشرف به دلیل فشارهای زیاد روس‌ها در رشت از سال ۱۲۹۴ خ روزنامه را در تهران منتشر کرد.

یکی از گروه‌ها و احزاب سیاسی که نقش مؤثری بر فضای رادیکالی مشروطه گیلان ایفا کرد، اجتماع‌یون عامیون بودند (یزدانی، ۱۳۹۱: ۲۸۰). این گروه را هم‌زمان با جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان تعدادی از ایرانیان قفقاز تشکیل دادند و هدف از تشکیل آن کمک به فرایند سیاسی انقلاب مشروطه و مقاومت در برابر استبداد بود. این سازمان علاوه بر تأسیس چند شعبه در قفقاز، در رشت و تبریز نیز فعال بود و پس از گذشت اندک زمانی تبدیل به فعال‌ترین گروه سیاسی عصر مشروطه شد. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که بسیاری از کنشگران گیلانی عصر مشروطه به ویژه سردار محیی، میرزا حسین کمسایی و همفکرانشان که در جریان شورش علیه حاکم رشت ایفاگر نقش مهمی بوده‌اند، با خط فکری اجتماع‌یون و عامیون در ارتباط بوده‌اند.

۲-۵. سوسیال دموکرات‌ها و مشروطه گیلانی

گیلان در اواخر عصر ناصری و اوایل مشروطیت، از نظر فکری جولانگاه سیاسی سوسیال دموکرات‌های قفقاز بود. این پهنه به دلیل اینکه در دوره قاجار ایالتی بود که در مسیر ترانزیت ایران به قفقاز، روسیه و اروپا قرار داشت، از نظر جغرافیایی به مسیری

استراتژیک در مسیر رفت و آمد اروپائیان و اتباع روس، به ویژه مخالفان روسیه تزاری که بیشتر رادیکال و سوسیال دموکرات بودند، تبدیل شد؛ از این رو برخی از گیلانیان منورالفکر از مبانی فلسفه نوین غرب که بر پایه مردم‌سالاری قرار داشت، آگاهی داشتند و با آنان در ارتباط بودند (نعیمی اکبر، ۱۳۹۳: ۳۷-۴۰).

با اینکه جریان مشروطه‌خواهی علاوه بر تهران در برخی از ایالات نظیر کرمان، آذربایجان، خراسان، اصفهان و سایر مناطق پیگیری می‌شد و هواداران سرسختی در این مناطق داشت، اما جریان مشروطه‌خواهی گیلانیان دارای تنوع آرا و دیدگاه‌ها بود. دعوای مشروطه‌خواهان^۱ و مستبدان با طرفداران مدرنیته و مشروطه در گیلان همانند تهران بسیار پررنگ بود؛ در نتیجه، دعوای فکری و سیاسی این دو دسته بر فضای مشروطه‌خواهی ایران نیز تأثیر گذاشت و موافقان و مخالفان مشروطه در تهران مجبور به طرفداری از طیف‌های فکری خود در گیلان شدند؛ هم‌زمان با درگیری‌های فکری مشروطه‌خواهان با مشروطه‌خواهان در تهران، درگیری‌های فکری و فیزیکی زیادی بین ملای خمایی^۲ با روشنفکران و سوسیال دموکرات‌های گیلانی وجود داشت؛ البته مشروطه‌خواهان گیلانی از قدرت و پایگاه چندانی در گیلان برخوردار نبودند و تنها حاکم گیلان از آن‌ها پشتیبانی می‌کرد و در موقعیت ضعف به سر می‌بردند. خمایی

^۱ مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطه در توضیح جریان مشروطه‌خواهی می‌نویسد بزرگترین عکس‌العملی که استبداد در مقابل مشروطیت از خود نشان داد و بالاترین خطری که حکومت ملی و آزادی را تهدید می‌کرد، قیامی بود که مستبدین تحت عنوان مشروطه‌خواهی برپا کردند (ملک‌زاده، ۱۳۷۰: ۳/۴۷۷).

^۲ شیخ فضل‌الله پس از نگارش متمم قانون اساسی از پایه با آن مخالف بود و آن را «ظلال نامه» نام نهاد. وی به مساوات در جامعه اسلامی باور نداشت و معتقد بود هدف مشروطه‌خواهان ایجاد دکانی در برابر شرع بود تا بر اساس آن احکامی شرعی را نسخ کنند (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۳: ۴۸).

^۳ اسنادی نیز درباره ارتباط ملای خمایی با حکومت، نیروهای استبدادی و روسیه در دست است. در جریان اعتصاب کارکنان شیلات و ماهیگیران علیه لیانازوف و اعتصاب آنان، ملامحمد خمایی تلاش داشت تا اعتصاب آنان شکسته شود، اما تلاش‌های وی راه به جایی نبرد (آفاری، ۱۳۷۹: ۲۰۷). خمایی تا اندازه‌ای از مشروطه و آزادی‌خواهان کینه به دل داشت که در جایی گفت حاضرم دارایی خود را در دفع و رفع آن‌ها خرج کنم (رایینو، ۱۳۶۸: ۷).

مدتی نیز اعلامیه‌ای در دفاع از مشروطیت صادر کرد تا از گزند مشروطه‌خواهان در امان ماند (صدیقی پاشاکی، ۱۳۹۲: ۸۷). مشروطه‌خواهان گیلانی اندکی پیش از حرکت اردوی مجاهدان به تهران، ملای خمایی را از سر راه برداشتند^۱ و در مسیر خود در قزوین نیز همین رویارویی را با بحرالعلوم، آخوند طرفدار استبداد و مشروطه‌خواه اعمال داشتند. این گروه که رویکردی رادیکالی داشتند، نقش مؤثری در شکست محمدعلی‌شاه و سرانجام با همکاری رادیکال‌های تبریزی شیخ فضل‌الله را با فتوای شیخ ابراهیم زنجانی بر دار کردند.^۲ آن‌ها بر این باور بودند که با به‌دارآویختن شیخ فضل‌الله، بساط اندیشه مخالفت با مدرنیته و مشروطه‌خواهی در ایران برچیده خواهد شد؛ در حالی که، اندیشه مشروطه‌خواهی شیخ فضل‌الله، سنتی سیاسی-فکری در تشیع بود که دارای پیشینه تاریخی بود و تا عصر قاجار ادامه و در دوره بعدی نیز تداوم یافت؛ در نتیجه این اندیشه در آن دوره زمانی با کشتن شیخ نیز به پایان نرسید.^۳

۳-۵. رویکرد بین‌المللی مشروطه گیلان

از شاخص‌های دیگر مشروطه گیلان رویکرد بین‌المللی آن است؛ این رویکرد در حرکت مشروطه‌خواهی تهران، کرمان، تبریز و اصفهان دیده نمی‌شود. البته تبریز به جهت ارتباط با عثمانی، قفقاز و همچنین فعالیت میسیون‌های مذهبی و فرهنگی آمریکایی و اروپایی از نظر فکری و فرهنگی شبیه گیلان بود؛ با این حال از تنوع بیگانگان انقلابی که در اردوی گیلان حضور داشتند، برخوردار نبود. در گیلان طیف‌های مختلفی

^۱ درباره دلایل مرگ ملای خمایی اختلاف نظرهای بسیاری در منابع دیده می‌شود. عده‌ای نظیر کسروی، ناظم‌الاسلام، ملک‌زاده، نوه خمایی به نام احمد سمیعی و مدیران روزنامه‌های جبل‌المتین و ناله ملت بر این عقیده‌اند که ملا را مشروطه‌خواهان از میان برداشتند. برخی دیگر نیز معتقد به مرگ طبیعی خمایی‌اند (عظیمی، ۱۳۹۶: ۳۹۸ و ۳۹۹).

^۲ زانت آفاری درباره اعدام شیخ فضل‌الله که در ۹ مرداد ۱۲۸۸ خ به اجرا درآمد، می‌نویسد: «عجیب‌تر آنکه اعدام شیخ با تأیید همه مردم به اجرا درآمد و علمای مشروطه‌خواه عتبات نیز بر محکومیت وی صحنه گذاشتند» (آفاری، ۱۳۷۹: ۳۳۵).

^۳ طباطبایی درباره دعوی مشروطه‌خواهان با مشروطه‌خواهان بر این عقیده است که این نزاع‌های فکری بیش از اینکه جنبه سیاسی داشته باشد، بحثی در مبانی فهم دین و دینداری است (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۵۰۹).

از انقلابیون کشورهای مختلف حضور داشتند. پانوف بلغاری^۱، آرژنیکیدزه گرجی، یقیکیان و پیرم ارمنی، حزب هنجچاک، حزب دانشناکسیون، بخش بزرگی از سوسیال دموکرات‌های قفقاز نظیر محمدامین رسول‌زاده، اقوام دیگر قفقاز و روس‌ها بسیار فعال بودند^۲؛ همچنین آرژنیکیدزه به‌عنوان یکی از نزدیکان استالین در انقلاب رشت حضور داشت؛ علاوه‌براین موضوع، گفته شده است که سوسیال دموکرات‌ها در شهر رشت پرچم سرخ برافراشتند و برای درگذشت یکی از سوسیال دموکرات‌های معروف اسپانیا مراسمی برگزار کردند. این موضوع نشان‌دهندهٔ عمق آشنایی مردم رشت، به ویژه قشر روشنفکر با مفاهیم جدید دموکراسی و سوسیال دموکراسی نوین جهت ایجاد تغییرات اساسی بوده است. آفاری به نقل از اسپرینگ رایس می‌نویسد جنبش رشت تا حدودی گرایش انقلابی دارد؛ زیرا به گفتهٔ وی دهقانان خواهان رفع تعهدات خود بوده و درصدد شکستن انحصار اربابان و نفی رسومات پیشین هستند (آفاری، همان: ۲۰۹).

به روایت اسناد آرشیوی، مردم گیلان از نظر فکر دموکراسی بسیار پیش‌روتر از سایر نقاط بوده‌اند، در شهریور ماه ۱۲۸۵ خ اندکی پس از صدور فرمان مشروطیت، مردم دست‌خط‌هایی برای مجلس ارسال می‌کنند و در این نامه‌ها به آزادی و لزوم برقراری مبانی مشروطیت تأکید دارند. این موضوع در روزنامه‌های عصر مشروطهٔ گیلان به چشم می‌خورد (پناهی، الف ۱۳۹۸: ۲۱). فراوانی واژگان آزادی، قانون، پارلمان و دیگر مفاهیم دموکراسی‌خواهانه در مطبوعات گیلان عصر مشروطه نشان‌دهندهٔ اعتقاد راسخ گیلانیان به تداوم و حفظ مشروطیت است.

۵-۴. انجمن‌ها و مشروطهٔ گیلانی

یکی دیگر از ویژگی‌ها و شاخص‌های مهم مشروطهٔ گیلان نقش و کارکرد انجمن‌های ملی، ایالتی و محلی این سرزمین بود. در گیلان تنوع انجمن‌های ملی و محلی بسیار زیاد بود. این انجمن‌های ملی و محلی نقش مؤثری در پیشبرد انقلاب گیلان داشتند. انجمن‌ها علاوه‌بر

^۱. پانوف بلغار و پیرم در زمرهٔ شخصیت‌های آناارشیستی فعال در مشروطهٔ گیلان بودند (Berberian, 1996: 7-33).

^۲. از بین ده فرماندهٔ اردوی مجاهدان گیلانی که قزوین را فتح کردند، دو فرمانده به نام‌های ملیکوف گرجی و پیرم‌خان حضور داشتند و هر کدام فرماندهی بیش از صدها جنگجوی مسیحی و قفقازی را عهده‌دار بودند (عظیمی، ۱۳۹۶: ۴۱۱ و ۴۱۲) که تمایلات انقلابی شدید از خود نشان می‌دادند.

فعالیت‌های سیاسی در شهرهای مهم گیلان، نقش مهمی در رفع اختلاف اربابان و رعایا ایفا می‌کردند؛ یکی از مهم‌ترین انجمن‌های این دوره کمیته ستار بود که به‌عنوان حلقه انقلابی، نقش مهمی در خیزش مشروطه‌خواهان گیلانی و اعاده مشروطیت در ایران ایفا کرد. ادوارد براون نقش انجمن‌ها را در ساختار سیاسی و فکری مشروطه برجسته می‌داند و معتقد است آن‌ها سهمی حقیقی و مؤثر در خیزش مردم به ویژه در دوره دوم مشروطیت برعهده داشتند. وی معتقد است کارکرد مشروطه تنها منحصر به فعالیت‌های سیاسی نشده، بلکه بیشتر این انجمن‌ها نقشی مؤثر در اقدامات عام‌المنفعه، آموزش و سایر وظایف شهروندی بر عهده داشتند (براون، ۱۳۸۰: ۲۳۲ و ۲۳۳).

یکی از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی پس از پیروزی انقلاب مشروطه در رشت، تأسیس «کمیته ستار» در رشت بود (یوسف‌دهی، ۱۳۸۷: ۱۷). عده‌ای از مشروطه‌خواهان گیلانی پس از مذاکره با اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و فرقه اجتماعيون عاميون قفقاز و وعده مساعد برای همکاری با آنان این کمیته را تأسیس کردند. علت نام‌گذاری به نام ستار، مفخی ماندن نام اعضا بوده است. فخرایی نیز احترام به شخصیت ستار را دلیل این نام‌گذاری می‌داند (فخرایی، ۱۳۷۱: ۱۱۳). کمیته ستار در حقیقت متشکل از چهره‌ها و جریان‌های رادیکال قفقازی بود که در گیلان با هدف براندازی نظام استبدادی تشکیل شده بود، این جریان نقش مهمی در حرکت گیلانیان برای اعاده مشروطیت داشتند. روش و رویکرد آنان انقلابی و استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز برای دستیابی به هدف بود. نمونه یکی از نخستین اقدامات آنان به قتل رساندن امیر افخم حاکم گیلان در رشت بود. این جریان سیاسی پس از کودتای محمدعلی شاه به منظور ایجاد جبهه سیاسی و فکری جدیدی در ایران و گیلان ایجاد شد.

۵-۵. مطبوعات رادیکال و تأثیر آن بر مشروطه گیلانی

یکی دیگر از ویژگی‌های مشروطه گیلان، تأکید گیلانیان بر لزوم اجرای دستاوردهای مشروطیت نظیر برپایی حکومت قانون، آزادی، مساوات، برابری، حق رأی، آزادی زنان و آزادی عقیده بود. این نکته در نشریات گیلانی عصر مشروطیت به وفور دیده می‌شود. شکل‌گیری معارف جدید، فعالیت زنان گیلانی و سایر کنش‌های اجتماعی مردم گیلان نشان‌دهنده رویکرد متفاوت مردم گیلان به حاکمیت قانون در این زمان بود.

بسامد و فراوانی واژگان آزادی، قانون و مشروطیت جزو پرتکرارترین واژه‌هایی بود که در روزنامه‌های عصر مشروطه گیلان وجود دارد. تکرار زیاد این واژگان در مقالات، گزارش‌ها، عریضه‌ها و سایر خواسته‌های مردم گیلان بازتاب یافته در مطبوعات این دوره، نشان‌دهنده ریشه‌دوانیدن مفاهیم مشروطه، جامعه مدنی و مشارکت مردمی در بین منورالفکران گیلانی این دوره است؛ هرچند واژگانی همچون «آزادی» و «برابری» از مفاهیم پرتکرار در انقلاب مشروطه بودند و در متمم قانون اساسی همه شهروندان برابر بودند، اما از همان آغاز رونمایی از متمم قانون اساسی، این مفاهیم مخالفانی نیز نظیر شیخ فضل‌الله و همفکرانش داشت؛ از منظر او، آن آزادی که در قانون تضمین شده بود برخلاف مذهب اسلام است. وی از اساس با برابری همه شهروندان مخالف بود (حائری، ۱۳۶۴: ۳۰۰) این موضوع و سایر مفاهیم مشروطیت موجب شد که مشروعه‌خواهان به مخالفان جدی مشروطه تبدیل شوند^۱.

دو روزنامه «خیرالکلام» و «نسیم شمال» رویکردی رادیکالی نسبت به هیئت حاکمه و استبداد محمدعلی شاهی داشتند. افصح المتکلمین در روزنامه خیرالکلام همانند روزنامه صوراسرافیل دیدگاه‌های تندی درباره فساد حاکمیت و لزوم برقراری حاکمیت قانون، آزادی و مشروطیت ابراز می‌داشت و با رویکرد رادیکالی مقابل حاکمان گیلان تلاش کرد تا مردم را در مبارزه با حکومت جهت احقاق حقوق‌شان حمایت کند.

خیرالکلام در انتشار اخبار وقایع گیلان در بسیاری موارد با چاپ و انتشار نوشته‌های شکوه‌آمیزی از استبداد مأموران دولتی و مناسبات ظالمانه زمین‌داران و روستائیان گیلان با عنوان «مکتوب شهری یا مکتوب از لاهیجان و ...» که در حقیقت نوعی تظلم-نامه مردم گیلان به شمار می‌رفت و از سویی نیز نشان از رویکرد انتقادی و اجتماعی آن داشت (خیرالکلام، ۱۳۲۹، ش ۹۱: ۳ و ۴). به گفته افصح المتکلمین درج و انتشار

^۱ حائری به نقل از یک شاعر عینی بریتانیایی می‌نویسد ملایی به نام سید ابراهیم بر سکویی چوبی فریاد برمی‌آورد ای مردم! اگر شراب بنوشید و قماربازی کنید و قتل یا خیانت‌های دیگر مرتکب شوید، خداوند شما را خواهد بخشید، ولی خدا شما را از پیروی از مشروطه‌گری در امان دارد، تا آنجا که قدرت دارید از مشروطه‌گران بکشید. (حائری، ۱۳۶۴: ۳۰۰)

برای آگاهی بیشتر درباره آرا و عقاید شیخ فضل‌الله نک: به دو رساله وی تحت عنوان حرمت مشروطه و تذکره الغافل و ارشاد الجاهل. (زرگری نژاد، ۱۴۰۳)

رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران | ۱۹

چنین اخباری برای بالابردن آگاهی مشروطه خواهان و مردم عامه بود تا از انحصار و انقیاد مشروطیت ایران توسط جاه طلبان و انحصارگران جلوگیری شود (پورمحمدی املشی، ۱۳۹۱: ۸).

۵-۶. هدفمند بودن مشروطه گیلانی

داشتن هدف مشخص برای تداوم مشروطیت، آزادی و نظام سیاسی در ایران نیز یکی از ویژگی های مشروطه خواهان گیلان بوده است. این نکته علاوه بر انعکاس در مطبوعات این دوره گیلان، در عریضه های مشروطه خواهان به مجلس شورای ملی دیده می شود. آن ها از ابتدای حرکت انقلاب خود در بهمن ۱۲۸۷ خ از شهر رشت و به قتل رساندن سردار افخم حاکم گیلان، در پی براندازی استبداد و ایجاد نظام پارلمانی مبتنی بر آرای مردم بودند. این موضوع نکته ای قابل تأمل بود که عموماً در تمامی اسناد و نوشته های مربوط به مشروطه خواهان گیلان مطرح شده است. گیلانیان به دنبال این بودند که با حذف نظام استبدادی، نظام پارلمانی را در ایران مستقر کنند. از منظر آنان نظام پارلمانی در ایران بدون تضعیف نظام استبدادی ایجاد نخواهد شد.

۵-۷. تأثیر دهقانان، اصناف و ماهیگیران بر رشد رادیکالیسم انقلابی مشروطه گیلانی

یکی دیگر از ویژگی های مهم مشروطه گیلان شاخص صنفی و نقش اصناف در این جریان سیاسی و اجتماعی است. تنوع اقتصادی در گیلان به جهت جغرافیای متنوع آن بسیار قابل اهمیت است. ماهیگیری و شیلات، ابریشم، نساجی، مسیر ترانزیتی گیلان به اروپا، تنوع محصولات کشاورزی نظیر برنج، چای، کنف، تنباکو و نظایر آن موجب شکل گیری اصناف متعدد در گیلان شده بود. تعدی خارجیان بر مردم، زارعان و خرده مالکان که به روسیه و دیگر کشورها وابسته بودند و صاحبان املاک بزرگ موجب نزدیکی این اصناف به یکدیگر و در نهایت مشاکت فعالانه آنان در انقلاب مشروطه شد. اسناد و گزارش های فراوانی از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ خ در برابر حکومت و روسیه از سوی اصناف در دست است که در نهایت منجر به حرکت مشروطه خواهان گیلانی به تهران و واژگونی استبداد شده است (آفاری، ۱۳۷۹: ۲۰۵-۲۰۸).

از نظر ترکیب اجتماعی گروه‌های شکل‌دهنده در مشروطه‌خواهان گیلانی می‌توان به منشأ اجتماعی، اقتصادی و صنفی گیلانیان پی برد؛ بیشتر شرکت کنندگان در انقلاب رشت شهرنشینان، بازاریان، اصناف خرد و برخی نیز دهقانان بودند؛ در حالی که جبهه دیگر فاتحان تهران، یعنی بختیاری‌ها، منشأ ایلی داشتند. بختیاری‌ها به دنبال حرکت رئیس ایل برای تصرف اصفهان و تهران حرکت کردند (سردار اسعد و سپهر، ۱۳۹۳: ۱۸۲). توده اصلی این مجاهدان گیلانی خرده مالکان، بازاریان، رعایا و گروه‌هایی بودند که از اصناف مختلف تشکیل می‌شدند. در این زمان رعایا به جهت تأثیرپذیری از آرمان‌های مشروطیت ترسی از مالکان نداشتند، چه بسا با آن‌ها درگیر شده و مالکان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند (رایینو، ۱۳۶۸: ۵ و ۶)؛ علاوه‌براین افراد، دسته‌های ارمنی، قفقازی، روسی و دیگر گروه‌های خارجی مشارکتی فعال در حرکت انقلابی گیلانیان داشتند.

۵-۸. اقلیت‌های قومی - مذهبی و مشروطه گیلانی

یکی دیگر از ویژگی‌های مشروطه گیلان ایجاد یگانگی بین ادیان و فرقه‌های مذهبی پس از مشروطیت بود. پیش از مشروطه همواره نگاه بدبینانه میان مسلمانان و اقلیت‌های قومی و مذهبی ساکن گیلان همچون سایر مناطق ایران دیده می‌شد، اما ایجاد تفکر و جنبش دموکراسی و برابرخواهی آنان را متعهد به حمایت از یکدیگر کرد؛ به طوری که یهودی‌ها تورات به دست به انجمن رفته و اظهار حمایت از مشروطه خواهان کرده و آرامنه علاوه‌بر مشارکت در جنبش مشروطه‌خواهی در کلیساهای خود برای موفقیت جریان آزادی‌خواهی دعا می‌کردند؛ هرچند که مستبدان و طرفداران آن‌ها پیوسته در تلاش بودند تا بین گروه‌های فکری و دینی انشقاق ایجاد کنند (رایینو، همان: ۱۵ و ۱۶).

کسروی درباره مشارکت اقوام قفقازی و روسی در کمیته ستار و دیگر گروه‌های سیاسی که با هدف مبارزه با استبداد محمدعلی شاه در دوره پس از تعطیلی مجلس شکل گرفته بود، می‌نویسد که میرزا کریم‌خان برادر معز السلطان به قفقاز رفته با کارکنان کمیته آشنا شد و از آنجا دسته‌ای از داوطلبان را با ابزار فراوان همراه آورد. اینان نخست انجمن پنهانی به نام کمیته ستار پدید آوردند. از شاخص‌ترین چهره‌های این جریان می‌توان به معز السلطان، حاج حسین آقا اسکندانی، آقاگل اسکندانی، لیکوف گرجی، پیرم

ارمنی، میرزامحمدعلی خان مغازه، میرزاحسین خان کسمایی و میرزا علی محمدخان تربیت اشاره کرد (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

پیرم ارمنی نیز درباره نقش ارمنی‌ها و قفقازی‌ها در کمیته ستار و مرام آن می‌نویسد: «ولی در عمل آن‌ها از برنامه و مرامنامه‌ای استفاده می‌کردند و آئین‌نامه داخلی دانشاکیسون را پذیرفته بودند و به موقع اجرا می‌گذاشتند» (پیرم‌خان، ۲۵۳۶: ۲۴)؛ او همچنین از تأسیس کمیته برق در انزلی خبر می‌دهد. این کمیته نیز متشکل از هفت نفر هستند که سه نفر از اعضای آن ارمنی و چهار نفر دیگر مسلمان بودند (همان، همانجا). تفاوت عمده و برجسته کمیته برق با کمیته ستار در این مساله قرار داشت که کمیته برق در عمل از مرامنامه سوسیالیست‌های انقلابی را پیش روی خود قرار داده بود و از روی آن عمل می‌کرد. در حالی که کمیته ستار خود را اجتماع‌یون عامیون سوسیال دموکرات می‌نامیدند و مَه‌ری هم به همین عنوان تهیه کرده بود. همچنین کمیته برق را شعبه خود می‌دانستند. این مساله موجب اختلافات و مشاجراتی بین دو کمیته شد. از یادداشت‌های پیرم نیز از وجود احزابی که خاستگاه آنان از قفقاز بود و نیز حضور ارمنیان در دو کمیته ستار و برق انزلی آگاه می‌شویم. البته درباره کمیته برق انزلی باید گفت این کمیته جدا از فرقه سوسیال دموکرات ایران بود که ارامنه هنجاک در بندر انزلی تشکیل داده بودند. در این گزارش‌ها نقش چشمگیر اقلیت‌های قومی ساکن در گیلان در فرایندهای سیاسی انقلاب مشروطه مشهود است که به جهت ضدیت با روس‌ها نقش مؤثری در گسترش فضای سیاسی رادیکال در این پهنه ایفا کردند. کسروی در هنگامه مشروطه‌خواهی گیلانیان از مشارکت گسترده و نقش مؤثر قفقازی‌ها در این ماجرا یاد می‌کند و به شخصیت‌های ارمنی، گرجی و حتی بلغاری نیز اشاره دارد؛ وی همچنین به ایرانیان بادکوبه از جمله محمدامین رسول‌زاده و برخی دیگر از سوسیال دموکرات‌های ایرانی ساکن باکو اشاره می‌کند. رسول‌زاده دارای دیدگاه‌های انقلابی آشکاری بود. در گزارش دیگری کسروی به نقل از چرچیل، تعداد داوطلبان قفقازی حاضر در مشروطه گیلان را بیش از ۳۵۰ نفر می‌نویسد (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۹۲). این گزارش‌ها نشان می‌دهند که میزان مشارکت قفقازی‌ها در انقلاب مشروطه گیلان چشمگیر بوده است. این آمار جز تعداد انقلابیونی بوده است که مخفیانه وارد گیلان و رشت شده و به فعالیت انقلابی می‌پرداختند.

۶. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی نقش گیلان در جنبش مشروطه‌خواهی ایران و تأثیر آن بر رادیکالیسم فکری و سیاسی این دوره پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گیلان به‌مثابه یکی از کانون‌های مهم جنبش مشروطه، نقش بسزایی در شکل‌گیری و پیشبرد این جنبش ایفا کرده است. این نقش از دو جنبه جغرافیایی و فکری قابل تحلیل است. گیلان به‌دلیل نزدیکی به قفقاز و روسیه، به‌عنوان دروازه ورود اندیشه‌های انقلابی و مدرن به ایران عمل کرده است. این منطقه به‌دلیل موقعیت استراتژیک خود، محل تبادل افکار و ایده‌های سوسیال دموکراتیک و انقلابی بود که از قفقاز و اروپا وارد ایران می‌شد. این ارتباطات باعث شد که گیلانیان به ویژه در رشت، با مفاهیم جدیدی مانند دموکراسی، آزادی و برابری آشنا شوند و این مفاهیم را در جنبش مشروطه به کار گیرند. گیلان یکی از مراکز اصلی رادیکالیسم در جنبش مشروطه بود. این رادیکالیسم تحت تأثیر جنبش‌های دهقانی و اعتراضات اجتماعی در طول تاریخ گیلان شکل گرفته بود. در دوره مشروطه، گیلانیان با رویکردی انقلابی و رادیکال، به مبارزه با استبداد قاجار پرداختند و نقش مهمی در فتح تهران و برقراری مجدد مشروطیت ایفا کردند. رادیکالیسم مشروطه گیلانی نه تنها در مبارزات نظامی، بلکه در عرصه فکری و فرهنگی نیز تأثیرگذار بود؛ به طوری که مطبوعات و انجمن‌های گیلانی در جایگاه صدای رادیکالیسم انقلابی عمل می‌کردند. ویژگی‌های منحصربه‌فرد مشروطه گیلان شامل رویکرد بین‌المللی، نقش فعال اصناف و گروه‌های اجتماعی مختلف، تأکید بر مفاهیمی مانند آزادی، برابری و حکومت قانون بود. این ویژگی‌ها باعث شد که گیلان نه یک کانون محلی، بلکه به‌مثابه یک نیروی پیشرو در جنبش مشروطه ایران شناخته شود؛ درنهایت، می‌توان گفت که مشروطه گیلان نه تنها در براندازی استبداد قاجار نقش داشت، بلکه تأثیرات عمیقی بر تحولات فکری و سیاسی ایران معاصر گذاشت. این جنبش نشان داد که چگونه یک منطقه می‌تواند با ترکیبی از رادیکالیسم انقلابی و اندیشه‌های مدرن به تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی و اجتماعی یک کشور کمک کند.

گیلانیان در تاریخ مدرن ایران نقش مؤثری در پایه‌گذاری جنبش‌های سوسیال دموکراسی و رادیکالیسم انقلابی داشتند، آن‌ها توانستند با استفاده از شیوه‌های مختلف اجتماعی و هنری رویکردهای فکری خود را در گفتمان سیاسی ایران مدرن وارد کنند. این گفتمان -فارغ از تأثیرات مثبت و منفی- تأثیر زیادی بر اندیشه سیاسی تاریخ معاصر داشت، تا جایی که رادیکالیسم هژمونی غالب در گفتمان سیاسی معاصر ایران شد. هدف از طرح مسئله، موضوع تأثیر گیلانیان و اندیشه‌ورزان این پهنه در تحولات عصر مشروطه‌خواهی و حوادث پس از آن

بوده است. در مرحله نخست جنبش مشروطه‌خواهی که منجر به تأسیس پارلمان می‌شود، انقلابیون رویکردی اصلاحی نسبت به ساختار سیاسی داشتند؛ در حالی که با کودتای محمدعلی شاه و آغاز دوره استبداد صغیر، جنبش مشروطه‌خواهی در گیلان، که بیشتر انقلابیون آن سوسیال دموکرات بودند، به رادیکالیسم گرایش یافته و مرحله به مرحله از رشت تا تهران و حتی بعد از تشکیل مجلس دوم فضای سیاسی ایران را تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفت. نکته قابل تأمل دیگر در مشروطه گیلانی تداوم شورش‌های دهقانی و نقش روستاییان در تضعیف ارکان نظام ارباب و رعیتی و تکیه آنان به حاکمیت قانون همچنین مشارکت در فتح تهران و کنار نهادن اربابان از ساختار سنتی اداری گیلان بود. با وجود اینکه مجلس اول تلاش داشت تا با حمایت انجمن‌ها، ساختار اداری و دولتی، جنبش دهقانی را به نفع اربابان قلع و قمع کند، اما روستاییان تحت تأثیر آشنایی با مبانی حقوق سیاسی جدید، نهادهای سنتی را پشت سر گذاشته و فعالانه در فتح تهران مشارکت داشتند؛ در حالی که هم‌زمان اردوی بختیاری‌ها در آن زمان متشکل از افراد ایلاتی بود که مجاهدان آن سرسپاری محض به رئیس ایل داشتند؛ در حالی که روستاییان گیلانی به جای وفاداری به ارباب، در جهت قانون و شعارهای سوسیال دموکرات‌ها در حفظ مبانی مشروطیت گام برمی‌داشتند. نکته مهم دیگر در مشروطیت گیلان در این مرحله نفوذ اندک مذهب‌بیون در جریان ماجراهای پس از قیام گیلانیان علیه حکومت بود. در این مرحله حضور روحانیون و مذهب‌بیون کم‌رنگ بود و به جای شعارهای مذهبی، مبانی نظام سیاسی جدید مانند آزادی، قانون، وطن و دیگر مفاهیم در اولویت شعارها و مبانی فکری مشروطه‌خواهان گیلانی قرار داشت. نکته مهم دیگر این بود که مشروطه گیلان جریانی قومی و ایلی نبود، بلکه اقوام گوناگون در بین مجاهدان گیلانی حضور فعال و چشمگیر داشتند و قفقازی‌ها، گرجی‌ها، ارمنی‌ها، روس‌ها، یهودی‌ها و سایر اقوام و حتی نحله‌های فکری بین مشروطه‌خواهان گیلانی فاتح تهران حضور داشتند.

فهرست منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۵)، *مشروطه ایرانی*، تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۴)، *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام.
- آشوری، داریوش (۱۴۰۲)، *دانشنامه سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۹)، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.

- آوانسیان، اردشیر (۱۳۷۸)، *خاطرات اردشیر آوانسیان از اعضای گروه ۵۳ نفر*، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات شهاب ثاقب با همکاری نشر سخن.
- براون، ادوارد (۱۳۸۰)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، ویراستار سیروس سعدوندیان، تهران: انتشارات کویر.
- پالویچ، م. تریا و س. ایرانسکی (۱۳۵۷)، *سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه م. هوشیار، تهران: جیبی.
- پناهی، عباس (۱۳۹۸ الف)، *اسناد و عریضه‌های دوره‌های دوم تا پنجم مردم گیلان به مجلس شورای ملی*، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی.
- (۱۳۹۸ ب)، *اسناد و عریضه‌های دوره‌های ششم تا سیزدهم (عصر رضاشاه) مردم گیلان به مجلس شورای ملی*، تهران: حوزه هنری با همکاری نشر فرهنگ ایلیا.
- (۱۴۰۰)، *مآخذشناسی تحلیل انتقادی مشروطه گیلان رشت*، انتشارات فرهنگ ایلیا.
- پورمحمدی املشی، نصراله (۱۳۹۱)، «دیدگاه سیاسی و اجتماعی روزنامه خیرالکلام اولین روزنامه گیلان»، *فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، دوره جدید زمستان، شماره ۱۶ (پیاپی ۱۰۵)، صص ۱-۲۲.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- داویدیان، پیرم (۲۵۳۶)، *از انزلی تا تهران*، ترجمه نروس با مقدمه محمد حسین صدیق، تهران: انتشارات بابک.
- رابینو، ه. ل. (۱۳۶۸)، *مشروطه گیلان به کوشش محمد روشن*، رشت: طاعتی.
- (۱۳۸۰)، *روزنامه‌های ایران*، ترجمه جعفر خمami زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.
- رضانی، پیمان (۱۳۹۳)، «افصح المتکلمین اولین روزنامه‌نگار گیلان»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی مشروطه گیلان*، رشت، فرهنگ ایلیا، ج ۱.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۴۰۳)، *رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت)*، تهران: نگارستان اندیشه.
- سردار اسعد بختیاری، سپهر، علیقلی (۱۳۹۳)، *تاریخ بختیاری*، تهران: انتشارات اساطیر.
- شریف کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲)، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، جلد اول.
- صدیقی پاشاکی، رضا (۱۳۹۲)، *فراز و فرودهای گیلان در سه سال مشروطه (۱۳۲۷-۱۳۳۰-ق)*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- طباطبایی، جواد (۱۳۶۷)، *نظریه قانون در ایران*، تهران: نشر ستوده.
- ظهیرالدوله، علی بن محمد بن ناصر (۱۳۵۱)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران: جیبی.
- عظیمی، ناصر (۱۴۰۲)، *چهار مقاله در تاریخ گیلان*، رشت: انتشارات سپیدرود.

----- (۱۳۹۶)، تاریخ گیلان (از ورود شاه عباس به گیلان تا پایان انقلاب جنگل)، رشت: فرهنگ ایلیا.

فخرایی، ابراهیم (۱۳۷۱)، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. فلاح توتکار، حجت (۱۳۸۵)، «مسئله دهقانی در مجلس اول (۱۳۲۴-۱۳۲۶ق»، فصلنامه تاریخ پژوهان، شماره ۷، صص ۱۳۰-۱۴۴.

کسروی، احمد (۱۳۸۳)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر. کهنسال، حسن، میرزایی راجعونی، طاهره (۱۳۹۴)، نقش سردار محیی در تحولات گیلان عصر مشروطه و جنبش جنگل، رشت: بلور.

لحمیان، رضا (اردیبهشت ۱۳۸۶)، «نقد و بررسی دیدگاه رادیکالیسم بر مکاتب فلسفی، اجتماعی و جغرافیا»، بیک نور، سال پنجم، شماره دوم، صص ۴۶-۵۹.

مارتین، ونسا (۱۳۹۲)، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، ویراسته هوشنگ شهابی و ونسا مارتین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

مارتین، ونسا (۱۳۹۲)، انقلاب مشروطه ایران، (ویراسته هوشنگ شهابی و ونسا مارتین)، زیر نظر اسماعیل سنگاری، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

ملکزاده، مهدی (۱۳۷۰)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، تهران: انتشارات علمی. نائینی، محمد حسین (بی تا)، تنبیه الامه و تنزیه المله، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

نعیمی اکبر، انوشیروان (۱۳۹۳)، نگاهی تازه به مشروطه گیلان، به تصحیح فریدون نوزاد، رشت: بلور. وفادار، علی (تابستان ۱۳۸۳)، «بررسی و تحلیل واژه مشروطه و مناسبات آن»، نامه انجمن، شماره ۱۴، صص ۱۰۶-۱۱۴.

یزدانی، سهراب (۱۳۸۹)، مجاهدان مشروطه، تهران: نشر نی.

----- (۱۳۹۱)، اجتماعيون عاميون، تهران: نشر نی.

----- (۱۴۰۰)، کودتاهای ایران، تهران: نشر ماهی.

----- (۱۴۰۲)، روستائیان و مشروطیت ایران، تهران: نشر.

یوسفدهی، هومن (۱۳۸۷)، انجمن های گیلان در عصر مشروطه، رشت: فرهنگ ایلیا.

روزنامه‌ها

نسیم شمال، ۱۳۳۰، شماره ۱۸.

خیرالکلام، ۱۳۲۹، شماره ۹۱

Transliteration

- Adamiyat, Fereydoun, (1969), Amirkabir and Iran, Tehran: k̄ārazmī.
- Adamiyat, Fereydoun, (1975), The Thought of Social Democracy in the Iranian Constitutional Movement, Tehran: Payām.
- Afary, Janet, (2000), The Iranian constitutional revolution, 1906-1911 : grassroots democracy, social democracy & the origins of feminism, translated by Reza Rezaei, Tehran: Bīstūn.
- Afshar, Iraj, (1980), New Papers of Constitutionalism and the Role of Taghizadeh, Tehran: jāvīdān.
- Ajoudani, Mashallah, (2006), Iranian Constitutional Revolution, Tehran, Ak̄tarān.
- Arianpour, Yahya, (1993), From Saba to Nima, 3 vol., Tehran: Zavvār Publications.
- Ashouri, Dariush, (2023), Political Encyclopedia, Tehran: Morvārīd Publications.
- Avansian, Ardeshir (1999), Memoirs of Ardeshir Avansian from the Members of the Group of 53, by Ali Dehbashi, Tehran, Shahab Saqeb Publications in cooperation with Soḡan Publishing.
- Avery, Peter, (1984), Modern Iran, translated by Mohammad Rafī'abadi, Tehran: 'Aṭā'ī.
- Azimi, Naser, (2017), History of Gilan (from the arrival of Shah Abbas to Gilan to the end of the forest revolution), Rasht, Farhang-e Īliyā.
- Azimi, Naser, (2023), Four articles in the history of Gilan, Rasht, Sepīdrūdpublications.
- Bastani-Parizi, Mohammad Ebrahim, (1982), The Struggle for Freedom, Tehran: Novīn.
- Browne, Edward Granville, (2001), The Persian revolution of 1905-1909,1966, translated by Mehri Qazvini, edited by Siros Sa'dvandian, Tehran, Kavīr Publications.
- Cronin, Stephanie (2013), Constitutional Revolution of Iran (An experiment in revolutionary nationalism), edited by Houshang Shahabi and Vanessa Martin), Tehran, Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb-e Pārsa.
- Daftar Ravaei, Naser, (1984), Memoirs and documents of Naser Daftar Ravaei, Constitutional Revolution of the Jungle Movement, Period of Khalkhal Insecurity, with the efforts of Iraj Afshar and Behzad Razzaghi, Tehran: Ferdowsī, Adīb.
- Dolatabadi, Yahya, (1983), Ḥayāt-e Yahyā, 4 vols., Tehran: 'Aṭṭār, Ferdowsī.
- Ettehadiyeh (Nezam-Mafi), Mansooreh and Sa'dvandian, Siros, (1984), Selections from the Collection of Documents of Abdolhossein Mirza Farmanfarma 1340-1325 AH, Tehran: Publishing History of Iran.
- Ettehadiyeh, Mansooreh, (1980), The Origin and Development of Constitutionalist Political Parties, First and Second Periods of the National Assembly, Tehran: Gostareh.
- Fakhraei, Ebrahim, (1992), Gilan in the constitutional movement, Tehran, Scientific and cultural publications.
- Fallah Tutkar, Hojjat, The peasant issue in the first parliament (1324-1326 AH), Tarikh Pajoohan quarterly, 2006, issue 7.
- Haeri, Abdolhadi, (1985), Shiism and constitutionalism in Iran and the role of Iranians living in Iraq, Tehran: Amīr Kabīr.
- Ivanov, Mikhail Sergeevich (1988),, The Constitutional Revolution of Iran, translated by Azar Tabrizi, Tehran: šabgīr va Armaghān.
- Kasrovi, Ahmad (2004), Constitutional History of Iran, Tehran, Amīr Kabīr.
- Kohansal, Hassan and Mīrzaei Rajeoni, Tahereh (2015), The role of Sardar Mohi in the developments of Gilan in the constitutional era and the forest movement, Rasht, Bolūr.
- Lahmian, Reza (2007), Criticism and study of radicalism on schools of philosophy, sociology and geography, Pik-e Noor, year 5, issue 2.
- Martin, Vanessa (2013),, Iran's Constitutional Revolution, edited by Houshang Shahabi and Vanessa Martin), Tehran, Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb-e Pārsa.
- Naeimi Akbar, Anoushirvan, (2014), A New Look at the Constitutionalism of

- Gilan, edited by Fereydoun Nozwad, Rasht, Bolūr.
- Nā'īnī, Moḥammad Ḥosseīn. (n.d.). *Tanbīh al-omma wa tanzīh al-mella*. Qom: Mo'assese-ye Būstān-e Ketāb.
- Palwich, M., Tria and S. Iranski, (1978), *Three Articles on the Constitutional Revolution of Iran*, translated by M. Hoshyar, Tehran: Pocket.
- Panahi, Abbas, (2019a), *Documents and Petitions of the Second to Fifth Periods of the People of Gilan to the National Assembly*, Tehran: Islamic Parliament Publications.
- Panahi, Abbas, (2019b), *Documents and Petitions of the Sixth to Thirteenth Periods (Reza Shah Era) of the People of Gilan to the National Assembly*, Tehran: Hozeh Honari in Cooperation with Farhang Ilia Publications.
- Panahi, Abbas, (2021), *Bibliography of the Analysis of the Constitutional Intifada of Gilan Rasht*, Farhang Ilia Publications.
- Panahi, Abbas (2014), *The Impact of Caucasians and Social Democrats on the Constitution of Gilan and Azerbaijan*, Collection of Articles of the Tabriz Mujahideen Conference (Commemorating the 100th Anniversary of the Death of Sattar Khan, Sardar Melli), by Dr. Abbas Gadimi Qeidari, Tabriz: Sotoudeh Publications, March.
- Pourmohammadi Amlashi, Nasrollah (2012), "The political and social viewpoints of Khair-ol Klam , The first newspaper of Gilan", *Scientific and Research Quarterly Journal of the History of Islam and Iran*, No. 16 (105).
- Rabino, H.L., (1981), *Iranian Newspapers*, translated by Jafar Khamamizadeh, Tehran, Ettelā'āt Publications.
- Rabino, H.L., (1989), *Constitutionalism of Gilan, with the efforts of Mohammad Roshan, Rasht, Tā'atī*.
- Ramazan, Peyman (2014), *Afsah ul-Motakalemin, the first journalist of Gilan, collection of articles of the first national constitutional conference of Gilan, Rasht, Farhang Ilya, vol. 1*.
- Sardār As'ad, 'Alīqolī, Sepehr, 'Abd-al-Ḥosseīn. (2014). *Tārīḳ-e Bakhtīārī*. Tehran: Inteshārāt-e Asāfīr.
- Seddiqi Pashaki, Reza, (2013), *The Ups and Downs of Gilan in the Three Constitutional Years (1327-133-AH)*, Rasht, Farhang-e Īliyā.
- Sharīf Kāshānī, Moḥammad Mehdī. (1983). *Wāq'e'āt-e ettefāqīya dar rūzgār, ed. Mansoureh Ettehādīyeh and Siros Saadvandian, Tehran, History of Iran, Volume 1*.
- Tabatabai, Javad, (1988), *Theory of Law in Iran*, Tehran, Sotoudeh Publishing House.
- Tadayon, Ataullah, (1974), *History of Gilan and the Role of Gilan in the Constitutional Movement of Iran*, Tehran: Forūghī.
- Taghizadeh, Hassan, (1959), *A Discourse Including Part of the History of the Early Constitutional Movement of Iran*, Tehran: Mehrān Club.
- Vafadar, Ali (2004), *Study and analysis of the word constitutional and its relations*, Association letter, issue 14.
- Yazdani, Sohrab (2012), *Ejtemā'iyūn-e 'Āmmīyūn*, Tehran, Ney.
- Yazdani, Sohrab, (2010), *Mojāhedān-e Mašrūteh*, Tehran, Ney Publishing House.
- Yazdani, Sohrab, (2021), *Coups of Iran*, Tehran, Mahi Publishing House.
- Yazdani, Sohrab, (2023) *Villagers and the Constitutionalism of Iran*, Tehran, Publishing House.
- Yousafdehi, Hooman, (2008), *Gilan Associations in the Constitutional Era*, Rasht, Farhang-e Īliyā.
- Zargarinejad, Gholamhossein, (2024), *Rasā'el-e Mašrūṭīyat (18 Treatises and Bills on the Constitutional Constitution)*, Tehran, Negārestān-e Andīseh.

Newspapers

- Nasīm-e Shomāl, no. 18, 1951.
- ḳayr ul-ḳalām, no. 91, 1950.

Radicalism and the Gilani Constitutional Movement: Examining the Role of Gilanis in Iran's Revolutionary Developments

Extended Abstract

Introduction: The present article examines the role of the Gilani constitutional movement in shaping intellectual and political radicalism during Iran's Constitutional Era. The Constitutional Revolution marked the dawn of a new age for Iran. While European constitutionalism was founded on secularism and humanism, its Iranian constitutionalism sought to reconcile tradition and modernity. The Iranian Constitutional Revolution emerged as a justice-seeking, anti-despotic movement with the goal of establishing the rule of law and limiting the Shah's power. This movement influenced not only Iran but also its surrounding regions. The Gilani constitutional movement was politically rooted in radicalism—though the radicalism of the Constitutional Era differed significantly from the communism-induced radical movements of the Pahlavi period. Ideologically, radicalism refers to a set of political, social, or religious beliefs and actions that demand fundamental, rapid, and often revolutionary changes to existing structures. Radicals typically seek profound transformations in political, economic, or social systems and may employ unconventional methods to achieve their goals. Politically, they are rarely satisfied with gradual reforms and instead push for swift and deep-seated change. In terms of fighting tactics, they utilize methods such as street protests, civil disobedience, or even violence to advance their objectives. Radicals are often fierce critics of ruling systems and power structures. Although the revolutionary movement of Gilani constitutionalism stemmed from the broader constitutional struggle, it embodied many fundamental radical characteristics. From their uprising against Gilan's governor in February 1909 to the conquest of Tehran in July 1909, the Mujahideen (revolutionary fighters) of Gilan based their struggle on radical ideologies. Geographically, this study primarily focuses on developments in the city of Rasht, while its temporal scope spans from the Minor Despotism to the conquest of Tehran. However, since events in Rasht were closely linked to other cities in Gilan, the entire province inevitably falls within the study's purview. The historical period under examination covers political and social developments in Gilan from February 1909 to the conquest of Tehran on July 22, 1909. This study addresses the following questions: What historical role did Gilanis play in the constitutional movement, and what were the defining characteristics of Gilani constitutionalism? The article investigates the influence of Gilani figures, associations, and the press on the social radicalism of the Constitutional Era. Additionally, it explores the impact of Gilan's geography, economy, and international connections as key factors in this study. Inspired by Caucasian and European social democratic thought—particularly during the Minor Despotism—

Gilanis gravitated toward radicalism and ultimately played a pivotal role in establishing the second parliament and consolidating Iran's parliamentary system. Through an analysis of historical documents and sources, this article demonstrates that Gilani Constitutionalism was not merely a local movement but a transformative force in Iran's modern intellectual and political evolution.

Method: This study employs a historical-analytical method, utilizing library resources and archival documents.

Findings: The findings reveal that Gilan, as one of the pivotal centers of the Constitutional Movement, played a significant role in shaping and advancing the movement. This role can be analyzed from both geographical and intellectual perspectives. Due to its proximity to the Caucasus and Russia, Gilan served as a gateway for revolutionary and modern ideas entering Iran. Its strategic position made it a hub for the exchange of social democratic and revolutionary ideologies from the Caucasus and Europe. These connections exposed Gilanis—particularly in Rasht—to new concepts such as democracy, freedom, and equality, which they actively incorporated into the Constitutional Movement. Gilan is recognized as one of the primary centers of radicalism within the Constitutional Movement. This radicalism was shaped by historical peasant uprisings and social protests in the region. During the Constitutional Era, Gilanis adopted a revolutionary and radical approach in their struggle against Qajar despotism, playing a crucial role in the conquest of Tehran and the restoration of constitutional rule. The radicalism of Gilani constitutionalism was influential not only in military struggles but also in intellectual and cultural spheres so that the Gilani press and associations functioned as platforms for revolutionary radicalism. Unique characteristics of the Gilani Constitutional Movement included its international outlook, the active participation of various social groups and guilds, and its emphasis on principles such as freedom, equality, and the rule of law. These traits elevated Gilan from a local movement to a vanguard force in Iran's Constitutional Revolution. Finally, Gilani constitutionalism not only contributed to the overthrow of Qajar despotism but also left a profound impact on Iran's modern intellectual and political developments. This movement demonstrated how a region, through a combination of revolutionary radicalism and modern thought, contribute to fundamental changes in a nation's political and social structures.

Keywords: Gilan, Constitutionalism, Freedom, Social Democracy, Radicalism.

The Portuguese Image of the Persian Gulf: Analyzing Portugal's Colonial Motives in Mapping the Persian Gulf (16th–17th Centuries CE / 10th–11th Centuries AH)¹

Fatemeh Faridi Majid²

Abstract

Colonialism in Asia began with the arrival of the Portuguese in the Persian Gulf in the 16th century CE (10th century AH). Utilizing their naval fleet, advanced technology, and fortified strongholds, the Portuguese seized control of maritime trade. These events profoundly influenced the history of the Persian Gulf, dividing it into pre-colonial and post-colonial periods. By employing cartographic methods, the Portuguese produced the first accurate maps of the Persian Gulf, detailing coastlines, islands, and ports. These maps were not only geographical tools but also reflections of Portugal's colonial ambitions in the region. This research examines Portuguese maps from the 16th and 17th centuries CE (10th–11th centuries AH) through historical research methodology to understand key concepts related to the Persian Gulf's history and their connection to Portugal's colonial

1. This article is derived from the author's research project entitled "A Historical Re-examination of Cartographic Strategies in Persian Gulf Mapping (1600-1900 CE)" conducted at the Iranology Foundation.

2. Assistant Professor in Geography, Iranology Foundation, Tehran, Iran,
faridi@Iranology.ir

Received: January 13, 2025 - Accepted: May 13, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

objectives. The study seeks to answer the following question: What were the primary motives behind Portugal's creation of precise maps of the Persian Gulf, and how did these maps reflect Portugal's military-economic priorities in the region? It seems that these documents, aligned with Portugal's interests in India such as controlling trade routes highlighted certain strategic points such as Hormuz in the eastern Persian Gulf while neglecting coastal and hinterland areas. This selective representation underscores the maps' role as tools that served Portugal's political and colonial interests within the framework of early colonial discourse.

Keywords: Persian Gulf, Portugal, historical maps, colonialism.

تصویر پرتغالی‌ها از خلیج فارس؛ واکاوی انگیزه‌های استعماری پرتغال در ترسیم نقشه‌های خلیج فارس (سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی / دهم و یازدهم قمری)^۱

فاطمه فریدی مجید^۲

چکیده

استعمار در آسیا، با ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس در سده‌ی شانزدهم میلادی/دهم قمری آغاز شد. پرتغالی‌ها با بهره‌گیری از ناوگان دریایی، فناوری‌های پیشرفته و احداث استحکامات کنترل تجارت دریایی را به دست گرفتند. این رویدادها تأثیر عمیقی بر تاریخ خلیج فارس گذاشت و آن را به دو دوره‌ی پیشاستعماری و پساستعماری تقسیم کرد. پرتغالی‌ها با استفاده از روش‌های نقشه‌نگاری نخستین نقشه‌های دقیق از خلیج فارس را تهیه کردند که شامل ترسیم جزئیات خطوط ساحلی، جزایر و بنادر بود. این نقشه‌ها نه تنها ابزاری جغرافیایی، بلکه بازتابی از اهداف استعماری پرتغال در منطقه به‌شمار می‌روند. هدف این پژوهش بررسی نقشه‌های پرتغالی‌سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی/دهم و یازدهم قمری به کمک روش تحقیق تاریخی برای درک مفاهیم کلیدی مرتبط با تاریخ خلیج فارس و دریافت ارتباط آن‌ها با اهداف استعماری پرتغال است. این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش است که انگیزه‌های اصلی پرتغالی‌ها از تهیه نقشه‌های دقیق از خلیج فارس چه بود و این نقشه‌ها

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی نویسنده با عنوان «بازخوانی تاریخی راهبردهای ترسیم نقشه‌های خلیج فارس (۱۶۰۰-۱۹۰۰م)» در بنیاد ایران‌شناسی است.

۲. استادیار گروه جغرافیا بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران. faridi@iranology.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۴ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳



چگونه بازتاباننده اولویت‌های نظامی - اقتصادی پرتغال در منطقه بوده‌اند؛ به نظر می‌رسد در این اسناد و در راستای منافع پرتغال در هند از جمله کنترل مسیرهای تجاری، برخی نقاط همچون هرموز در شرق خلیج فارس مورد توجه قرار گرفتند و نقاط کرانه و پس کرانه نادیده گرفته شده‌اند که نشان‌دهنده کاربرد نقشه‌ها به‌عنوان ابزاری در خدمت منافع سیاسی و استعماری پرتغال در آن مقطع در بستری از گفتمان استعماری اولیه است.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، پرتغال، نقشه‌های تاریخی، استعمار.

۱. مقدمه

تاریخ خلیج فارس، از منظر تحولات سیاسی، اقتصادی و نظامی به دو دوره متمایز پیشاستعماری و پساستعماری تقسیم می‌شود. شتاب و عمق دگرگونی‌های این منطقه با ورود استعمارگران به‌حدی چشمگیر است که می‌توان این دو مقطع را با مرزبندی روشنی از یکدیگر تفکیک کرد. سرآغاز این تحولات را باید در ورود آلفونسو د آلبوکرک به هرموز و استقرار پایگاه‌های پرتغالی در خلیج فارس جست‌وجو کرد. یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های رویکرد استعماری، به‌کارگیری نظام‌مند ابزارهای علمی و اطلاعاتی، از جمله نقشه‌های جغرافیایی، برای پیشبرد اهداف راهبردی بود. این نقشه‌ها که بیشتر بر اساس مشاهدات میدانی و پیمایش‌های دقیق تهیه می‌شدند، نه تنها به‌عنوان ابزاری برای تسهیل ناوبری، بلکه به‌مثابه سندی برای تثبیت سلطه استعماری عمل می‌کردند.

لازمه نیازهای نظامی، اقتصادی و سیاسی پرتغال شناسایی دقیق بندرگاه‌ها و مسیرهای دریایی و ترسیم نقشه‌هایی با بازنمایی دقیقی از سواحل و جزایر بود. بررسی این اسناد مهم و ابعاد ناشناخته آن هدف این پژوهش است.

از این منظر پژوهش‌های این چنین حائز اهمیت است؛ به ویژه اینکه این مطالعات در نوشته‌های فارسی زبان تقریباً کم‌سابقه است؛ پژوهش‌هایی مانند اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس (قائم مقامی، ۱۳۵۴) و یا اثر پرتغالی‌ها در خلیج فارس (وثوقی، ۱۳۹۰) و نظایر آن که در این مقاله به فراخور استفاده شده‌اند، تنها به حضور تاریخی پرتغال در خلیج فارس و اسناد و مدارک آن پرداخته‌اند.

در کتاب کشور پرتغال، خلیج فارس و ایران صفوی، زلاتان بیدرمن به موضوع بریدگی‌های ساحلی خلیج فارس در نقشه‌های پرتغالی از منظر نقشه‌کشی و فنی آن پرداخته است (متی، ۱۳۹۹). نگاشته‌ها و تحقیقات در زبان‌های دیگر نیز در این زمینه انجام شده است که موضوع حضور پرتغال، نقشه‌ها و نیز خلیج فارس و مقوله استعمار در هر یک به صورت منفرد بررسی شده‌اند. از آن جمله بیدرمن و کوتو، سیر تاریخی نقشه‌نگاری پرتغالیان را بررسی و تحلیل کرده و برخی از مشخصات نقشه‌نگاری پرتغالی را بر شمرده‌اند (Biedermann & Couto, 2008). در زمینه اهداف ترسیم نقشه‌ها نیز پژوهش چت ون دوزر دیدگاه‌های درخوری را پیشروی نگارنده گذاشت (Duzer, 2021)؛ با این حال، پژوهش حاضر از این منظر نوآورانه محسوب می‌شود که با روش تحقیق تاریخی، درصدد پاسخ به این پرسش‌هاست:

۱. انگیزه‌های اصلی پرتغالی‌ها از تهیه نقشه‌های دقیق خلیج فارس چه بود؟

۲. این نقشه‌ها چگونه بازتاب‌دهنده اولویت‌های جغرافیایی پرتغال در منطقه بوده‌اند؟

نقشه‌های پرتغالی، به‌ویژه در مقایسه با نمونه‌های پیشین، نخستین تلاش‌های موفق برای بازنمایی منطبق با واقعیت جغرافیایی سواحل و جزایر خلیج فارس محسوب می‌شوند که همسو با برنامه‌های توسعه‌طلبی پرتغال طراحی شده و کاربردهای چندلایه‌ای در هدایت عملیات‌های نظامی، برنامه‌ریزی‌های بازرگانی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشته است.

این پژوهش با تکیه بر روش تحقیق تاریخی و بررسی اسناد آرشیوی درصدد است تا خلاء موجود در مطالعات ایرانی را پر کند و با نگاهی میان‌رشته‌ای ابعاد ناشناخته‌ای از تاریخ کارتوگرافی استعماری در خلیج فارس را روشن سازد.

۲. نگاه تاریخی به حضور پرتغال در خلیج فارس

در ۴ می ۱۴۹۳ م/ ۸ رجب ۸۹۸ ق، پاپ الکساندر ششم به‌موجب پیمان ایتر کاترا (توردسیلیاس) شرق جهان را به پادشاهی پرتغال و نیمه غربی را به شاه اسپانیا واگذار کرد. این تقسیم‌بندی هرگز در اروپا وجهه حقوقی یا قانونی نیافت، اما بدون پیامد نیز نبود؛ از جمله دستاویزی شد تا اسپانیا بر سر دستاورد سفر مهم کریستف کلمب به آمریکا پیروز

منازعه با پرتغال باشد. در طرف دیگر، پرتغال برای رقابت و ایجاد موفقیت‌های مشابه، متوجه تدارک سفرهای دریایی به سمت مشرق‌زمین، به‌ویژه، اقیانوس هند شد؛ علاوه‌براین، عوامل تاریخی دیگری در جهان اسلام رخ داد. سقوط قسطنطنیه به‌دست عثمانی در ۱۴۵۳ م. / ۸۵۷ ق (که حاصل آن جایگزینی شاه‌راه زمینی شرقی-غربی جهان قدیم با راه‌های دریایی بود)؛ پایان کار اندلس اسلامی در تصرف غرناطه (۱۴۸۸ م. / ۸۹۳ ق) توسط صلیبیان و سیاست اقتصادی سوداگرایانه، تحولاتی که جهان در سده‌های منتهی به قرن پانزدهم به خود دید، شبه‌جزیره ایبری را مهیای پیدایش دو قدرت نوظهور اسپانیا و پرتغال کرد و این خود تأثیری عمیق بر تاریخ جهان داشت (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۳۹۳-۳۹۶).

رقابت، ثروت، جاه‌طلبی، پیشرفت‌های صنعت دریانوردی، روحیه ماجراجویی و بهانه‌های مذهبی ضمن آگاهی‌های نو، این بخش از اروپای رنسانس دیده را وارد دگرگونی‌های سرنوشت‌سازی کرد و این مقطع پراهمیت در تاریخ عصر اکتشافات نام گرفت (زارعی، ۱۳۹۷: ۲۳۷).

در ۱۴۸۱ م. / ۸۸۳ ق، بیست و هشت سال پس از فتح قسطنطنیه به‌دست سلطان محمدفاتح، پرتغالی‌ها دو گروه نمایندگی رهسپار شرق کردند. پدرو دی کویلهم اولین پرتغالی بود که از هرموز دیدن کرد، آن هنگام ملوک هرموز در سرتاسر منطقه خلیج فارس حکومت باشکوهی داشتند. در تقسیم‌بندی تاریخ ملوک هرموز، لارنس پاتر این زمان را «عصر تقلا برای دستیابی به برتری در دادوستدهای دریایی» نامیده است که تقارن آن با حضور پرتغالی‌های حریص و ماهر در تجارت دریایی (پارتر، ۱۳۹۳: ۴۴۷) جالب می‌نماید. احتمالاً شرح گزارش کویلهم از رونق تجاری آسیا و خلیج فارس دلیلی بود بر ورود یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ دریانوردی، آلفونسو د آلبوکرک در این مناطق که چهره تجارت دریایی جهان را تغییر داد. وی در نقطه سرآغاز استعمار در مشرق‌زمین ایستاد و تاریخ خلیج فارس را به دو مقطع پیشا و پسااستعماری تقسیم کرد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۱۷۴-۱۷۷). نتیجه سریع و محقق این سفر انقلابی در تجارت اروپا بود که موجبات مجد و عظمت پرتغال را فراهم آورد. پادشاهان پرتغالی‌ها از آن زمان به بعد «خود را سروران پیروزی و دریانوردی و تجارت، در هند و اتیوپی و جزیره‌العرب و ایران خواندند و پاپ

نیز به‌زودی این لقب را تأیید و تصدیق کرد.» (لوریمر، ۱۳۸۸: ۴۲). در آن زمان، جنبش بی-سابقه‌ای در تردهای آبی به‌وجود آمده بود که هم بر ثروت و رونق بندرها را می‌افزود و هم به آن‌ها اهمیت بازرگانی و موقعیت نظامی می‌بخشید (تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳: ۱۰/۶۵۶-۶۵۸).

پرتغالی‌ها زمانی به خلیج فارس و سواحل و جزیره‌های جنوب ایران رسیدند که شاه اسماعیل بنیان دولت خود را می‌گذاشت و گرفتار مشکلات داخلی و تهدیدهای خارجی بود که برای بقایش اولویت بیشتری داشت؛ در نتیجه، در دوران او عملاً پرتغالی‌ها به حال خود واگذاشته شدند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۱۹۹). وقتی فرانسیسکو آلمیدا، نایب‌السلطنه هند پرتغالی، به لیسبون فراخوانده شد و آلبوکرک به جایش نشست، شاه اسماعیل سفیری با هدایای بسیار به هند فرستاد تا ضمن ایجاد روابطی دوستانه از نیروی دریایی پرتغال برای مقابله با عثمانی کمک بخواهد (فائز مقامی، ۱۳۵۴: ۱/ ۴۶؛ سیوری، ۱۳۷۲: ۱۰۲). شاه طهماسب که چالش دو قدرت سنی شرقی و غربی را از پدر میراث داشت در حالی با پرتغالی در صفحات جنوبی سرزمین خود مواجه شد که در اقیانوس هند و خلیج فارس قدرت کاملاً بی‌رقیب داشت؛ علاوه بر این، ایران اصلاً نیروی دریایی برای مقابله نداشت (فلسفی، ۱۳۶۶: ۵۱/۴). صفویان سیاست یکسانی در برابر پرتغالی‌ها نداشتند. منابع تاریخی عصر صفوی، از ارتباطات دوستانه دیپلماتیک تا اختلافات و درگیری میان پرتغالی‌ها و حکومت صفوی خبر داده‌اند. در ۹۸۲ق، مقارن با سلطنت شاه طهماسب در خلد برین چنین آمده است:

«ایلچیان پادشاه پرتکال، که به زبان فرنگ، آن دیار را «دان‌شستا» خوانند، با تحف و هدایا و بیلاکات مرغوب، که دیده بیننده از دیدن آنها خیره و حیران می‌شد، به آستان اقبال آشیان رسیده، تبرکات و هدایای خود را به موقف عرض رسانیدند و بنابر آن‌که در زمان آن پادشاه بی‌ایمان، بی‌ادبی چند، از قبیل تخریب مساجد و احراق مصاحف (از جانب پرتغالیان) سر زده، به مسماع جلال شهریار دیندار رسیده بود، ایلچیان و هدایای ایشان را منظور نظر التفات نفرمود و جمعی از امرای عالی‌شان را به تنبیه و گوشمال ایشان فرمان داد.» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۷۴).

آمدوشد سفرای پرتغال، در زمان سایر شاهان صفوی نیز در جریان بود(منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۲۸). ورود پرتغالی‌ها به هرموز و دیگر بندرهای آباد خلیج فارس، نظم سنتی منطقه را که در زمانی طولانی فراهم آمده بود، دستخوش دگرگونی کرد(وثوقی، ۱۳۸۹: ۳۲۴-۳۳۷) و به مرور رفتارهای توهین‌آمیز و ظالمانه پرتغالی‌ها با مردم جنوب آتش غضب شاه عباس را برافروخت(قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۱/ ۱۳۲ و ۱۳۳). بی‌رحمی و درنده‌خویی غاصبان در هرموز تا زمان شاه‌عباس که وظیفه سامان‌دادن امپراتوری صفوی را برعهده گرفت، ادامه داشت. شرح بازپس‌گیری هرموز در عالم‌آرای عباسی (اسکندرمنشی، ۱۳۱۴: ۳/ ۷۶۶-۷۶۸) قابل تأمل است.

در این زمان، باید به امپراتوری عثمانی به‌عنوان قدرتی دیگر در آب‌های مدیترانه، خلیج فارس و دریای سرخ اشاره شود که تهدیدی برای انحصار تجارت پرتغال در شرق بود. سلطان سلیم ملقب به «یاووز» (۱۵۱۲-۱۵۲۰ م.) پس از جنگ چالدران (۱۵۱۵ م.) سرتاسر سوریه و مصر را فتح و دریای مدیترانه را از تسلط کشتی‌های اروپایی خارج کرد؛ بنابراین، گستره قلمرو آن‌ها شامل سوریه، فلسطین، الجزایر و حجاز در اختیار سلیم قرار گرفت(اوزون چارشلی، ۱۳۷۲: ۲/ ۲۹۹-۳۱۱؛ شاو، ۱۳۷۰: ۱/ ۱۵۵-۱۵۷). هم‌زمان، خیرالدین بارباروس در ۱۵۱۸ م. به الجزایر حمله کرد و اسپانیایی‌ها را بیرون راند و تونس را به استانبول پیشکش کرد(حتی، ۱۳۶۶: ۸۹۳ و ۸۹۴). پس از سلیم، سلیمان «قانونی» (۱۵۲۰-۱۵۶۶ م.) رهسپار جزیره‌العرب و عراق شد و تا ۱۵۳۸ م. به موقعیت پراهمیت بصره در بندرگاه خلیج فارس رسید و بغداد، مکه، مدینه، دمشق و قاهره سر به فرمان «باب-عالی» گزاردند(یاغی، ۱۳۸۵: ۵۹ و ۶۰)، اما ایده تسلط بر خلیج فارس درست پس از پیروزی بر بصره عملیاتی شد. پیری رئیس، کاپیتان و نقشه‌نگار ترک در سال ۱۵۴۷ م. عدن، در ۱۵۵۰ م. قطیف، در ۱۵۵۱ م. مسقط و در ۱۵۵۴ م. بحرین را به تصرف عثمانی درآورد و یمن در ۱۵۶۸ م. توسط بارباروس تسخیر شد(حتی: ۱۳۶۶، ۸۹۴)؛ به‌این ترتیب رویارویی عثمانی با پرتغالی‌ها اجتناب‌ناپذیر شد. در ۱۵۲۹ م./ ۹۳۶ ق.، اولین ناوگان نظامی ترک‌ها در آب‌های خلیج فارس پیدا شد(اسدی، ۱۳۸۴: ۲۸). برخی محققان معتقدند که ایرانیان در جلب توجه عثمانی به خلیج فارس، دریای عدن و آب‌های غرب آسیا نقش داشتند(قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۱/

۹۰). ستم پرتغالی‌ها و دادخواهی مسلمانان کرانه‌های عربی دریای سرخ و خلیج فارس و مسلمانان هند، توجه سلطان عثمانی را جلب کرده بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸: ۶۶؛ Soucek, 2008: 101). عثمانی در بصره تمهیداتی اندیشید (Floor, 2006: 174) و در مقابل پرتغال، استحکامات خود در هرموز را تحکیم بخشید و یک پایگاه دریایی در قطیف ساخت (شاو، ۱۳۷۰: ۱۹۴/۲؛ راس، ۱۳۷۳: ۲۵۱)؛ درنهایت، این قرن شاهد درگیری‌هایی میان قدرت‌های بزرگ در آب‌ها و جزیره‌ها و بندرهای خلیج فارس بود (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲/۲) که در این شرایط در کنار سلاح و نقشه و نقشه‌کشی یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت در منطقه بود (pinto, 2017: 32) که هم پرتغال و هم عثمانی به آن روی آوردند.

۳. خلیج فارس در نقشه‌نگاری پرتغالی (سده شانزدهم و هفدهم)

۳-۱. نگاهی به نقشه‌نگاری پرتغالی

امور رسمی دریانوردی و تجارت پرتغال در سرزمین‌های اکتشافی با نام «اداره هندوستان» در لیسبون بود. این دفاتر به امور بازرگانی در خارج اروپا رسیدگی و نقشه‌ها و ابزارهای نجومی را در انبارهای ویژه نگهداری می‌کردند تا ناوگان دریایی در سفر به خارج از آن‌ها استفاده کند. از آنجا که امور مربوط به دریانوردی دست‌کم از نظر تئوریک در دهه‌های نخست، در کنترل کامل قرار داشت، تولید نقشه‌ها مسئله‌ای حکومتی شمرده می‌شد. اصل بر این بود که فقط یک نقشه رسمی وجود داشته باشد که به آن «پادریا» می‌گفتند (Couto, 2006: 403-410).

منابع به دسترسی اروپاییان، از جمله پرتغالی‌ها به نقشه‌ها و جغرافیای مسلمانان اشاره کرده‌اند. پیش از این، متون جغرافیایی اسلامی به پرتغالی ترجمه شد و برخی از متون جغرافیایی اسلامی مانند *مسالک الاندلس و مراسی‌ها و امهات و آجناده‌السنه* ترجمه و در دسترس اروپایی‌ها قرار گرفت (روحی میرآبادی، ۱۳۸۱: ۸۷). تعدادی از منابع ابتدایی اروپایی، به وجود نمودارهای دریانوردی بومی از اقبانوس هند اشاره کرده‌اند؛ قدیمی‌ترین این منابع، ذکر خلاصه نمودارهای دریانوردان از سفر مارکوپولو است (Benedetto, 1928: 176). والتیوم فرناندز در سال ۱۵۰۲ م. کتاب *مارکوپولو* را به زبان پرتغالی ترجمه کرد؛ همو توضیح می‌دهد که چگونه ابن‌ماجد به‌عنوان برجسته‌ترین دریانورد عرب شهرت جهانی داشت (de Jesus, 2023: 22).

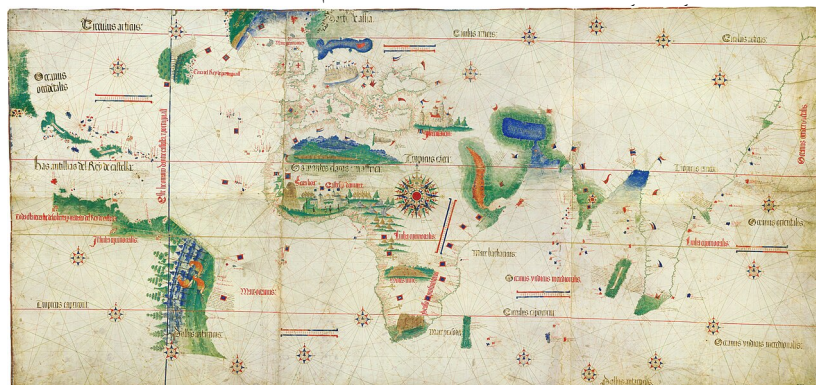
در یک متن پرتغالی از ژائو باروس، درباره نقشه‌های مسلمانان از اقیانوس هند چنین آمده است: «مسلمانی اهل گجرات، نقشه‌ای از تمامی سواحل هند به سبک مسلمانان هندی به من [باروس] نشان داده بود که در آن مدار نصف‌النهارها و خطوط موازی، بدون در نظر گرفتن جهت قطب، اما بسیار نزدیک به واقعیت نشان داده شده بودند». باروس نیز تأکید کرده است که پیش از گذر واسکودوگاما از اقیانوس هند به سمت خلیج فارس و هرموز، وی این نمودارها را دیده بود (Harley & Woodward, 1992, vol. II: 134-135). باروس همچنین به دقت نقشه‌نگاران اسلامی در شرح جزایر سواحل مالدیو تا جاوه اشاره دارد (Barras, 1963, vol. II: 49 – 91). به این نکته در اثر لودویک وارتما، در سال ۱۵۰۸ م/ ۹۱۴ ق نیز اشاره شده است (Varthema, 1863: 249).

ممکن است نقشه‌هایی که به واسکودوگاما نشان داده شده‌اند، نقشه‌های مدرج حمدالله مستوفی یا حافظ ابرو باشند (Harley & Woodward, 1992, vol. II: 251)؛ همچنین تأثیر نقشه‌کشی اروپاییان از کتب راهنماهای ایرانی اسلامی موضوع برخی تحقیقات مفصل بوده است (حورانی، ۱۳۳۸: ۱۴۸).

نقشه‌نگاری در اروپای قرن شانزدهم متأثر از اکتشافات دریانوردان ماهر پرتغالی با پیش‌زمینه‌های پیش‌گفته بود. در این دوره، پرتغالی‌ها توانسته بودند تصویر کلی اوراسیا و قاره آفریقا را به سرعت و به شکلی بنیادین دگرگون کنند و به صورت قابل‌ملاحظه‌ای، آن را به چهره واقعی خود نزدیک سازند؛ می‌توان گفت نقطه عطف نقشه‌های اروپایی در سال ۱۵۰۲ م/ ۹۰۷ ق رقم خورد؛ هنگامی که نقشه کانتینو در لیسبون رسم شد. نقشه کانتینو نخستین یا یکی از نخستین نقشه‌های جهان‌نمای جدید است که شامل سرزمین‌های قدیمی و نویافته است. نمایش بسیار دقیق سواحل آفریقا، شامل سواحل غربی، شرقی و شمالی این قاره ثابت می‌کند که سنت‌های نقشه‌نگاری گوناگون به روش کاملاً سازمان‌یافته‌ای، در کارگاه‌های سلطنتی نقشه‌نگاری شهر لیسبون با یکدیگر ادغام می‌شدند. در قرن پانزدهم و شانزدهم، نقشه‌کشی به سرگرمی دولتمردان و هنرمندان تبدیل شده بود و بازرگانان و پادشاهان آن را راحت‌تر درک می‌کردند (pinto, 2017: 16).

۲-۳. نقشه‌های پرتغالی از خلیج فارس

از مهم‌ترین ملزومات دریانوردان پرتغالی برای سیطره بر هند و خلیج فارس مجهز بودن به دستگاه نقشه و نقشه‌کشی و نقشه‌های اولیه بود. بنا به گفته محققان، نقشه‌کشی مهم‌ترین نتیجه سفرهای دریایی برای دولت پرتغال بود (Tazmini, 2017: 54). اگرچه بخش‌های داخلی سرزمین ایران، از زاویه نگاه نقشه‌کشان پرتغالی دور ماند، اما این نقشه‌نگاران نسبت به پیشینیان خود ترسیم واقعی‌تری از خلیج فارس ارائه کردند. نقشه‌های پرتغالی نسبت به نقشه‌های هم‌زمان یا پیش از آن به دلیل تبحر آنان در دریانوردی، تحقیق و مشاهده میدانی به واقعیت نزدیک‌ترند. اساساً آن‌ها الگوی بطلمیوسی از این دریا را به بایگانی تاریخ سپردند. این مهم، به سبب نیاز دولت پرتغال برای شناخت دریا بود تا بتوانند مسیر پیش روی کشتی‌های پرشمارشان را فراهم آورند.



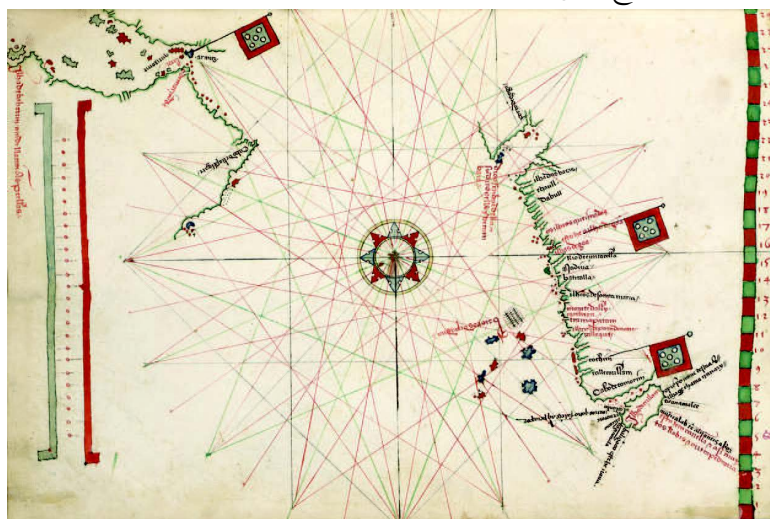
(نقشه ۱-): ترسیم ناشناس در ۱۵۰۲ م.

(<https://www.nationalgeographic.pt/historia/o-atlas-que-foi-desenhado-por-um-portugues>)

با استناد به منابع، یکی از مهم‌ترین بازوهای دریانوردی متبحرانه پرتغالی دستگاه عریض و طویل نقشه‌کشی بود، اما تعداد نقشه‌های برجای‌مانده از قرون پانزدهم و شانزدهم پرتغالی محدود است؛ دلیل مهم این امر سیاست اصلی پرتغال در مخفی نگه داشتن اطلاعات نقشه‌ها بود؛ به همین دلیل با وجود ترسیم نقشه‌های متعدد، تقریباً بیشتر آن‌ها مخفی و دور از دسترس بودند (kimble, 1993: vol.23, 653)؛ با این حال، از نقشه‌های برجای‌مانده اطلاعات مهمی در حوزه خلیج فارس به دست می‌آید که حاصل

پیمایش و ثبت دقیق بریدگی‌های ساحلی، تنگه‌ها، موقعیت دقیق بندرها و شکل درست جزیره‌هاست. تا هنگام ورود اطلاعات میدانی به دست آمده درباره هند، ایران و عربستان در نقشه‌هاف اساس این نقشه‌ها بر الگوی بطلمیوسی بود؛ با این حال، حتی اولین نقشه‌ها نیز خالی از برخی اطلاعات جدید نیست؛ از جمله می‌توان به نقشه‌های «کانتینو» که در ۱۵۰۲ ترسیم شده است، اشاره کرد. در سفرهای دریایی این نقشه‌ها در دسترس دریانوردان قرار می‌گرفت و پس از هر دریانوردی اطلاعات نقشه به‌روزرسانی می‌شد. نقشه‌های کانتینو در دانشگاه استنس ایتالیا نگهداری می‌شود (نقشه ۱).

در این نقشه مطابق سنت بطلمیوسی خلیج فارس به شکل مستطیل ترسیم شده است، اما در بردارنده برخی اطلاعات نظیر شهرهای اطراف و نیز یادداشت‌هایی درباره مروارید و اسب‌های ارزشمند خلیج فارس است.



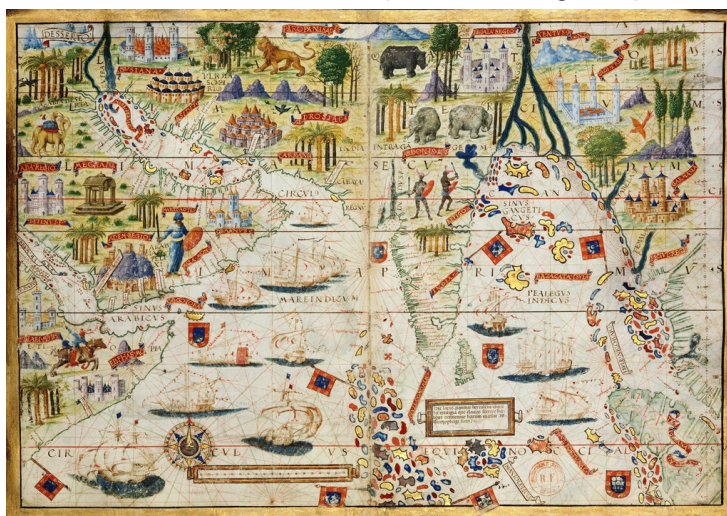
(نقشه ۲): ترسیم: فرانسیسکو رودیگرز، ۱۵۱۴ م.

<https://digitarq.arquivos.pt/viewer?id=4162625>

یکی از مهم‌ترین نقشه‌ها متعلق به فرانسیسکو رودیگرز است. او با اطلس خود، تصویر واقع‌گرایانه‌ای از سواحل اقیانوس هند و خلیج فارس ترسیم کرده بود. اهمیت کار رودیگرز زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم او در ۱۵۱۴ م، همراه آلبوکرک به هرموز رفت و یک ماه در آنجا به کاوش پرداخت. در نقشه او قشم، لارک، بحرین و مسندم در مکان‌های دقیق‌تری

| تصویر پرتغالی‌ها از خلیج فارس؛ واکاوی انگیزه‌های استعماری... | ۴۳

جانمایی شده‌اند (de Jesus, 2023: 74). جانمایی دقیق آبریزگاه رودهای کوچک و بزرگی که از شمال به خلیج فارس ریخته‌اند؛ مثل رود نزدیک چارک یا رودخانه مقام نوار ساحلی واقعی جزیره بزرگ قشم و جزیره‌های هندورابی و لاوان و رسم دقیق خط ساحلی پیرامون بندرلنگه، دماغه باریک نایبند و مانند آن کاملاً مشخص کرده است که نقشه رودریگز تا چه اندازه به کار دریانوردان می‌آمد و اساساً برای رفع نیازهای آنان برای شناسایی مکان‌های مناسب لنگر انداختن طراحی شده است (بیدرمن، ۱۳۹۹: ۸۸ و ۸۹). (نقشه ۲).



(نقشه ۳-): ترسیم: پدرو راینل، ۱۵۱۹ م.

(<https://www.loc.gov/item/2021668717/>)

در بررسی نقشه‌های پرتغالی، نخستین نقشه متفاوت را پدرو راینل در ۱۵۱۹ م. ترسیم کرد. راینل در ۱۵۰۷ م. به هرموز آمد و نقشه‌ای رسم کرد که قشم و لارک تقریباً به درستی در شمال رأس مسندام جانمایی شد. همو جزیره‌های منطبق با فرور، کیش، هندورابی و لاوان را در نقشه‌اش نمایش داد که برخی از آن‌ها برای اولین بار بود که روی یک نقشه جغرافیایی نمود می‌یافتند (همان). راینل شکستگی‌های خط ساحلی از دماغه بستانو تا نایبند و از نایبند تا بردستان را با دقت روی نقشه آورد. این نقشه با تصویرهای فراوان آراسته شده است؛ به ویژه، دربرگرفته نقاشی‌ها و نمادهایی از مناطق تازه کشف‌شده برای پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌هاست که

سبب شد آن را شاهدی ارزشمند از عصر اکتشاف بدانند. قلاع پرشکوه هرمز، زیستگاه شیر ایرانی و دیگر موارد را در این نقشه می‌توان دید (نقشه ۳).
با این توضیحات، اما هنوز در بسیاری موارد اسامی درج‌شده بر حاشیه خلیج فارس با نقشه‌های ایتالیایی مطابقت دارد (مقایسه شود با نقشه گاستالدی: Ali, 2005: 57).



(نقشه ۴-): ترسیم ناشناس، ۱۵۴۷ م.

(<https://www.facsimiles.com/facsimiles/vallard-atlas#&gid=1&pid=7>)

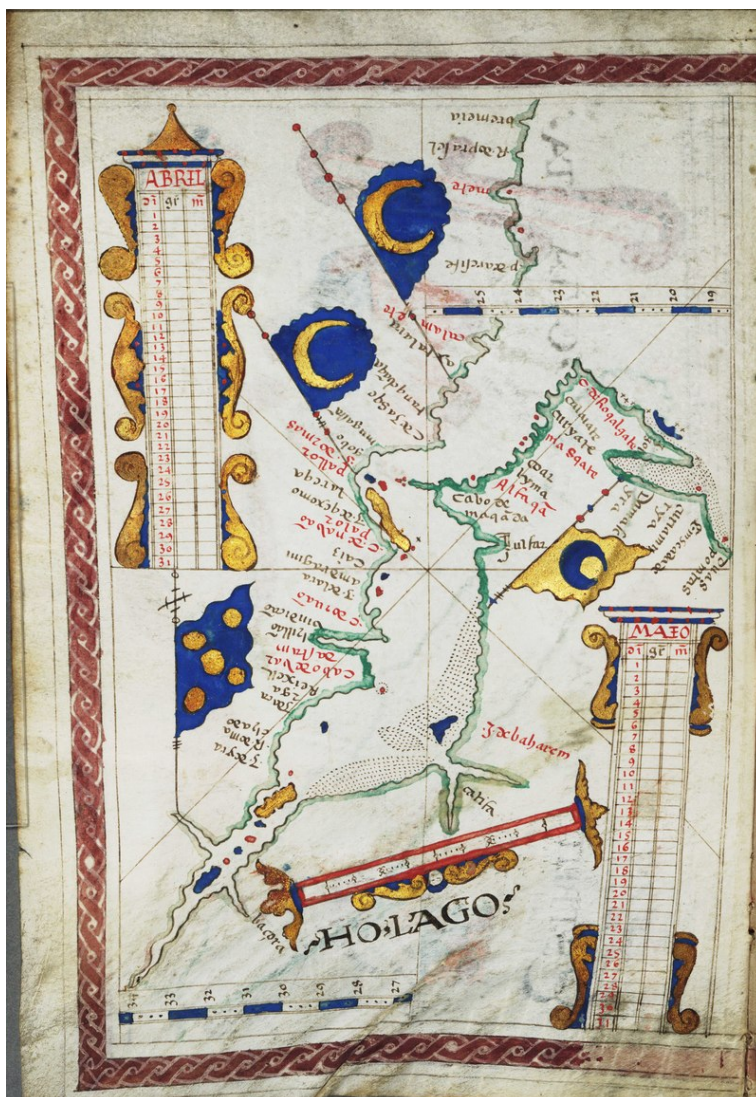
یکی از مهم‌ترین نقشه‌های پرتغالی از خلیج فارس در کتاب *اطلس والارد* در ۱۵۴۷ م. به تصویر کشیده شده است. این اطلس شامل ۶۸ صفحه و پانزده نمودار دریایی با تصاویر پراهمیت، یک تقویم و برخی اطلاعات دریایی است. جهت‌های جغرافیایی در این اطلس براساس نقشه‌کشی سستی معکوس‌اند. یکی از ترسیم‌های دقیق از خلیج فارس را در این نقشه می‌توان دید. نام خلیج فارس در موقعیت درست خود، روی نقشه ثبت شده است. ده پیش‌آمدگی و نه فرورفتگی کوچک و بزرگ در خلیج فارس دیده می‌شود. جزیره‌های لارک، قشم، تنب‌های کوچک و بزرگ، شعیب، کیش و فرور در این نقشه با موقعیت‌های گاه نادرست ترسیم شده‌اند. نقشه از زاویه دیگری نیز قابل اعتناست. دو پادشاه در خاک ایران کشیده شده‌اند، که شاه ایران، سلطان عثمانی یا پادشاهان محلی چون ملک هرموز را بسیار بدوی نشان می‌دهد؛ در مقایسه، تصویری از دو شخص که لباس فاخر به تن دارند و واضح

است که مسیحی‌اند دیده می‌شود. این موضوع به‌خوبی دیدگاه‌های مذهبی-استعماری نقشه‌کشان را بازتاب می‌دهد. سه قلعه در ساحل شمالی خلیج فارس کشیده شده است که بی شک یکی قلعهٔ هرموز است. جدای از گلبادها و خطوط دریایی که برای دریانوری به نقشه کارکرد ماتریسی بخشیده است. یک کشتی آرمادای پرتغالی نیز در اقیانوس به سمت خلیج فارس در حرکت است؛ در نتیجه، این نقشه افزون بر داده‌های جغرافیایی، پیام‌های سیاسی- نظامی و مذهبی نیز دارد (نقشهٔ ۴).

در نیمهٔ قرن شانزدهم، نقشه‌های جالب توجهی توسط نقشه‌کشان پرتغالی از منطقهٔ خلیج فارس ترسیم شد که متناسب با سنت غالب نقشه‌کشی پرتغالی و برگرفته از مشاهدات دقیق بود. بسیاری از آن‌ها با نقشه‌کشی مسلمانان در عثمانی شباهت‌های معناداری داشت؛ از جمله نقشه‌ای که آن را یک نقشه‌کش ناشناس پرتغالی ترسیم کرده است. این نقشه در موزهٔ سلطنتی گرینویچ نگهداری می‌شود و مربوط به سال ۱۵۵۰ - ۱۵۶۰ م است (نقشهٔ ۵).

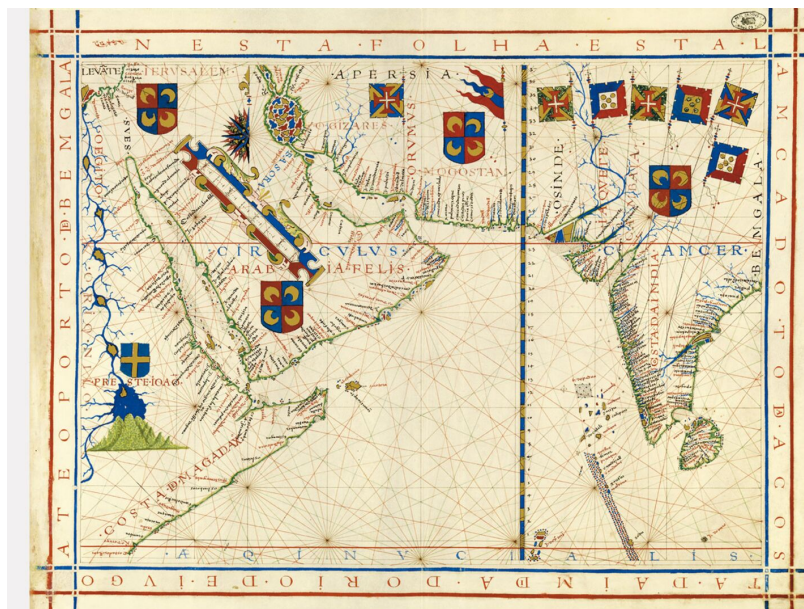
از دیگر نقشه‌های مربوط به قرن شانزدهم نقشه شمارهٔ ۶ است. در این نقشه برخلاف نقشه‌های پیش و پس از آن، نشانی از تسلط پرتغال در هرموز دیده نمی‌شود. پرچم‌هایی از حضور عثمانی یا مسلمانان در کرانه‌های شمال خلیج فارس ترسیم شده است و تنها در شمال غربی خلیج فارس، یعنی بالای بصره، پرچم پرتغال دیده می‌شود. می‌توان استنباط کرد این نقشه، از جمله نقشه‌های خام و بدون تعبیری است که در سرزمین‌های مسلمان ترسیم شده و تغییرات مدنظر ادارهٔ نقشه‌های پرتغال در آن دخیل نشده است.

نقشهٔ فرنائو واز دورادو در سال ۱۵۷۱ م ترسیم شد. وی یکی از مهم‌ترین نقشه‌کشان پرتغالی قرن شانزدهم است که در هند به دنیا آمد، و به منظور فراگیری کیهان‌شناسی و هنر نقشه‌برداری به پرتغال رفت. دورادو بعد از بازگشت به هند تعدادی از زیباترین اطلس‌های زمان خود را با نام *Universal Atlas of Fernão Vaz Dourado* ترسیم کرد (de Jesus, 2023: 77) یکی از ویژگی‌های مهم نقشهٔ دورادو ترسیم مسیر رودخانهٔ سند و شبه‌جزیرهٔ گجرات است. حضور جهان اسلام در سراسر جنوب غرب آسیا با پرچم‌ها نشان داده شده است (نقشهٔ ۶).



(نقشه ۵): ترسیم: ناشناس، ۱۵۰۰-۱۵۶۰ م.

<https://www.rmg.co.uk/collections/objects/rmgc-object-541113>



(نقشه ۶-): ترسیم: فرنانو واز دورادو، ۱۵۷۱ م.

(<https://www.moleiro.com/en/maps-atlases/universal-atlas-of-ferno-vaz-dourado/miniatura/4ee5e73f42f6c>)

در خلیج فارس ۲۵ جزیره ترسیم شده است که نوزده جزیره در نزدیکی ساحل شمالی ترسیم شده است. وی قلمرو بین‌النهرین، بین دجله (با نام تیگرس) و فرات را به تصویر کشیده است که بصره در ابتدای آن می‌آید. اسامی درج‌شده در نقشه دورادو درکنار شکل ترسیمی تقریباً درست خلیج فارس بعدها توسط نقشه‌کشان دیگری مانند ژوانو تیکسیرا^۱ تکرار شد؛ به گونه‌ای که می‌توان نقشه‌های پس از دورادو را تا پایان قرن شانزدهم تکرار در محتوا و شکل دانست. اگرچه نقشه‌های ترسیمی توسط پرتغالی‌ها تا اواخر قرن هفدهم میلادی همچنان ادامه دارد، اما ورود نقشه‌کشان با انگیزه هلندی و آلمانی‌زبان، فرانسوی و انگلیسی و دیگران به عرصه ترسیم نقشه‌های این منطقه، سمت‌وسو و شکل ترسیم نقشه‌ها متناسب با جهت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی به جهت‌های تازه‌ای کشیده شد.

با بررسی نقشه‌ها مشخص می‌شود در پایان قرن شانزدهم میلادی آگاهی پرتغالی‌ها به زوایای مختلف جزایر و کرانه‌های خلیج فارس بیشتر شد. این آگاهی تنها به کرانه‌های شمالی

1. Teixeira

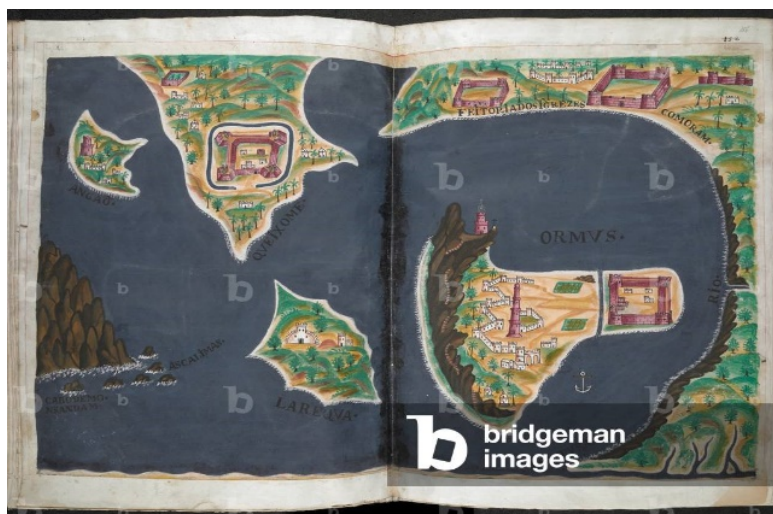
معطوف نبود و بسیاری از نقاط مهم در کرانه جنوبی همچون مسقط، بحرین و دیگر مناطق را دربرمی‌گرفت. در این نقشه‌ها بعد از هرموز، مسقط، بصره و بحرین به‌وضوح و تمرکز ویژه به‌تصویر کشیده شده‌اند.

پیش و هم‌زمان با ورود آلبوکرک به هرموز، در سال ۱۵۰۷ م. پرتغالی‌ها قشم و لارک را بررسی کردند و به بحرین که خراج‌گزار هرموز بود، رسیدند؛ در نتیجه به سواحل عربستان و ایران رسیدند. پرتغالی‌ها همچنین در ۱۵۱۵ تا ۱۵۱۷ م، گوادر و در سفر تجاری دیگر لار را مورد بررسی قرار دادند (Biedermann & Couto, 2008: 69-70).

نقشه‌های تاریخی پرتغالی توجه ویژه‌ای به مناطق هدف خود در خلیج فارس داشتند. حتی نام برخی مناطق، همچون قطیف نخستین بار توسط پرتغالی‌ها به‌کار رفت (دوره، ۲۰۰۱: ۲۳). هرموز، مسقط، بحرین، خورفکان و مناطق دیگر به مرور در دایره توجه ویژه پرتغالی‌ها قرار گرفتند. هرموز از ۱۵۰۷ م. و مسقط از ۱۶۲۲ م. که پرتغالی‌ها از هرموز اخراج شدند، مهم‌ترین مکان‌های مورد توجه پرتغال بودند که به‌طور ویژه نیز در نقشه‌های جهان، هند و آسیا دیده می‌شوند. نقشه‌ها و تصاویر متعددی از هر یک از این مناطق، به‌ویژه هرموز، ترسیم شده است. در طول قرن شانزدهم، پرتغالی‌ها در نواحی خلیج فارس دارای نفوذ و تسلط کامل بودند و هرموز به‌دلیل موقعیت مناسب مرکز عملیات دریایی و کانون بازرگانی ایشان به‌شمار می‌رفت (ویلسن، ۱۳۱۰: ۸۸). در *سفرنامه مارکو پولو* از اسبان ممتاز هرموز که از بندر هرموز به هندوستان فرستاده می‌شدند، تمجید شده است (فلسفی، ۱۳۴۲: ۱۲). این جزیره، در سروده شاعر ملی پرتغالی لویز دو کامونتس در *منظومه لوزیاد* (۱۵۸۰-۱۵۲۵ م.) به شکوه و عظمت یاد شده است (همان، همانجا). به‌احتمال زیاد اسبان هرموزی نخستین بار در هندوستان نظر آلبوکرک را نیز جلب کرده است؛ چنانچه باروس نوشته است سفیری با نام میر ابو کاکا از سوی ایران هشتاد رأس اسب از هرموز برای دربار پادشاه دکن به گوآ آورده بود تا در آنجا به فروش برساند. حکمران گوآ در این زمان روی در نقاب خاک کشیده بود و آلبوکرک که به جای او بر گوآ تسلط داشت، بیست رأس اسب از او خرید (Barras, 1963: vol. II: 21) و پرتغالی‌ها به ارزش بالای اسب‌های این منطقه که برای جابه‌جایی کالاها بسیار قیمتی بود، پی‌بردند. در طول قرن شانزدهم پرتغالی‌ها، در نواحی خلیج فارس دارای نفوذ و تسلط کامل بودند و هرموز به‌دلیل موقعیت مناسب مرکز عملیات دریایی و کانون بازرگانی آن‌ها

به‌شمار می‌رفت (ویلسن، ۱۳۱۰: ۸۸). اهمیت هرموز برای پرتغال تا حدی بود که پرتغال بدون هرموز نمی‌توانست تجارت پرسود راه دریایی گوآ-لیسبون را تضمین کند (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۴۴۸). همین تجارت هنگفت بود که خیلی زود پس از پرتغال پای هلند و انگلیس را نیز به خلیج فارس باز کرد (سایکس، ۱۳۸۰: ۲/۲۷۵). تسلط بر تجارت دریایی شرق، سود جستن از معافیت‌های گمرکی، ایجاد و حفظ موقعیت‌هایی مانند هرموز یا مسقط یا عدن برای کنترل دو تنگه باب‌المندب و مدخل دریایی سرخ جملگی از عوامل جذابیت و اهمیت هرموز برای پرتغال بود (وادالا، ۱۳۵۶: ۳۹؛ الهی، ۱۳۸۲: ۳۱)؛ در واقع شهرت هرموز و اسب‌های آن و نیز مرواریدهای خلیج فارس جهانی شده بود (قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۱۱).

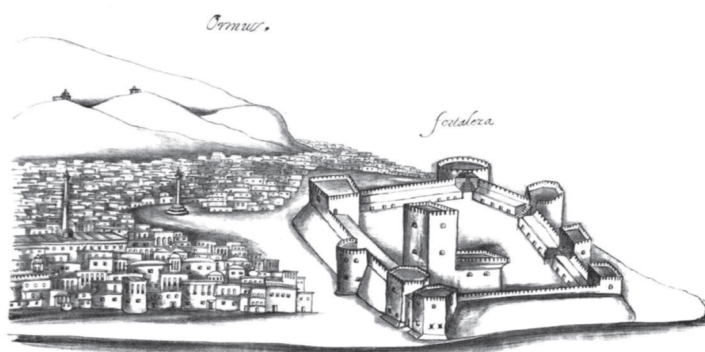
پدرو بارتو، نقشه هرموز و خلیج فارس را در ۱۶۴۶ م. ترسیم کرد. در این نقشه جزایر مهم خلیج فارس مانند هرموز، لارک، قشم و آنگائو (هنگام) با سکونتگاه‌هایی دیده می‌شوند. در حاشیه خلیج فارس نیز بندر گمبرون (بندرعباس) که از ۱۶۲۲ م. جایگزین هرموز شده بود، ترسیم شده است (نقشه ۷).



(نقشه ۷): ترسیم: پدرو بارتو، ۱۶۴۶ م.

<https://www.bridgemanimages.com/en/barretto-de-resende/plan-of-hormuz-from-the-portuguese-manuscript-the-livro-do-estado-da-india-oriental-of-pedro-barreto/pen-and-ink-with-watercolour-on-paper/asset/8603234>

در نقشه‌های ترسیمی از هرموز تأکید ویژه‌ای بر قلعه‌ها و استحکامات شده است و مناطق شهر و جزیره چندان به تصویر کشیده نشده. در این میان، تصویرهایی از هرموز در دست است که این جزیره را مملو از خانه نشان می‌دهد؛ از جمله نقاشی گاسپار کوریا در ۱۵۶۰ م. شهری «جهان‌وطنی» را تصویر می‌کند که در آن پنجاه هزار سکنه از ادیان و مذاهب مختلف در تعامل بودند (Varriale Gennaro, 2018: 121-142). (نقشه ۸).



(نقشه ۸): ترسیم: گاسپار کوریا، ۱۵۶۰ م.

(<https://www.worldheritageofportugueseorigin.com/2015/06/21/fortress-of-hormuz-gaspar-correia-legends-of-india-c-1556>)



(نقشه ۹): ترسیم: ناشناس، احتمالاً ۱۵۸۰-۱۶۲۰ م.

(<https://www.meisterdrucke.ie/fine-art-prints/Pedro-Barretto-de-Resende/1429870/A-Plan-or-View-of-Muscat.html>)

از دیگر نقاط مهم خلیج فارس مسقط است که از دهه‌های نخست قرن شانزدهم محل رفت و آمد پرتغالی‌ها بود، اما تنها در دهه ۱۵۸۰ م. استحکامات مهمی در آنجا نصب شد که مکمل سازه‌های دفاعی قبلی باشد. قلعه‌های خورفکان و کلبا جدیدتر بودند؛ زیرا در دهه ۱۶۲۰ م، به دنبال از دست دادن هرموز، زمانی که پرتغالی‌ها فعالیت‌های خود را در مسقط متمرکز کردند، ساخته یا تحکیم شدند (نقشه ۹).

۳-۳. تحلیلی از انگیزه‌های ترسیم نقشه‌های پرتغالی خلیج فارس

۳-۱-۳. سیاست بی‌توجهی به سرزمین‌های داخلی ایران در نقشه‌های پرتغالی

برای درک انگیزه‌های پرتغالی‌ها در ترسیم نقشه‌های خلیج فارس نخست لازم است دیدگاه آن‌ها در مورد ایران بررسی شود. پرتغال نخستین امپراتوری دریایی عصر مدرن منافی را دنبال می‌کرد که برای ایرانیان تازگی داشت. خلیج فارس برای پرتغالی‌ها اهمیت داشت؛ زیرا مرکز یا موقعیتی مهم برای تسلط کامل به هند و مناطق اطراف آن بود؛ بنابراین هر تهدیدی را، برای منافع پرتغال یک خطر جدی می‌دید. بدین ترتیب اهمیت خلیج فارس با اهمیت هند گره خورده بود (ای کونیا، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

تا سال ۱۵۱۰ م. / ۹۱۵ ق. پرتغال و در مجموع اروپا نگاه مشترکی به ایران داشتند. این دیدگاه از مجموعه آثاری ریشه می‌گرفت که به می‌توان گفت کتاب مارکو پولو از مهم‌ترین آن‌ها بود؛ با این حال هدف اصلی پرتغالی‌ها ایجاد یک راه دریایی بین لیسبون و هند بود و خلیج فارس و کشورهای اطراف آن تنها از این منظر برایشان اولویت و اهمیت داشت (مته و دیگران، ۱۳۹۹: ۳۷ و ۳۸). حتی با آنکه از ۱۵۱۵ م. / ۹۲۰ ق. هرموز به‌طور مستمر و زمانی طولانی در اشغال پرتغال بود، اما عملاً در متون پرتغالی تأثیر عمیقی از شناخت ایران وجود نداشت. انعکاس این واقعیت در نقشه‌های پرتغالی نیز پیداست که عموماً به ترسیم دریا، جزیره هرموز و سواحل خلیج فارس بسنده شده است. تومه پیرس نویسنده کتاب مختصری درباره شرق (۱۵۱۲-۱۵۱۵) و گزارش سباستیانو مانریک و اثر مستره آفونسو اطلاعات محدود اما مهم درباره اسامی جغرافیایی و تاریخ ایران ارائه کرده‌اند، اما سرزمین‌های داخل ایران اهمیت چندانی برای پرتغال نداشت؛ چنانکه این بی‌علاقگی، حتی نظر داروغه میرزا حسین اصفهانی را جلب کرده بود. زمانی که او از سفیر پرتغال فرناؤ گومز در زمان شاه

اسماعیل، پس از گله‌گزاری از تصرف و تسلط بر هرموز، خطاب به سفیر گفت: «مایل است بداند به چه دلیل فرنائو گومز از هیچ‌یک از قسمت‌های اردوگاهی شاهی دیدن نکرده و یا به سرزمین ایران نرفته است و لذا این امر شاه را اندوهگین ساخته است.» (اسمیت، ۱۳۸۱: ۷۱). در این مقطع، حفظ امنیت هندوستان و دفع هرگونه رقیب در هند و کسب ثروت و برتری نظامی برای پرتغال اهمیت داشت، نه شناخت علمی ایران و سرزمین‌های اطراف خلیج فارس (مته و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۷-۵۱).

با توجه به مطالعات انجام‌شده به استثنای یک نقشه ترسیم‌شده در ۱۵۵۰ م/ ۹۵۶ ق، هیچ نقشه کامل پرتغالی از ایران وجود ندارد، آنچه هست محدود به نقشه‌برداری‌ها از سواحل جنوبی ایران است که دسترسی مساحان پرتغالی بدان میسر بوده است (بیدرمن، ۱۳۹۹: ۸۰)؛ با این حال در مورد عدم اشاره به برخی سرزمین‌ها نظیر ایران یا نبود عمدی مناطق در نقشه‌های پرتغالی نظریه دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه نقشه‌نگاران پرتغالی با تعمد سرزمین‌ها را خالی ترسیم می‌کردند تا بدین طریق سرزمین‌های اطراف را خالی از سکنه و بی‌تمدن جلوه دهند، اما در نقشه‌های دیگری که در مراکز آرشویی پرتغال نگهداری می‌شد این سرزمین‌ها نسبتاً دقیق ترسیم شده بودند. در این نظریه فرض بر این است که نقشه‌برداران پرتغالی، در مقابل رایه نقشه‌های دقیق و آخرین اکتشافات، بر مبنای سیاست رسمی پرتغالی «*Politica de sigilo*» (سیاست سکوت) رشوه دریافت و در کنار ارائه نقشه‌های مملو از اطلاعات ریز و دقیق نقشه‌هایی با مفاهیم بسیار کمتر ارائه کرده‌اند. نقشه کانتیتو در سال ۱۵۰۲ م که در واقع کپی نقشه‌های پرتغالی با ثبت مفاهیم خیلی بیشتر است، شواهدی از منابع دست دوم پرتغالی را نشان می‌دهد (Richardson, 2006: 5).

نقشه‌برداری پرتغالی‌ها امری دولتی و کاملاً سری بود. امور تجارت خارج از پرتغال را دفاتر کاسافندیا اداره می‌کردند و از تمام ابزار و نقشه‌ها محافظت می‌شد. در اواخر قرن شانزدهم هر کاپیتانی که به شرق سفر می‌کرد مجبور بود یک دفترچه ثبت به همراه خود داشته باشد و پس از سفر باید آن را در لیسبون تحویل می‌داد (Biedermann & Couto, 2008: 70-71; Costa, 2019: 87). فراوانی بوده است (Kimble, 1933, vol.23: 653-659).

هم‌راستای این نظریه، برخی شواهد تاریخی نیز می‌تواند نشان‌دهنده توجه پرتغالیان به مناطق داخلی سرزمین ایران برخلاف ظاهر بی‌اعتنای آن‌ها در نقشه‌نگاری پرتغالی باشد؛ از آن جمله تلاش برای نفوذ در دربار ایران که در گزارش سفیر گرگوریو پیرا فیدالگو آمده و به وجود جاسوسان پرتغالی در دربار شاه سلطان‌حسین و به‌دست‌آوردن اطلاعات دقیق اشاره داشته است؛ چندان که سفیر برای پیشبرد نقشه‌ها و مأموریت خود در دربار، جاسوسی گمارده و معتقد است: «در اینجا همه چیز خریدنی است» (اوبن، ۱۳۵۷: ۲۳ و ۲۴). جاسوسان پرتغالی نه تنها در سواحل و جزایر خلیج فارس، بلکه در جاهای مختلف پراکنده بودند تا اطلاعات دقیقی از داخل سرزمین به‌دست آورند (Abu-hosayn, 2021: 315-316).

۲-۳-۳. توجه ویژه به هرموز در نقشه‌های پرتغالی یا تمرکز جغرافیایی انتخابی

تمامی نقشه‌های برجامانده از پرتغالیان از قرون دهم و یازدهم قمری نشان‌دهنده اهمیت ویژه هرموز است؛ چنانچه در قسمت نقشه‌ها بیان شد گاه هرموز، تنها مفهوم جغرافیایی مهم در خلیج فارس و سرزمین‌های شمالی آن است و تحقیقات نشان می‌دهند که هرموز از سال‌ها قبل برای دریانوردان پرتغالی اهمیت داشته است؛ به‌دلیل اشاره به موقعیت این منطقه در نقشه‌ها تنها به چند نمونه از مطالعات پرتغالیان درباره هرموز بسنده می‌شود. در سال ۱۵۰۳ م، درست پنج سال پیش از ورود پرتغالی‌ها به هرموز، سیاحان و نویسندگان اروپایی هرموز را توصیف کرده و آنجا را «جوهر حلقه جهان» خواندند (Salman, 2004: 27)؛ از جمله آن‌دی موندی^۱ و لودوویکو دی وارته ما، که از هرموز دیدن کردند. از توصیف آن‌ها چنین به نظر می‌رسد که هرموز در اوج توسعه و رونق تجاری و بندر اصلی منطقه بوده است. بهترین توصیفات هرموز درست قبل و در طول دوره پرتغالی را می‌توان در کتاب دوارته باریوسا و سفرنامه او یافت. هر دو اطلاعات گسترده‌ای در مورد شهر، جزیره، آب‌وهوا، بازرگانان و کالاها، مردم، زبان، غذا و نوشیدنی و تجارت اسب و مروارید ارائه می‌دهند (Ibid: 28-55). نشانه‌هایی از اطلاعات و ارتباطات قبلی آلبوکرک پیش از رفتن به هرموز وجود دارد (Couto, 2008: 107-120). این میزان از اهمیت تا سال‌های حضور پرتغال پابرجا بود و شاید بتوان گفت بر اساس نقشه‌های ترسیم‌ی رفته‌رفته این منطقه مهم‌تر نیز می‌شد.

نحوه عقد قرارداد پرتغالی‌ها با ملوک هرموز و ایران همگی نشان از اهمیت تجارت خلیج فارس (نه ایران) برای آن‌ها دارد. پرتغالی‌ها معافیت مالیات تجاری را برای خود و امکان تردد کشتی‌ها و قایق‌ها را تنها با نظارت و اجازه پرتغال و نیز ساخت قلعه نظامی در هرموز تحمیل کردند، این جدا از پولی بود که از ملوک هرموز می‌گرفتند (ویلسن، ۱۳۱۰: ۱۲۹). آن‌ها هیچ تلاشی برای نفوذ به شمال خلیج فارس و دریای عمان در این پیمان تحمیلی نکردند؛ به یقین، دو محور در آن تأکید شده بود:

اول. تصرف هرموز با توجه به موقعیت استراتژیک آن در دریا برای حفظ برتری نظامی در مسیر هند؛

دوم: حذف هرگونه هزینه اضافی از سوی ایران بر تجارت پرتغال (راوندی، ۱۳۷۸: ۲/۴۱۴).

۳-۳-۳. نشانه‌های استعمار در نقشه‌های پرتغالی خلیج فارس

پرتغالی‌ها در آغاز قرن شانزدهم معتقد بودند دنیاهای جدیدی را به جهان داده‌اند؛ بنابراین به دنبال غلبه بر موانع فرهنگی موجود و تحکیم روابط بین مردم بودند. آن‌ها بر این باور بودند که پادشاه پرتغال خداوند کشتی‌رانی و فتح و تجارت هندوستان، حبشه، عربستان و ایران است (فلسفی، ۱۳۴۲: ۱۲) و پرتغال مدنیت اروپایی را با خود به شرق برده و به روند تمدنی آن کمک کرده است (de Jesus, 2010: 72). طبیعی بود که در سرزمین‌های مورد استعمار استبداد و توحش، باید نمایش داده می‌شد تا تسلط توجیه شود (pinto, 2017: 167). از آنجایی که نقشه‌نگاران پرتغالی کاملاً در خدمت پادشاهان بودند موظف به انجام این رسالت شدند (Ibid, 161). در حاشیه نقشه‌های پرتغالی، نقاشی‌های زیادی کشیده شده است که شامل مفاهیم واقعی و اسطوره‌ایست که در کنار هم‌اند. در برخی نقشه‌ها تصویر کلمب دیده می‌شود و مردانی که چشم در سینه دارند یا پرندگان که با هیبت غیر واقعی تصویر شده‌اند (Moreira, 1996: 21).

پس از جنگ‌های صلیبی انتشار نوشته‌هایی مانند *La Flor des estoires des parties d'Orient* که از سیاست‌های نابودی اسلام حمایت می‌کردند و نیز اسطوره نجات پادشاهی مسیحی به نام «جان»، اشتیاق سیری‌ناپذیری در پرتغالی‌ها برای ترویج دین مسیحیت پدید

آورد (Durand et al., 2022: 20). از انگیزه‌های پرتغالی‌ها برای تصرف شرق، نفرت از «مور» یا مسلمانان بود (Soares, 2022: 9). حتی معروف است که آلبوکرک با قصد و رؤیای صلیبی اعلیحضرت پرتغال در جهت ویرانی مکه به شرق رفته بود. برخی نویسندگان مسلمان در آن زمان پرتغالی‌ها را عذاب الهی می‌دانستند: «مسلمانان نعمت خدا را با بی‌وفایی و آزار برگرداندند؛ سپس خدا قوم پرتغال را از میان فرانک‌ها بر آن‌ها تحمیل کرد» (Ibid: 12-18).

اهمیت بسیار بالای خلیج فارس برای پرتغال، منجر به اتخاذ اقدامات خصمانه و به تعبیری استعماری شد که گاه با مقاومت شدید مواجه می‌شد؛ از آن‌جمله خیزش خونین مردم قلعات (وئوقی، ۱۳۹۰: ۱۳۷) یا یورش امیر توران‌شاه بر قلاع و تأسیسات پرتغالی هرموز (همان، ۱۴۰) و درنهایت نبرد تاریخی جرون توسط شاه‌عباس بود. این مقاومت‌ها به روشنی نشان می‌دهند که رویه استعماری پرتغال از همان ابتدا توسط ایرانیان و عرب‌های ساکن خلیج فارس با اعتراض و مبارزه روبه‌رو بود. پر واضح است که ترسیم و تولید نقشه می‌توانست به‌عنوان جایگزینی به‌منظور برقراری و نمایش عظمت امپراتوری در نظر گرفته شود (بیدرمن، ۱۳۹۹: ۷۹)؛ همان‌طور که پیش‌تر در موضوع سیاست بی‌توجهی به سرزمین‌های داخلی ایران مطرح شد، عامدانه در نقشه‌های عمومی بر ترسیم بخش‌هایی از اطراف یا داخل خلیج فارس هم راستا با اهداف پرتغال تاکید شده است و اطلاعات دقیق‌تر در نقشه‌هایی در دفاتر مخصوص بایگانی می‌شده است (Harley, 2009: 132)؛ چنانچه رافائل موریرا طراحی *اطلس میلر* در پرتغال را یک پروژه امپریالیستی در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای دانسته است که کوشش کرد منافع پرتغال را ثبت و با تأکید نمایش دهد (Moreira, 1996: 81).

با این حال انگیزه‌های استعماری نقشه‌های پرتغالی در منطقه خلیج فارس را نمی‌توان از جنس نقشه‌نگاری انگلیسی در خلیج فارس دانست؛ زیرا هنوز استعمار در مشرق زمین نوپا و تازه بود و دچار تکوین‌های دوران بعد نشده بود و پرتغالی‌ها نیز چنان که گفته شد، عملاً انگیزه‌ای برای ورود به کرانه و پس‌کرانه خلیج فارس چه در جنوب و چه در شمال نداشتند. به گواهی ای‌کونا هدف نهایی آنان هدفی واقع‌گرایانه و چیزی جز کشف یک مسیر دریایی مستقیم به هند نبود (مته و دیگران، ۱۳۹۹: ۳۵). برخی محققان شرق‌شناسی پرتغالی را متمایز از سایر اشکال می‌دانند و حتی تصرف هرموز را یک روند استعماری همه‌جانبه

نمی‌دانند (Tazmini, 2017: 3) و آن را بیشتر یک استثمار اراضی اقتصادی، به جای یک مأموریت استعماری پیچیده می‌دانند (Ibid:16). به گفته رودی متی، حضور پرتغال امپریالیستی نبود و این تصور ایرانی، ناشی از تفکرات ناسیونالیستی است که پرتغال را آغازکننده امپریالیسم در ایران و خلیج فارس می‌داند. او حضور پرتغالی‌ها را حول محور سرزمینی و منافع تجاری و قدرت آتش، اما در رفتار امپریالیستی می‌داند (Jef- fray, 2012: 2- 6) که هیچ‌گاه مانند هلندی‌ها و انگلیسی‌ها به دنبال پایگاه اقتصادی در داخل ایران نبودند. آن‌ها تنها درصدد حفظ هرموز، استفاده از امکانات کشتیرانی و پیشنهاد کمک نظامی علیه عثمانی بودند. قرارگیری خلیج فارس به نحوی بود که خیلی زود توجه پرتغالی‌ها را در مسیر کشف هند به خود جلب کرد. تجارت از طریق خلیج فارس به جای بستن این آبراه سود هنگفتی را از آن پرتغالی‌ها می‌کرد.

۴. نتیجه‌گیری

تحلیل نقشه‌های پرتغالی خلیج فارس نشان می‌دهد که این اسناد علاوه بر کارکردهای نظامی و تجاری بازتاباننده تحولات ژئوپلیتیک و استراتژی‌های استعماری پرتغال در منطقه بودند. برخلاف نقشه‌نگاری‌های متأخر اروپایی که با اهداف استعماری پیچیده‌تر و گاه تحریف‌گرانه ترسیم شدند، نقشه‌های پرتغالی سده‌های شانزدهم و هفدهم، با دقت قابل توجهی به ثبت جزایر و بنادر خلیج فارس پرداختند. این دقت، حاصل پیمایش‌های میدانی و پیشرفت‌های تکنیکی در کارتوگرافی مدرن بود که برای نخستین بار، ابتدا تصویری نسبتاً واقع‌گرایانه و در ادامه کاملاً دقیق از این منطقه ارائه داد. بررسی این اسناد نه تنها ابعاد ناشناخته‌ای از استراتژی‌های استعماری پرتغال را آشکار می‌سازد، بلکه جایگاه خلیج فارس را در نظام ژئوپلیتیک عصر استعمار روشن می‌کند.

هرموز به‌عنوان کانون توجه پرتغالی‌ها، در موقعیت جغرافیایی نسبتاً دقیقی ترسیم شد، اما تمرکز اصلی آنان عمدتاً بر مناطق ساحلی و جزایر باقی ماند، بدون آنکه به گستره‌های داخلی ایران تعمیم یابد. این امر نشان می‌دهد که انگیزه‌های استعماری پرتغال در این مقطع بیشتر معطوف به کنترل راه‌های دریایی و پایگاه‌های تجاری بود تا تسلط بر سرزمین‌های خشکی؛ با این حال، نمادپردازی‌های موجود در برخی نقشه‌ها

مانند تصاویر اسطوره‌ای، عناوین تجلیل‌آمیز از پادشاه پرتغال، یا القای مفاهیم مسیحی حاکی از نگاهی ایدئولوژیک بود که خود را به‌عنوان «متمدن‌کننده» و «نجات‌دهنده» شرق تصویر می‌کرد.

تحولات بعدی در نقشه‌نگاری پرتغالی از جمله توجه فزاینده به بنادری مانند گمبرون، بصره و بحرین نشان‌دهنده تغییر اولویت‌های استراتژیک و اقتصادی آنان در هند بود؛ برای نمونه در حالی که نقشه‌های اولیه راینل صرفاً بر هرموز متمرکز بودند، نقشه‌های متأخرتر مانند آثار دورادو و پدرو بارتو جزئیات بیشتری از سواحل و جزایر غربی‌تر خلیج فارس و بنادر مهم را شامل شدند. این تحول نه تنها بیان‌کننده افزایش دانش جغرافیایی پرتغالی‌ها، بلکه نشان‌دهنده انطباق نقشه‌نگاری با نیازهای متغیر سیاسی و تجاری امپراتوری پرتغال بود.

در مقایسه با نقشه‌نگاران بعدی اروپایی که تحت تأثیر رقابت‌های استعماری و منافع کمپانی‌های تجاری گاه به تحریف عمدی جغرافیا دست می‌زدند، رویکرد پرتغالی‌ها عینی‌تر به نظر می‌رسید؛ با این حال، همین اسناد نیز در بستری از گفتمان استعماری شکل گرفته بودند که هدف نهایی آن تثبیت سلطه دریایی پرتغال بر مسیرهای منتهی به هند یا در جوار هند بود. غیاب نشانه‌های مربوط به مناطق داخلی ایران در این نقشه‌ها گواهی بر جهت‌گیری صرفاً دریایی و تجاری پرتغالی‌هاست که هم‌سو با برنامه‌های توسعه‌طلبی آنان در هند طراحی شده بود؛ همچنین تکثیر گسترده این نقشه‌ها در میان دریانوردان و سیاست‌مداران پرتغالی نشان‌دهنده کاربرد چندلایه آن‌ها در هدایت عملیات‌های نظامی، برنامه‌ریزی‌های بازرگانی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی بوده و در عین دقت کارتوگرافیک ابزاری در خدمت اهداف امپریالیستی بودند؛ اهدافی که اگرچه در سده‌های بعدی پیچیدگی بیشتری یافتند، اما ریشه‌های آن را می‌توان در همین اسناد نخستین جست‌وجو کرد.

بدین ترتیب می‌توان گفت نقشه‌های پرتغالی در بستر گفتمان استعماری اولیه تولید شده‌اند و دارای ویژگی‌های منحصر به فردی همچون تلفیق دقت فنی با اهداف اقتصادی و سیاسی، تولید دانش جغرافیایی (در اینجا نقشه) برای اهداف تجاری و

سیاسی، توجیه سلطه از طریق بازنمایی گزینشی، جهت‌گیری دریامحور و بی‌اعتنایی به مناطق داخلی ایران و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس و در نهایت انعطاف‌پذیری محدود در تطابق با نیازهای متغیر استعماری بودند که با نقشه‌های ترسیم‌ی توسط سایر استعمارگران در منطقه خلیج فارس تفاوت‌های معناداری دارند. این پژوهش، با روشنگری درباره ابعاد ناشناخته نقشه‌نگاری پرتغالی گامی در جهت درک بهتر تعاملات استعماری در خلیج فارس و مطالعات تطبیقی میان کارتوگرافی اروپایی و روایت‌های بومی فراهم می‌سازد.

فهرست منابع

- اسدی، بیژن (۱۳۸۴)، *خارجیان در خلیج فارس*، تهران: انتشارات باز.
- اسکندر بیک منشی (۱۳۱۴ق)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد ۳، تهران: دارالطباعه آقا سیدمرتضی.
- اسمیت، رونالد بیشاب (۱۳۸۱)، *نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی*، ترجمه حسن زنگنه، تهران: انتشارات به‌دید.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۸)، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، تهران: بی‌نا.
- ای‌کونیا، ژوان مانویل تلش (۱۳۹۳)، *نگاهی به امپراتوری باشکوه پارس*، ترجمه میترا شهابی، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
- بیدرمن، زلتان (۱۳۹۹)، «نقشه‌نگاری پرتغالی‌ها از نواحی ساحلی دریای پارسی در دوران صفویه»، *کشور پرتغال خلیج فارس و ایران صفوی (اکتا ایرانیکا)*، به کوشش محمد بهرام‌زاده، ترجمه حمیدرضا زیبایی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- پارتر، لارنس (۱۳۹۳)، *تاریخ خلیج فارس از قدیم‌ترین دوران تا کنون*، ترجمه محمد آقاجری، تهران: ققنوس.
- پورگشتال، هامر (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: زرین.
- چارشلی، اسماعیل حقی اوزن (۱۳۷۲)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حتی، فیلیپ خوری (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.
- حورانی، جورج (۱۳۳۸)، *دریانوردی عرب در دریای هند*، ترجمه محمد مقدم، تهران: ابن‌سینا.

- الدروره، علی‌بن‌ابراهیم (۲۰۰۱)، *تاریخ الاحتلال البرتغالی للقطیف ۹۷۸-۹۲۷/۱۵۷۲-۱۵۲۱*، ابوظبی: المجمع الثقافي.
- راس، کین (۱۳۷۳)، *قرون عثمانی، تهران: کهکشان*.
- راوندی، مرتضی (۱۳۷۸)، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد ۱۰، تهران: امیرکبیر.
- روحي میرآبادی، علیرضا (۱۳۸۱)، «پژوهشی در باب جغرافی دانان اندلس و آثار آن‌ها»، *تاریخ اسلام*، شماره ۱، بهار، مسلسل ۹، صص ۸۳-۱۱۸.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۷)، *مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ژان، اوبن (۲۵۳۷)، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی*، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد ۲، تهران: افسون.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاو، استنفورد (۱۳۷۰)، *تاریخ عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، جلد ۲، مشهد: آستان قدس.
- شهیدی پاک، محمدرضا (۱۳۸۹)، *تاریخ تحلیلی اندلس*، تهران: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۲)، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: چاپخانه ایران.
- _____ (۱۳۶۶)، *زندگانی شاه عباس اول*، جلد ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- فیگوئرا، دن‌گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن‌گارسیا سیلوا فیگوئرا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۴)، *اسناد فارسی و عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز*، جلد ۲، تهران ستاد بزرگ ارتش‌تاران.
- لوریمر، جان گوردون (۱۳۸۸)، *وقایع‌نگاری خلیج فارس؛ بخش تاریخ ایران*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، زیر نظر حسن حبیبی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- مته، رودی و جورج فلورس (۱۳۹۹)، *کشور پرتغال، خلیج فارس و ایران صفوی (اکتا ایرانیکا)*، به‌کوشش محمد بهرام‌زاده، ترجمه حمیدرضا زیبایی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، جلد ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۹۳)، *تاریخ جامع ایران*، جلد دهم، سرویراستار صادق

- سجادی، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- وادالا، ر. (۱۳۵۶)، *خلیج فارس در عصر استعمار*، ترجمه شفیع جوادی، تهران: سحاب.
- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴)، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۹)، *جابه‌جایی کانون‌های تجاری در خلیج فارس*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _____ (۱۳۹۰)، *پرتغالی‌ها در خلیج فارس*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- ویلسن، سر آرنولد (۱۳۱۰)، *خلیج فارس مجموعه وقایع تاریخی و گزارش نظامی خلیج از قدیمی‌ترین ازمه تا اوایل قرن بیستم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: مطبعه فرهمند.
- الهی، همایون (۱۳۸۲)، *خلیج فارس و مسائل آن*، چاپ هفتم، تهران: قومس.
- یاغی، اسماعیل احمد (۱۳۸۵)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- de Jesus, Roger Lee Pessoa (2010), *A Civilidade na Pérsia aos olhos dos Portugueses de Quinhentos*, Mestrando em História Moderna - Universidade de Coimbra, 70- 92.
- Abu-Husayn, Abdulrahim (2021), *1516: The Year That Changed the Middle East*, AUB PRESS.
- Alai, Cyrus (2005), *General Maps of Persia 1477-1925*, Brill.
- Barras, Joao de (1963), "Asia Decada", *Stadia*, vol. 11 by Cortesao, Armando; Edicao Da Seara Nova Lisboa.
- Biedermann, Zoltan, Dejanirah Couto (2008), *The Portuguese Cartography of the Persian Gulf and its Échoes in Sixteenth-Century Europe*, The University of Hull.
- Durand, Caroline, Julie Marchand, Bérangère Redon and Pierre Schneider (2022), "NETWORKED SPACES: THE SPATIALITY OF NETWORKS IN THE RED SEA AND WESTERN INDIAN OCEAN", – *Maison de l'Orient et de la Méditerranée – Jean Pouilloux*, ARCHÉOLOGIE.
- Costa, João, Paulo Oliveira e, (2019), *Inês Anais de História de Além-Mar*, Figueirôa-Rêgo, Editor: João de, Marques, Cátia Teles e Cristóvão, CHAM - Centro de Humanidades.
- de Jesus, Lee Roger (2023), *Os Portugueses no Golfo 1507–1650: Uma História Interligada*, Imprensa da Universidade de Coimbra.
- Dejanirah Couto, Jean - Louis Bacque - Gramont & Mahmoud Taleqhani, Belgium, Brepols Oublisher, (2006), *Historical Atlas of the Persian Gulf*, ed: pp. 403 – 410.
- Duzer, Chet Van (2021), "Colonialism in the Cartouche: Imagery and Power in Early Modern Maps", *Figura: Studies on the Classical Tradition*,
- Floor, Willem (2006), *The Persian Gulf Apolitical and Economic History of five Port Cities 1500- 1750*, Washengton DC: MAGE
- Soares, Gabriel Mathias (2022), "Arabic History writing in the context of Portuguese transgressions in the sixteenthcentury Indian Ocean 2022", *Global Histories, Global Histories: A Student Journal*, VIII – 1.
- Harley & Woodward, (1992), *The History of Cartography*, vol. II, Book I.

- Harley, G. B. (2009), "Maps, knowledge, and power", *Geographic Thought*, Henderson, George & Marvin Waterstone (ed.), New York: Routledge.
- Jef-frey R. Macris and Saul Kelly (2012), *Imperial Crossroads: The Great Powers and the Persian Gulf*, Naval Institute Press.
- Kimble, George H. (1933), "Portuguese Policy and Its Influence on Fifteenth Century Cartography", *Geographical Review*, Vol. 23, No. 4 (Oct., 1933), pp. 653-659, American Geographical Society Stable.
- Luigi Fascolo Benedetto (1928), *Marco Polo IL Milione*. Leos Olschki.
- Moreira, Rafael (1996), *A IMAGEM DO ORIENTE NA CARTOGRAFIAPORTUGUESA DO SÉCULO XVI*, Lisbon.
- pinto, Luciana de Queiroz (2017), "A Representação do Indígena na Cartografia Portuguesa do Século XVI. 170f. Dissertação (Mestrado em História Social)", *Programa de Pós Graduação em História Social*, Universidade do Estado do Rio de Janeiro.
- Couto, Dejanirah, Rui Loureiro, (2008), *Revisiting Hormuz, Portuguese Interactions in the Persian Gulf Region in the Early Modern Period*, Harrassowitz, ("The importance of Hormuz for Luso-Ottoman Gulf-centred policies in the 16th century: Some observations based on contemporary sources", in R. Loureiro-D. Couto (eds.), "Maritime Asia" 19, Fundação Calouste Gulbenkian/ Verlag, Wiesbaden 2008, pp. 107-120.).
- Richardson, W.A.R. (2006), *Was Australia charted before 1606? The Jave La Grande inscriptions*, Canberra: National Library of Australia.
- Salman, Mohammed Hameed (2004), "Aspects of Portuguese Rule in the Arabian Gulf, 1521-1622", Being a thesis submitted for the Degree of Doctor of Philosophy in the University of Hull, December 2004.
- Silva-Couto, Dejanira (2006), "Les ambassades portugaises en Iran (XVIe-XVIIe siècles)", *Méthodes en histoire du monde portugais*.
- Soucek, Svat (2008), *The Persian Gulf It Past and Present*, California: Mazda.
- Tazmini, Ghoncheh (2017), "The Persian-Portuguese Encounter in Hormuz: Orientalism Reconsidered", *Iranian Studie*, 50(2):1-22.
- Varriale [Gennaro](#) (2018), *Si fuera cierto? Espías y agentes en la frontera (siglos XVI-XVII)*, [Unión de Editoriales Universitarias Españolas - UNE](#).
- Varthema, Ludvic (1863), *the travels of Ludovicodi Var thema in Egypt, Syria, Arabia Deser taand Arabia Felix A. D 1503 to 1508*, trans: John Winter Jons, London: Printed for the Haklyut Society,.
- (Map 1): https://www.nationalgeographic.pt/historia/o-atlas-que-foi-desenhado-por-um-portugues_3439. Visit. 09/23/2.24. 21:46.
- (Map 2): <https://digitarq.arquivos.pt/viewer?id=4162625>. Visit. 10/23/2024.
- (Map 3): <https://www.loc.gov/item/2021668717/>. Visit. 09/26/2024.
- (Map 4): <https://www.facsimiles.com/facsimiles/vallard-atlas#&gid=1&pid=7>. Visit. 11/04/2024.
- (Map 5): <https://www.rmg.co.uk/collections/objects/rmgc-object-541113>. Visit. 11/09/ 2024.
- (Map 6): <https://www.moleiro.com/en/maps-atlases/universal-atlas-of-ferno-vaz-dourado/miniatura/4ee5e73f42f6c>. Visit. 11/09/2024.
- (Map 7): <https://www.bridgemanimages.com/en/barretto-de-resende/plan-of-hormuz-from-the-portuguese-manuscript-the-livro-do-estado-da-india-oriental-of-pedro-barreto/pen-and-ink-with-watercolour-on-paper/asset/8603234>. Visit. 11/17/2024.
- (Map 8): <https://www.worldheritageofportugueseorigin.com/2015/06/21/fortress-of-hormuz-gaspar-correia-legends-of-india-c-1556/>. Visit. 10/01/2024.
- (Map 9): <https://www.meisterdrucke.ie/fine-art-prints/Pedro-Barretto-de-Resende/1429870/A-Plan-or-View-of-Muscat.html>. Visit. 10/06/2024.

Transliteration

- Ali b. Ibrahim Al-Durrah (2001). History of the Portuguese Occupation of Qatif 978-927/1572-1521, Abu Dhabi, Al-Majma'at-ul-Šaqafī.
- Asadi, Bijan (2005). *Foreigners in the Persian Gulf*, Tehran, Bāz Publications.
- Biederman, Zeltan (2012). "Portuguese Cartography of the Coastal Areas of the Persian Sea during the Safavid Era", Portugal, the Persian Gulf and Safavid Iran (Acta Iranica), by Mohammad Bahramzadeh, translated by Hamidreza Zibiyeh, Tehran, Iran Studies Foundation.
- Comprehensive History of Iran (2014). Volume 10, under the supervision of Kazem Mousavi Bojnourdi, editor-in-chief Sadegh Sajjadi, Tehran, Great Islamic Encyclopedia.
- Elahi, Homayoun (2003). *The Persian Gulf and Its Issues*, Tehran, Qoms, Seventh Edition.
- Eqbal Ashtiani, Abbas (2009). *Studies on Bahrain and the Islands and Coasts of the Persian Gulf*, Tehran, n.p.
- Eskandar Monšī (1935). *Tārīk 'Ālam Ārāy-e 'Abāsī*, Volume 3, Tehran, Dar at-taba'ah Āqā Seyyed Morteżā.
- Falsafi, Nasrollah (1963). *History of Iran-Europe Relations, in the Safavid Period*, Iran Printing House.
- Falsafi, Nasrollah (1987). *The Life of Shah Abbas I*, Tehran, University of Tehran. Vol. 4.
- Figuera, Don Garcia Silva (1984). *The Travelogue of Don Garcia Silva Figuera*, translated by Gholam Reza Samii, Tehran, Našr-e nū.
- Ghaem-Maghami, Jahangir (1975). *Persian, Arabic and Turkish Documents in the Portuguese National Archives on Hormuz, Tehran, Headquarters of the Great Army, Volume 2*.
- Hammer-Purgstall, Joseph von (1988). *Histoire de L' Empire ottoman, depuis son origine jusque a nos jours*, translated by Mirza Zaki Aliabadi, edited by Jamshid Kianfar, Tehran, Zarrīn.
- Hatti, Philip Khoury, (1987), *Arab History*, translated by Abolghasem Payandeh, Tehran: Āghah
- Hourani, George (1959). *Arab navigation in the Indian Ocean*, translated by Mohammad Moghadam, Tehran, Avicenna.
- Ikonya, Joao Manuel Telex (2014). *Olha da grande Pérsia o império nobre: Relações entre Portugal e a Pérsia na Idade Moderna (۱۷۵-۱۵۰۷)*, Translated by Mitra Shahabi, Tehran, Ministry of Foreign Affairs Publishing Department.
- Ikuta, Joao Telex (2019). "The Development of Portuguese Discourse on Safavid Iran", Portugal, the Persian Gulf and Safavid Iran (Acta Iranica), edited by Mohammad Bahramzadeh, translated by Hamidreza Zibiyeh, Tehran, Iran Studies Foundation.
- Jean, Auben (2000). *L'Ambassade de Gregorio Pereira Fidalgo a La Cour de Chah Soltan Hosseyn, 1696-1697, 1971*, translated by Parvin Hekmat, Tehran, University of Tehran.
- Lorimer, John Gordon (2009). *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman, and Central Arabia*, translated by Abdol Mohammad Ayati, under the supervision of Hassan Habibi, Tehran, Iran Studies Foundation.
- Monšī Qomī, Aḥmad b. Hosseīn (2004). *kolāšat ul-Tawārīk*, edited by Ehsan Eshraqi, Tehran, Tehran University Press, Volume 2.
- Osmanili Tarihi Ismail Hakki Uzun carslil (1993), the ohoman history, translated by

- Vahab Vali, vol. 2, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research,
- Potter, Lawrence G (2014). *The Persian Gulf in history*, translated by Mohammad Aghajari, Tehran, Qoqnos.
- Ravandi, Morteza (1999). *Social History of Iran*, Tehran, Amīr Kabīr, vol. 10.
- Roohi Mirabadi, Alireza, "A Study on Andalusian Geographers and Their Works", *History of Islam*, 3 No. 1 - Serial 9 (2002): 83-118
- Ross, Keene (1994). *Ottoman Centuries*, Tehran, Kahkešān.
- Savory, Roger Mervyn (1994). *Iran under the Safavids*, translated by Kambiz Azizi, Tehran, Markaz Publishing House.
- Shahidi Pak, Mohammad Reza (2010). *Analytical History of Andalusia*, Tehran, Al-Mustafa International Center for Translation and Publishing.
- Shaw, Stanford (1991). *Ottoman History and New Turkey*, translated by Mahmoud Ramezanzadeh, Mashhad, Āstān Qods, Vol. 2.
- Smith, Ronald Bishop (2002). *The First Portuguese Envoys to the Court of Shah Ismail Safavi*, Translated by Hassan Zanganeh, Tehran, Behdeed Publications.
- Sykes, Sir Percy (2001). *History of Iran*, translated by Mohammad Taghi Fakhrdai Gilani, Tehran, Afsoon, Volume 2.
- The Persian Gulf in the Hadith of Others*, under the supervision of Hassan Habibi, with the care of Amir Hooshang Anvari, Tehran, Iran Studies Foundation.
- Vadala, R. (1977). *Le Golfe Persique*, translated by Shafi Javadi, Tehran, Sahāb.
- Vāle Isfahānī, Moḥammad Yoūsef (1993). *ḳold Barīn (Iran in the Age of Safavids)*, edited by Mir Hashem Mohaddes, Tehran, Dr. Mahmoud Afshar Endowments.
- Vosoughi, Mohammad Baqer (2005). *History of the Persian Gulf and neighboring countries*, Tehran, Samt.
- Vosoughi, Mohammad Baqer (2009). *The relocation of commercial centers in the Persian Gulf*, Tehran, Islamic History Research Institute.
- Vosoughi, Mohammad Baqer (2011). *The Portuguese in the Persian Gulf*, Tehran, Center for Documents and History of Diplomacy.
- Wilson, Sir Arnold (2008). *The Persian Gulf: A collection of historical events and military reports from the earliest times to the early twentieth century*, translated by Mohammad Saeedi, Tehran, Farhoūmand Press.
- Yaghi, Ismail Ahmad, (2006), *The Ottoman State from Authority to Dissolution*, translated by Rasoul Jafarian, Qom: Pazhoheškdeh Hawza and University
- Zareei, Bahadur (2000). *Regional Studies of the Persian Gulf*, Tehran, University of Tehran, second edition.

The Portuguese Image of the Persian Gulf: Analyzing Portugal's Colonial Motives in Mapping the Persian Gulf (16th–17th Centuries CE / 10th–11th Centuries AH)

Extended Abstract

The present study examines Portuguese maps of the Persian Gulf during the 16th–17th centuries CE (10th–11th centuries AH). The arrival of the Portuguese in the region in 1507 CE marked the beginning of a new era in the history of the Persian Gulf, dividing its political, economic, and military developments into two distinct periods: pre-colonial and post-colonial. The origins of these transformations can be traced back to Afonso de Albuquerque's arrival in Hormuz and the establishment of Portuguese strongholds in the Persian Gulf. The speed and depth of changes in the region during the early colonial period were so significant that these two phases can be clearly distinguished. One of the most notable features of the colonial approach was the systematic use of scientific and informational tools—including geographical maps—to advance strategic objectives. These maps, primarily based on field observations and precise surveys, were not merely instruments for facilitating navigation but also served as documents establishing and maintaining colonial dominance.

Given the Portuguese urgent need to accurately identify harbors and maritime routes for their vast fleets, maps that provided precise representations of coastlines and islands were of critical importance. Thus, Portuguese cartography in the Persian Gulf can be seen as a manifestation of the multidimensional functions of maps in serving military, commercial, and political purposes. Analyzing these documents not only reveals previously unknown aspects of Portugal's colonial strategies but also clarifies the Persian Gulf's position within the geopolitical framework of the colonial era.

From this perspective, research of this kind is highly significant particularly since such studies are relatively rare in Persian-language scholarship. Valuable works like 'Persian, Arabic, and Turkish Documents in the Portuguese National Archives on Hormuz and the Persian Gulf' (Ghaemmaghami, 1975) or the seminal 'The Portuguese in the Persian Gulf' (Vosoughi, 2011), among others cited in this article, have primarily focused on Portugal's historical presence in the Persian Gulf and its related documents. In 'Portugal, the Persian Gulf, and Safavid Iran', Zoltán Biedermann examines the depiction of coastal indentations in Portuguese maps of the Persian Gulf from a technical cartographic perspective (Matee, 2020). Research in other languages has also addressed Portugal's presence, its maps, and the Persian Gulf, with colonialism examined as a distinct theme in these articles. For instance, Biedermann and Couto analyzed the historical trajectory of Portuguese cartography outlining its key

characteristics (Biedermann & Couto, 2008). On the motivations behind mapmaking, Chet Van Duzer's research offers valuable insights (Duzer, 2021). However, the present study is innovative in that it employs historical methodology to address the following questions:

What were the primary motives behind Portugal's creation of precise maps of the Persian Gulf?

How did these maps reflect Portugal's geographic priorities in the region?

The findings of this study reveal that Portuguese maps, particularly when compared to earlier examples, represent the first successful attempts at accurately depicting the geographical realities of the Persian Gulf's coastlines and islands. The absence of references to Iran's inland regions in these maps underscores Portugal's exclusively maritime and commercial orientation, which was in line with its expansionist ambitions in India. Moreover, the widespread circulation of these maps among Portuguese navigators and policymakers demonstrates their multifaceted utility in guiding military operations, trade planning, and political decision-making. Unprecedented precision in coastal outlines, hydrographic details, and island positioning, advanced marine surveying techniques, shifting strategic focus—from Hormuz in early decades to Gambron, Bahrain, and Basra in later periods, deliberate neglect of inland territories, use of religious symbols or propagandistic imagery glorifying the Portuguese crown in the symbolic images reflect Portugal's colonial mindset and purely utilitarian approach in Portugal's maps of the Persian Gulf.

The present study employs a comparative methodology, combining archival document analysis with close examination of historical maps, to address gaps in Iranian scholarship on the subject. Through an interdisciplinary approach, it reveals previously unexplored dimensions of colonial cartography in the Persian Gulf.

Among the key functions of Portuguese maps, we can mention generation of geographic data (maps) for commercial-political exploitation and justification of dominance by selective representation of regions like Hormuz—with shifting emphasis to Gambron, Bahrain, and Basra as political and economic priorities evolved. Accordingly, it can be stated that Portuguese maps have been produced in the context of early colonial discourse and have unique features like fusion of technical precision with economic-political agendas, exclusive maritime focus with deliberate neglect of Iranian hinterlands and those of other Persian Gulf countries, and, finally, limited adaptability to changing colonial needs by adapting to the changing colonial needs distinguishing these maps from those produced by other colonial powers in the Persian Gulf.

Keywords: Persian Gulf, Portugal, historical maps, colonialism.

Representation of Iranians' National Identity in National Anthems

Mohammad Hatefi¹

Abstract

National anthems are concise and coherent texts that encapsulate a nation's identity perception during a specific period in the modern era. The various national anthems of Iran also represent one or more identity perceptions. This research, employing a descriptive-analytical approach and discourse analysis methodology, addresses the following question: How has the national identity of Iranians in the modern era been represented in the texts of Iran's national anthems from the Qajar period to the present? The findings indicate that Iranian national anthems from the Qajar era to the present encompass four types of identity or identity discourses: threshold identity (Qajar period), monarchical identity (Pahlavi era), value-based identity (post-revolution), and existential (patriotic) identity. Each identity discourse also consists of four "structural" elements: the form of government (political system), ideology, homeland, and people. However, each identity discourse has only one intrinsic element: the intrinsic element in monarchical identity is the

1. Assistant professor, Department of Islamic Civilization, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. m.hatefi@ihcs.ac.ir

Received: January 27, 2025 - Accepted: May 26, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

"king," in patriotic identity it is the "homeland," and in revolutionary value-based identity, it is "justice or truth." The nature of place (Iran as a location) differs in each of these discourses: in the monarchical discourse, place is a site for governance; in the patriotic discourse, it is a space for living; and in the revolutionary discourse, it serves as a value-based platform for disseminating a message.

Keywords: Iran, identity, national identity, modern era, national anthem, discourse.

بازنمایی هویت ملی ایرانیان در سرودهای ملی

محمد هاتفی^۱

چکیده

سرودهای ملی متن‌هایی منسجم و کم‌حجم‌اند که به صورت فشرده ادراک هویتی یک ملت را در برهه‌ی زمانی مشخصی در دوره‌ی مدرن بیان می‌کنند؛ سرودهای ملی مختلف ایران نیز بازنماینده‌ی یک یا بیش از یک ادراک هویتی‌اند. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش تحلیل گفتمان این پرسش را بررسی می‌کند که هویت ملی ایرانیان در دوره‌ی مدرن در متن سرودهای ملی ایران از دوره‌ی قاجار تاکنون چگونه بازنمود یافته است؟ نتایج تحقیق نشان داد که سرودهای ملی ایرانی از قاجار تاکنون دربردارنده‌ی چهار نوع هویت یا گفتمان هویتی است: آستانه‌ای (دوره‌ی قاجار)، سلطنتی (پهلوی)، ارزشی (پس از انقلاب) و زیستی (میهنی) و هر گفتمان هویتی دارای چهار عنصر «ساختاری» است: شکل حکومت (نظام سیاسی)، ایدئولوژی، وطن و مردم، اما هر گفتمان هویتی تنها یک عنصر ذاتی دارد؛ عنصر ذاتی در هویت سلطنتی «شاه»، در هویت میهنی «وطن» و در هویت ارزشی انقلابی «حق یا حقیقت» است. ماهیت مکان (ایران به مثابه یک مکان) در هر کدام از این گفتمان‌ها متفاوت است؛ در گفتمان سلطنتی مکان محلی برای حکومت است، در گفتمان میهنی محلی برای زیستن و در گفتمان انقلابی پایگاهی ارزشی برای صدور پیام.

واژه‌های کلیدی: ایران، هویت، هویت ملی، دوره‌ی مدرن، سرود ملی، گفتمان.

۱. استادیار گروه تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. m.hatefi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۳/۰۵



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

پژوهش‌های هویتی بیشتر در قالب تحلیل‌های انتزاعی صورت می‌پذیرند و به ندرت در این حوزه پژوهش‌های مبتنی بر متن مشاهده می‌شوند؛ در مواردی نیز که تحلیل‌های متنی ارائه می‌شود حجم متن‌ها گسترده است و این امر ارائه یک تحلیل جزءگرا را دشوار می‌سازد؛ از این رو سرودهای ملی به مثابه متن‌هایی هستند که به لحاظ حجم اندک و منسجم‌اند و اراده هویتی یک اجتماع ملی را در یک مقطع زمانی به صورت فشرده بیان می‌کنند. سرودهای ملی نمونه‌های متنی مناسبی‌اند که اراده بیان شده یک ملت راجع به هویت خود را بازنمایی می‌کنند و می‌توانیم از طریق تحلیل، مفصل‌بندی آن را ارائه دهیم.

از سوی دیگر، هویت از منظر تحلیل گفتمان امری است نشانه‌معناشناختی که در بستر متن‌ها عینیت می‌یابد. با نظر به این دو مقوله، پژوهش حاضر با استفاده از روش تحلیل گفتمان، گفتمان‌های هویتی ایرانیان در دوره مدرن (از قاجار تا امروز) را بر اساس بررسی نشانه‌های دربردارنده مؤلفه‌های هویتی ایرانیان در متن سرودهای ملی ایران بررسی می‌کند. تحلیل این متن‌ها نشان خواهد داد ماهیت امر هویتی بیان‌شده در متن چیست و جهت‌گیری آن از منظرهای مختلف سیاسی، ایدئولوژیک، گفتمانی چگونه است.

گفتمانی است: الف) در این مقاله از روش تحلیل گفتمان به اندازه‌ای که برای پاسخ به مسئله و پرسش مقاله لازم باشد استفاده خواهد شد و از این رو متفاوت از تحلیل‌های زبانی و بلاغی، در تحلیل متن تمامی زوایای زبانی و بلاغی بررسی نمی‌شود. اصلی‌ترین کاربرد روش تحلیل گفتمان در این مقاله این است که داده‌های تحلیل از توصیف متن برگرفته می‌شوند؛ ب) مبتنی بر روش تحلیل گفتمان و لزوم اتکا به توصیف متنی است، مقاله حاضر به اتکای کلمه «ملی» در عنوان «سرود ملی» آن‌ها را تنها به مثابه سرودهای ملی بررسی می‌کند نه به مثابه سرودهایی که ناظر به تفکیک ملت و دولت باشند.

۲. مفاهیم نظری: نظریه‌های هویت

نظریه‌های هویت که آن‌ها را می‌توان موضوع دانش معرفت‌شناسی سیاسی در نظر گرفت، به دو دسته‌اند: الف) نظریه‌های بدون منشأ مشخص که دربردارنده معرفت‌شناسی‌های پیشامدرن‌اند و باید آن‌ها را از روی بازتابشان در منابع و متون شناسایی کرد؛ برای مثال اهرام و زیگورات‌هایی که در سراسر جهان از آمریکای لاتین تا خاورمیانه و ایران مشاهده می‌شوند بی‌تردید بازنمایاننده نظریه‌های معرفت‌شناختی هویت‌سازند که بر نگاهی استعلایی به نسبت میان انسان و آسمان استوارند (Esmailbeigi Kerman & Heydari, 2022; Kak, 2002) و از سنخ متافیزیک (به ویژه تقابل خیر و شر)‌اند. معرفت‌شناسی سیاسی متافیزیکی با نظریه‌های فلسفی یونانیان (سقراط، افلاطون و ارسطو) جنبه زمینی و در دوره قرون وسطی و جهه دینی یافت؛ سپس با انسان‌گرایی رنسانس وارد مرحله‌ای جدید شد (Tampio, 2015؛ ب) نظریه‌های هویت در دوره مدرن که می‌توان آن‌ها را به نظریه‌های ذات‌گرا (مدرن کلاسیک)، برساخت‌گرا و نمادگرا (مدرن اخیر) تفکیک کرد (Hanoli, 2015: 32).

پیروان نظریه‌های هویتی ذات‌گرا (یا ازلی‌گرا) گروهی از نظریه‌پردازان‌اند که زیر نظر رماتیک‌های آلمانی مانند هردر، فیخته، کانت و شیلر قدم برمی‌دارند؛ اینان از این ایده دفاع می‌کنند که ملت‌ها موجوداتی دارای ذات، ابدی و اشکال اولیه گروه‌های اجتماعی هستند که در نتیجه مبارزات سیاسی ناسیونالیستی شکل گرفته‌اند و یا همین کشورهای موجودند که از بالا به پایین موجودیت یافته‌اند (Ibid).

برساخت‌گرایی یا سازه‌نگاری دیدگاهی غالب است که در آن ملت‌ها پدیده‌ای مدرن و ساختارهایی اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند (Greenblatt, 2012). طرفداران این دیدگاه اشکال جدید سازماندهی جمعی (ملت‌ها) را محصول شرایط جدید اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توسط مدرنیته می‌دانند که بر اثر آن اشکال قدیمی‌تر زیست اجتماعی که محصول زمان بود از بین رفت؛ در نتیجه این تحول، وفاداری‌های نزدیک‌تر که بر اثر تماس بین فردی شکل می‌گرفت جای خود را به پیوندهایی با مقیاس وسیع‌تر داد و جامعه‌ای غیرشخصی و گمنام شکل گرفت که اعضای آن هرگز یکدیگر را ملاقات نمی‌کنند و نامی از هم‌نوعان خود نشنیده‌اند (Gellner, 1983; Anderson, 2006; Hobsbawm, 1983). از نظر اریک

هابسبام این ملت‌ها به مثابه برساخت‌هایی اجتماعی‌اند (Hobsbawm, 1983: 12)؛ از این رو صحبت کردن از اصالت در ارتباط با هویت ملی بر مبنای یک خاستگاه مشترک امری بسیار دشوار است.

شناخته شده‌ترین توصیف برساختی، برداشت بندیکت اندرسون (۱۹۸۳) از ملت‌ها به عنوان جوامع تصویری (imagined communities) است. آن‌ها تصور می‌شوند؛ «زیرا اعضای کوچک‌ترین ملت‌ها هرگز بیشتر اعضای خود را نمی‌شناسند، با آن‌ها ملاقات نمی‌کنند یا حتی درباره آن‌ها چیزی نمی‌شنوند؛ با این حال در ذهن هر یک از آن‌ها تصویری از ارتباط و مشترک بودن با بقیه وجود دارد» (Anderson, 1983, p. 15).

نمادگرایان معتقدند ملت‌ها را ناسیونالیست‌ها یعنی گروهی از نخبگان بر زمینه پیوندهای قومی پیشامدرن، وابستگی به یک جمعیت خاص و یا حول محور یک شخصیت مدرن موافق با ملی‌گرایی می‌سازند؛ از نظر نمادگرایان فرهنگ‌های قومی اولیه پایه‌ای را ایجاد می‌کند که هویت‌های ملی امروزی بر اساس آن ساخته شده‌اند؛ بنابراین در حالی که ملت‌ها ممکن است مدرن باشند، منشأ آن‌ها اینطور نیست و ردپای آن‌ها را می‌توان در قومیت‌های پیشین یافت. به اعتقاد آنان «فرایندهای مشخص مدرنیته این قومیت‌ها را بی‌آنکه نابود کند در ملت دگرگون می‌کند» (Smith, 1998: 76).

رهیافت پسامدرن به هویت را می‌توان در نظریه‌های دلوز و گتاری (Deleuze and Guattari, 1987) مشاهده کرد؛ این نظریه‌ها با عبور از سازه‌گرایی دوره مدرن سرانجام در عصر پسامتافیزیک (Habermas, 1992) به عرصه‌ای برای هم‌زیستی رویکردهای مختلف تبدیل شدند. توصیه دلوز و گتاری این است که ساختار سیاسی باید از ساختار درختی که در آن گروه‌های اقلیت و کوچک تحت فشار قرار می‌گیرند، عبور کند و ساختاری دموکراتیک مانند یک باغ بیاباد که در آن انواع گیاهان و گل‌ها (رویکردها و هویت‌ها) در کنار یکدیگر و همزمان به تلاش برای زیباشدن آن می‌پردازند.

از جمله رهیافت‌های پست‌مدرن به هویت، رهیافت مبتنی بر گفتمان است که هویت‌های ملی را اساساً «محصول گفتمان» (Wodak et al., 1999: 21) می‌داند و معتقد است گفتمان‌ها از این قدرت برخوردارند که هویت‌های ملی بسازند و این هویت‌ها را تداوم بخشند، تغییر دهند یا از بین ببرند (ibid)؛ از این منظر، زبان و گفتمان ابزارهای اساسی

ساخت جوامع تصویری اند (Martin, 1995; Wodak et al., 1999) و حتی ملت‌ها و هویت‌های ملی خونی (مبتنی بر خون و نه زبان) (Anderson, 1983: 133) نیز در مقام جوامع تصویری، برساخت‌های اجتماعی‌اند و از طریق نمادهایی بسیج می‌شوند «که رهبری سیاسی به آن‌ها استناد می‌کند» (Dryzek, 2006: 35).

روشی که هویت، اعم از هویت فردی یا جمعی را بررسی می‌کند باید فضایی تعاملی را فرض گیرد که در آن هویت‌ها در نسبت با یکدیگر و در چهارچوب نظام‌های کلان معرفتی شکل می‌گیرند. این روش باید بتواند تداخل فضاهای مختلف و تنیدگی روابط را در درون گفتمان مشخص کند. در این فضاها همواره انسان وجود دارد و روش باید تمامی پیچیدگی‌های راجع به تعامل‌های انسانی - اعم از فردی و جمعی - را در تحلیل در نظر گیرد. تحلیل گفتمان، روشی بسیار مناسب برای چنین هدفی خواهد بود.

تحلیل گفتمان سوژه‌هایی را بررسی می‌کند که در گفتمان‌ها خلق می‌شوند و در ساخت‌های گفتمانی گرفتارند. انگاره سوژه معتقد است افراد نیستند که زبان را به کار می‌گیرند، بلکه زبان است که از طریق سوژه‌ها سخن می‌گوید و فرد به واسطه‌ای میان فرهنگ، زبان و گفتمان‌ها تبدیل می‌شود. تحلیل گفتمان نشان می‌دهد چگونه انواع خاصی از سخن طبیعی شده‌اند و نهاد قدرت و دانش چه نقشی در طبیعی شدن آن‌ها ایفا کرده اند (یورگنسن و فیلیس، ۱۳۸۹؛ هوارث، ۱۳۷۷). برای آنکه جایگاه سوژگانی افراد در بستر گفتمان هویتی مشخص شود توجه به هر دو سویه ذهنی و عینی محاط بر یک فضای گفتمانی ضروری است.

تحلیل گفتمان تقسیمات متعدد دارد؛ «تحلیل گفتمان کارکردگرا» معتقد است سیاق متن تابع اهدافی است که کاربر زبان در نظر دارد؛ مثلاً زمانی که کاربر با هدف اقناع زبان را به کار می‌گیرد سیاق جملات بار استدلالی به خود می‌گیرد و این مسئله بر لحن نیز تأثیر می‌گذارد؛ از این منظر، سخنگو موجودی قصدمند است و زبان را مبتنی بر اراده خود به کار می‌گیرد. در مقابل «تحلیل گفتمان ساختگرا» کارکرد زبان را منحصر به ابزاری برای بیان مقاصد افراد تلقی نمی‌کند، بلکه معتقد است انواع خاصی از سخنگویی در هر برهه خاص تاریخی غلبه پیدا می‌کنند که با ایدئولوژی آمیخته شده و سخنگویی افراد را جهت می‌دهد، بی‌آنکه افراد متوجه باشند؛ بنابراین قصدمندی توسط مجموعه‌ای از نیروهای متراکم محاط

بر خود محدود می‌شود. ایدئولوژی‌هایی که طبیعی شده‌اند بیشترین تأثیر را حتی بر شکل‌گیری قصدها ایفا و نحوه کاربری زبان را نیز تعیین می‌کنند. یکی از اهداف و کاربردهای روش تحلیل گفتمان ساختگرا کشف سازوکارهای پنهانی است که بیشتر به صورت ناخودآگاه و خودکار، جهت‌گیری‌های قصدمند و نیز نحوه به کارگیری زبان در راستای این قصدهای ظاهراً خودآگاه را آشکار می‌سازد. تحلیل گفتمان ساختگرا در اینجا به ابزاری انتقادی تبدیل می‌شود. نوع دیگر تحلیل گفتمان، «تحلیل گفتمان انتقادی» است که بحث از «سوژه» موضوع محوری آن است. آلتوسر با خلق این اصطلاح در نظر داشت نشان دهد که افراد چگونه به موضوع یا سوژه‌ای تبدیل می‌شوند که باید نقش خاصی را بازی کنند (هوارث، ۱۳۷۷).

هیچ‌یک از این رویکردها به طور مطلق منکر وجود پاره‌ای جهات آزادی و اختیار یا تأثیر برای افراد نیستند. سوژه‌ها ممکن است از یک سو به واسطه گفتمان، مجموعه واژگان و کلمات لازم را از طریق گزینش و تلفیق برای تغذیه گفتمان‌ها خلق کنند و از سوی دیگر، از طریق همان گفتمان‌های خلق شده دوباره به سوژه تبدیل شوند (همان). از هر منظر تحلیل گفتمانی، حقیقت دیگر نه مفهومی فطری و ذاتی یا آرمانی بلکه امری گفتمانی است.

۳. پیشینه پژوهش

بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌ها راجع به هویت‌شناسی از منظر جامعه‌شناختی (رزازی‌فر، ۱۳۷۹؛ حاجیانی، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۸؛ رئوفی و دیگران، ۱۳۹۶؛ غفاری نسب و دیگران، ۱۳۹۴؛ آزاد ارمکی و وکیلی، ۱۳۹۲؛ نظری و طهماسبی، ۱۳۹۳؛ حسنی‌فر و عباس‌زاده مرزبالی، ۱۳۹۹؛ بهشتی و حقمرادی، ۱۳۹۶؛ سبکتگین ریزی و سدیدپور، ۱۳۹۸) و تاریخی (دیلمقانی و دیگران، ۱۳۹۶؛ شجری، ۱۳۹۲؛ احمدی، ۱۳۸۲؛ اکبری، ۱۳۸۴) انجام پذیرفته است؛ همچنین برخی پژوهش‌ها از منظر روانشناسی (شرفی، ۱۳۸۵)، مسائل زبانی (قمری و حسن‌زاده، ۱۳۸۹) و نیز توجه به مباحث نظری و تئوریک (بلبلاسی و باقری، ۱۳۹۹) صورت گرفته است. پژوهش‌هایی نیز این مقوله را از منظر گفتمان (مرادی، ۱۳۹۷؛ کچوئیان، ۱۳۸۴) بررسی کرده‌اند. از منظر سیاسی، در نسبت با هویت ملی، اغلب بر مقوله بحران تأکید شده است (داوری اردکانی، ۱۳۷۹).

علاوه بر این به نقش معرفت‌شناسی سیاسی و تأثیر پیش‌فرض‌ها در شکل‌گیری مبانی نظری هویت ملی (نجفی و حسینی، ۱۳۹۴)، نسبت بین هویت ملی و وحدت ملی در ایران (قاسمی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰)، تأثیر فضای مجازی بر هویت ملی (بروجردی و همکاران، ۱۳۹۶) نسبت بین تجددگرایی و هویت ملی (زریری، ۱۳۸۴) و منظر جغرافیایی (طباطبایی و دیگران، ۱۳۹۳) توجه شده است. برخی پژوهش‌ها نیز به نوع نگاه به هویت ملی در نگرش به هویت ملی در ایران دیدگاه انتقادی ارائه داده و آن را ساده‌انگارانه تلقی کرده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۶).

جدی‌ترین نظریه ارائه شده در باب شکل‌گیری هویت ملی ایرانی نظریه فلسفی هسته و ذات است (نجفی، ۱۳۸۵). این نظریه در تبیین مؤلفه‌های تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان به مؤلفه‌های هویتی ثابتی برای هویت ملی ایرانی قائل است که علی‌رغم تطورات تاریخی می‌توان از منظر امروزی به هویت ایرانی، آن‌ها را عناصر استحکام‌یافته و ذاتی آن برشمرد و در یک جمع‌بندی، دو مقوله زبان فارسی و هویت اسلامی-شیعی را ارکان این هویت تاریخی می‌داند. این نظریه مقوله‌هایی مانند زبان، نژاد و تاریخ را نه مقوله‌های ذاتی بلکه جلوه‌های ذات و حقیقت هویت ملی می‌داند.

۴. هویت ملی ایرانیان در دوره مدرن

هویت تا پیش از دوره مدرن، در همه دنیا علی‌رغم پاره‌ای تفاوت‌های صوری، ماهیت استعلایی داشت؛ زیرا ساختار حاکمیت در قریب به اتفاق دنیا سلطنتی بود و جایگاه حاکم در نسبت با ماورا توجیه می‌شد. در ایران نیز، به ویژه، این سنت واضح‌تر قابل مشاهده است. می‌توان شاهنامه فردوسی را به مثابه یک متن نمونه، بیان‌کننده این رویکرد هویتی در دوره سنتی یا پیشامدرن در نظر گرفت؛ نه تنها جایگاه شاه در متن شاهنامه استعلایی است، بلکه حتی ایران به مثابه یک ماهیت مکانی نیز ماهیت استعلایی دارد. ایران در شاهنامه مکانی است که مرزهای آن با انداختن تیری از سوی آرش به آن سوی رود جیحون شکل می‌گیرد و در کوه‌های آن می‌توان شخصیتی به نام ضحاک را به‌عنوان نماینده شر تا پایان جهان زندانی کرد؛ بنابراین ایران در این متن مکانی اسطوره‌ای است که در آن مؤلفه‌های فرازمانی-فرا مکانی حاکم است و زیست‌جهان شخصیت‌های آن به گونه‌ای استعلایی در تقابلی مبتنی بر خیر و

شر شکل می‌گیرد. وجه بارز ساختار شناخت استعلایی/اسطوره‌ای، هرمی بودن آن است؛ به این معنا که در قاعدهٔ هرم سوژگانی رعیت قرار دارند و شاه (سایهٔ خدا)، فراتر از مراتب اجتماعی میانی (نظامیان، درباریان، روحانیان و سایرین) در رأس قرار می‌گیرد.

در این نظام گفتمانی بالاترین ارزش در بیشترین انتزاع است؛ بنابراین کشور و ایران و هر چیزی زمانی ارزشمند است که در بالاترین سطح تجرد، انتزاعی بودن و غیرکمی بودن باشد. امر مجرد سویه‌ای تقدسی می‌یابد و از این رو باستان‌گرایی هویتی نوعی تقدس‌گرایی را نیز در خود دارد؛ زیرا اساساً اسطوره‌ای و استعلایی است؛ بنابراین در دورهٔ پیشامدرن نباید در جست‌وجوی یک هویت ملی یا یک ایران مکانی، عینی، کمی و مشخص باشیم؛ زیرا در این صورت به جایگاه دون و پایین مخروط هستی‌شناختی و پدیداری تنزل خواهد کرد. عناصر مکانی مانند شهرهای مشخص و قریه‌ها و دیگر موارد در قاعدهٔ هرم مکانی ایران به‌مثابه ماهیت‌های حسی و ابتدایی قابل تعیین‌اند، اما ایران که مرزهای آن را کمان اسطوره‌ای آرش معین می‌کند به‌مثابه یک کل مجرد قابل تعیین حسی نیست.

انتظار می‌رود با ورود به دورهٔ مدرن این ماهیت استعلایی/اسطوره‌ای به تدریج جای خود را به هویت‌های غیراستعلایی و متعین بدهد و ساختار هرمی، سلسله‌مراتبی و جانشینی جای خود را به ساختارهای مبتنی بر هم‌نشینی و تکثر بدهد.

۴-۱. هویت آستانه‌ای یا هویت صفر (پشاهویت)

هویت مدرن در ایران را باید قاعدتاً تحت تأثیر آشنایی با امر مدرن و ظهور تدریجی تجلیات امر مدرن در ایران دانست؛ بنابراین طبیعی است که این هویت از یک هویت حداقلی و ابتدایی شروع شده و به تدریج ماهیت مشخص و کامل خود را بازیافته باشد؛ از این رو انتظار می‌رود در دورهٔ قاجار، نه با یک هویت مدرن به معنای یک هویت خودآگاه به وجه مدرنیته بلکه با هویتی سروکار داشته باشیم که در آستانهٔ درک چنین هویتی قرار دارد. از منظر نشانه‌معنایی متن نیز زمانی شکل می‌گیرد که ابتدا در ذهنیت سوژه حدودی مشخص یافته باشد؛ بنابراین حتی انتظار نمی‌رود هویت مدرن در این دوره متنیت کامل پیدا کرده باشد.

نخستین سرود ملی ایران در دورهٔ قاجار تدوین شد. ناصرالدین‌شاه قاجار پیش از نخستین سفر خود به اروپا در سال ۱۸۷۳ م (۱۲۵۲ ش) دستور ساخت مارشی را به آلفرد لومر (استاد

فرانسوی موسیقی دارالفنون) داد تا در دیدارهای رسمی شاه در کنار سرودهای ملی دیگر کشورها نواخته شود. این مارش یا سرود بی کلام که نت آن در آرشیو ملی فرانسه موجود است، «سلام شاه» نامیده شد و بنا به نواختن آن در مراسم رسمی (تا دوره محمدعلی شاه قاجار) اروپاییان از آن با عنوان سرود ملی ایران یاد کرده‌اند.

برونزایی این سرود (تولید آن توسط یک غیرایرانی) دلالتگر این است که ظرفیت‌های هویت‌سازی درونی هنوز در این مقطع وجود نداشته است. بی کلام بودن این موسیقی نشان می‌دهد اساساً ادراک هویتی نیز وجود نداشت و به عبارتی جهت‌گیری گفتمانی این متن بی‌نشان و بنابراین صفر است؛ بنابراین این متن به‌مثابه یک پیشامتن و پیشاهویت برای ظهور هویت نشان‌مند در دوره‌های بعدی ایفای نقش می‌کند؛ از این رو آن را هویت آستانه‌ای، هویت صفر و یا پیشاهویت می‌توان در نظر گرفت، هویتی که آستانه حسی را تحریک می‌کند، اما هنوز سامانه ادراکی نیافته است؛ کماینکه از منظر متنی نیز بودن کامل را به‌مثابه یک «سرود ملی» تجربه نکرده است؛ زیرا «سرود» در وجه دلالتی‌اش وجود کلام به‌مثابه عنصر متنی را الزام می‌دارد؛ در حالی که در متن دوره قاجار باز نمود نیافته است؛ بنابراین از هر لحاظ وضعیتی پیشینی و مقدماتی دارد: پیشامتن، پیشاسرود و پیشاهویت.

۲-۴. هویت سلطنتی

در سال ۱۳۱۲ شمسی هنگامی که رضاشاه به دعوت آتاترک قصد سفر به ترکیه را داشت، به انجمن ادبی ایران تکلیف کرد که برای ایران سرودی ملی تهیه کنند تا در مراسم رسمی نواخته شود. همان روز هیئت رئیسه انجمن ادبی ایران تشکیل جلسه داد و اشعاری در سه قسمت (سه بند) سروده شد و آهنگ آن را داوود نجمی مقدم ساخت. رضاشاه پس از شنیدن شعر شخصاً دو مورد را در متن اصلاح کرد. او «از اجنبی جان می‌ستانیم» را به «از دشمنان جان می‌ستانیم» و «شهنشه زنده باد» را به «شاهنشاه ما زنده باد» تغییر داد.

سرود شاهنشاهی

شاهنشاه ما زنده باد/ پاید کشور به فرش جاودان/ کز پهلوی شد ملک ایران/ صد ره
بهرتر ز عهد باستان/ از دشمنان بودی پریشان/ در سایه‌اش آسوده ایران/ ایرانیان پیوسته
شادان/ همواره یزدان بود او را نگهبان

سرود پرچم

ای پرچم خورشید ایران/ پرتو افکن به روی این جهان/ یادآور از آن روزگاری/ کآسود
از برق تیغ هر کران/ در سایه‌ات جان می‌فشانیم/ از دشمنان جان می‌ستانیم/ ما وارث
ملک کیانیم/ همیشه خواهیم وطن را از دل و جان

سرود ملی

بودیم و هستیم پیرو حق/ جز حق هرگز نخواهیم از جهان/ با شه‌پرستی مملکت
را/ از دست دشمن در امان داریم/ ما پیرو کردار نیکیم/ روشندل از پندار نیکیم/
رخشنده از گفتار نیکیم/ شد زین فضائل بلندآوازه ایران

کنش سوژگانی در تعامل ایران/جهان، در این سرود در قالب فعل منفی بیان شده
است: «جز حق هرگز نخواهیم از جهان»؛ به عبارتی، گوینده درون متن (ایرانی) نسبتی
با جهان برقرار می‌کند که از جهان می‌خواهد به او حق حکومت بدهد و تعهد می‌دهد
از جهان چیزی جز این نخواهد؛ بنابراین گفتمان درون متن، هویتی انفعالی را به نمایش
می‌گذارد؛ زیرا مبتنی بر اراده‌ای نیست که در تقابل با یک اراده دیگر ابراز وجود کند،
بلکه خواسته خود را به گونه‌ای مطرح می‌کند که جلوه تقابل و تهدید پیدا نکند. این
امر نشان می‌دهد در آن دوره، در فضای بین‌المللی نفس امکان حکومت کردن برای
عنصر ایرانی به یک مسئله تبدیل شده بود.

گفتمان درون متن همچون گفتمان سنتی پیشامدرن، شاه را همچنان در رأس هرم
هویتی قرار داده و با توجه به کلمه «شاه‌پرستی»، شاه جایگاه استعلایی و خداگونه خود
را حفظ کرده است؛ بنابراین اراده گفتمانی درون متن نشان می‌دهد سوژه خواهان
حکومت پس از به‌دست آوردن حق حاکمیت، چه سیستم و نظام سیاسی را در نظر دارد

و آن، نظامی سلطنتی است که در آن نسبت میان حاکمیت و مردم، کماکان به صورت شاه و رعیت ترسیم شده است؛ گرچه به جای کلمه سنتی «رعیت» از «ایرانیان» استفاده شده و تحولی در ادبیات گفتاری در هر حال رخ داده است.

جمله نخست، شاهنشاه را شاهنشاهی مجزا در قالب «شاهنشاه ما» ترسیم می‌کند. متمایز شدن شاهنشاه به عنوان «شاهنشاه ما» صرفاً وجه تمایزی دارد؛ یعنی برای این شاه در نسبت با شاهان دیگر، نسبت تقابلی / جانشینی برقرار نمی‌کند، بلکه دربردارنده نوعی معنای هم‌نشینی است و حق حاکمیت شاهان دیگر را نفی نمی‌کند؛ درواقع این بیان، صرفاً یک بیان تأکیدی است و به معنی تقابلی «غیرشاهنشاه ما مرده باد» نیست.

ایران در ماهیت مکانی آن، به صورت یک «ملک» («ملک ایران»)، یعنی به‌مثابه یک مکان برای سلطنت، در نظر گرفته شده و از این رو معنی «حق» باید «حق حکومت» در نظر گرفته شود و با توجه به کسب اجازه از جهان برای اعمال این حق می‌توان گفت در شرایط سرودن این متن، ظرفیت درون کشور برای تثبیت و به رسمیت شناخته شدن حکومت چندان مسلم نبوده است؛ بنابراین می‌توان هویت ملی ایرانیان در این دوره را یک هویت «مشروط» تلقی کرد. ضمن این که تقلیل دادن جهت‌گیری اراده به «حق حکومت» نوعی تقلیل‌گرایی را دربردارد؛ بنابراین می‌توان گفت از یک سو به دلیل شرایط کلی حاکم بر فضای بین‌المللی محافظه‌کار است؛ زیرا تلاش می‌کند وجه تقابلی با اراده بیرونی نداشته باشد و در نتیجه نسبت به فضای بیرونی انفعالی و تقلیل‌گرا است؛ زیرا همه چیز را در راستای هدف جزئی حکومت کردن سامان می‌دهد. برجسته شدن این هدف سبب شده است خواسته‌های اجتماعی مردم که پیش‌تر در دوره مشروطه در قالب عدالت، رفاه، قانون و دیگر موارد بیان شده بود در این سرود باز نمود نداشته باشد.

اتصال به ملک کیانی («ما وارث ملک کیانیم») و کلمه «یزدان»، ماهیت سنتی اسطوره‌ای و استعلایی این گفتمان هویتی را بیشتر آشکار می‌سازد و باستان‌گرایی تقابلی و ایدئولوژیک مابین ایدئولوژی پیشااسلامی و اسلامی برقرار می‌سازد؛ بنابراین از منظر ایدئولوژیک، نسبت گفتمان حاکمیتی درون متن با ایدئولوژی غالب در بافت اجتماعی تقابلی است و بنابراین از منظر ملی فاقد یکپارچگی درونی است؛ زیرا از منظر

ادبیات اسلامی، کلمه «یزدان» بیان‌کننده وجه اعتقادی مسلمانان در نسبت با «الله» نیست و چه بسا وجهی تقابلی را با ایجاد تقابل اسلام/ایران (اسلام/زردشت) به طور ضمنی متبادر می‌کند. با نظر به عقیده اکثریت مردم ایران که دارای آیین اسلامی‌اند این دلالت ضمنی نشاندار است؛ زیرا هر نوع کاربرد نشانه در صورت معنای ضعیف آن، دربردارنده نوعی دلالت ضمنی و در نتیجه نشاندار است؛ یعنی معنایی افزون بر معنای صریح نشانه را در بردارد. در فضای غالب، نشانه‌ای که دلالت بر غالبیت داشته باشد غیرنشاندار و نشانه دربردارنده دلالت معطوف به خرده‌گفتمان‌ها دارای معنای نشاندار، مجازی، ضمنی و کنایی است.

کلمه «پرستی» در «شاه‌پرستی» نسبت بینافردي شاه و مردم («ایرانیان») را در قالب یک رابطه تعبیدی ترسیم می‌کند که کماکان همان سنت پیشین نظام پادشاهی را تداوم می‌بخشد؛ بنابراین این هویت گرچه سویه‌هایی از امر مدرن را در خود دارد اما هویتی است که تنها اندکی از هویت آستانه‌ای و هویت سستی استعلایی و پیشامدرن فاصله دارد.

۴-۳. هویت میهنی

هویت میهنی را می‌توان بازتاب‌یافته در سرودهای ملی دانست که به صورت سرود رسمی و از جانب حکومت تولید نشده‌اند، بلکه اشخاص خاصی با اراده فردی اما با نیت جمعی آن را سروده‌اند. در این راستا دو سرود قابل ذکر است: سرود «نام جاوید وطن» که بر روی متن موسیقایی سرود دوره قاجار تنظیم شده و شعر آن را بیژن ترقی سروده است و دیگری سرود «ای ایران» است که غلامحسین بنان خواننده است.

الف. سرود «نام جاوید وطن»

در ۱۳۸۴ بیژن ترقی بر روی اجرای جدید این قطعه که سیاوش بیضایی ساخته بود شعری سرود و این کار را برای اولین بار ارکستر ملل به رهبری پیمان سلطانی در تالار وحدت اجرا کرد که خواننده آن سالار عقیلی بود.

در اسفند ۱۳۹۴ شهرام ناظری در آلبوم خود به اجرای دوباره این اثر به عنوان «خاطره‌ای ماندگار در حافظه جمعی ایرانیان» پرداخت.

نام جاوید وطن/صبح امید وطن/جلوه کن در آسمان/همچو مهر جاودان/وطن ای هستی
من/شور و سرمستی من/جلوه کن در آسمان/همچو مهر جاودان/بشنو سوز سخنم/که
هم آواز تو منم/همه جان و تنم/وطنم وطنم وطنم وطنم!/بشنو سوز سخنم/که نوآگر این
چمنم/همه جان و تنم/وطنم وطنم وطنم وطنم!/همه با یک نام و نشان/به تفاوت هر رنگ و
زبان/همه با یک نام و نشان/به تفاوت هر رنگ و زبان/همه شاد و خوش و نغمه زنان/ز
صلابت ایران جوان/ز صلابت ایران جوان/ز صلابت ایران جوان

ب. سرود «ای ایران»

این سرود در نخستین سال‌های پس از انقلاب اسلامی و تا پیش از گردآوری نخستین سرود ملی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان سرود ملی استفاده می‌شد که بر اساس شعری از حسین گل‌گلاب، استاد پیشین دانشگاه تهران شکل گرفته و در جریان اشغال نظامی ایران از سوی متفقین کامل شد. این قطعه همان سال‌ها به رهبری روح‌الله خالقی، آهنگساز مشهور و خوانندگی بنان اجرا شد و از جمله آثار درخشان موسیقی میهنی محسوب می‌شود.

ای ایران ای مرز پر گهر/ ای خاکت سرچشمه هنر/ دور از تو اندیشه بدان/ پاینده مانی و
جاودان/ دشمن ار تو سنگ خاره‌ای من آهنم/ جان من فدای خاک پاک میهنم/ مهر تو چون
شد پیشه‌ام/ دور از تو نیست اندیشه‌ام/ در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما/ پاینده باد
خاک ایران ما/ سنگ کوهت در و گوهر است/ خاک دشتت بهتر از زر است/ مهترت از دل
کی برون کنم/ برگو بی مهر تو چون کنم/ تا گردش جهان و دور آسمان بیاست/ نور
ایزدی همیشه رهنمای ماست/ مهر تو چون شد پیشه‌ام/ دور از تو نیست اندیشه‌ام/ در راه
تو کی ارزشی دارد این جان ما/ پاینده باد خاک ایران ما/ ایران ای خرم بهشت من/ روشن
از تو سرنوشت من/ گر آتش بارد به پیکرم/ جز مهترت بر دل نیرورم/ از آب و خاک و مهر
تو سرشته شد دلم/ مهر اگر برون رود چه می‌شود دلم/ مهر تو چون شد پیشه‌ام/ دور از تو
نیست اندیشه‌ام/ در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما/ پاینده باد خاک ایران ما

اصلی‌ترین تفاوت این دو سرود با سرود ملی دوره پهلوی این است که گفته‌پرداز در هر دو متن خود را با ضمیر شخصی «من» مشخص و معرفی می‌کند. البته در متن دوم بسامد «ما» از «من» بیشتر است؛ بنابراین می‌توان گفت گفته‌پرداز، ضمن بیان احساس و ادراک شخصی خود وجه تعمیمی آن به همه ایرانیان را در نظر گرفته است. این تعمیم در سرود

نخست با ضمیر «همه» انجام شده است: «همه با یک نام و نشان». ویژگی دوم، بسامد بسیار بالای واژه «وطن» است که وطن را جاندار پندارانه به صورت یک انسان مورد خطاب قرار داده است. در سرود پهلوی، از ایرانیان تنها یک بار و به صورت غیرمستقیم سخن به میان آمده و از وطن تنها یک بار. عنصر سوژگانی برجسته در متن سرود ملی پهلوی، شاه است و ملک ایران؛ اما در سرودهای میهنی، وطن و مردم برجسته‌ترین عناصر متنی‌اند. آنچه در این متن استعلا داده شده «وطن» است و تنها چیزی است که در راه آن می‌توان از جان خود گذشت؛ بنابراین از منظری ذات‌گرا باید گفت عنصر ذاتی هویت سلطنتی «شاه» و عنصر ذاتی هویت میهنی «وطن» است.

در یک جمع‌بندی می‌توان هویت میهنی را هویتی زیباشناختی، عاطفی، رمانتیک، کثرت‌گرا (همه با یک نام و نشان/ به تفاوت هر رنگ و زبان)، و زیست‌گرا دانست؛ زیرا مکان در آن جایی ترسیم شده است که همه در آن شاد و خرم‌اند.

یکی از تفاوت‌های سرود «نام جاوید وطن» با سرود دوره پهلوی این است که در سرود پهلوی، ایران هویتی کهن و میراثی دارد، اما در سرود اخیر، ایران جوان است («ز صلابت ایران جوان»); بنابراین می‌توان این هویت، یعنی هویت میهنی را هویتی دانست که از آستانه عبور کرده و شوق ظهور و تجلی ماهیتی متمایز را دارد که آن را از دیگری طلب نمی‌کند (انفعالی نیست)، بلکه خود قصد بنای آن را دارد (فعال است). این هویت، مشارکتی است و مبتنی بر نیازهای عادی و زیستی انسان.

رویکرد ایدئولوژیک این دو متن چندان بارز و آشکار نیست. البته در سرود «ای ایران»، با توجه به کلمه «یزدان» می‌توان آن را دارای گرایشی به هویت پیشاسلامی در نظر گرفت و نیز با توجه به کلمه «مهر» در سرود «نام جاوید وطن»، اما کاربرد این کلمات پیشاسلامی در این دو متن، برخلاف متن سرود پهلوی تقابلی نیست؛ یعنی در راستای تقابل اسلام/ایران معنادار نیست، بلکه به نظر می‌رسد بیشتر در راستای گسترش دادن دایره هویت سوژگانی عناصر درون وطن به هر رنگ و زبان (به همه افراد درون مجموعه وطن) به‌کار گرفته شده‌اند؛ به ویژه با نظر به این که در این دو سرود عنصر ایدئولوژی برجسته نشده است. برجسته‌نشدن ایدئولوژی در رویکرد دو سرود میهنی را می‌توان در راستای هدف ایجاد

چشم‌انداز فراگیر - و نه تقابلی - تفسیر کرد؛ یعنی هدف نه تقابل با ماهیت اسلامی بلکه گسترش دادن دایره هویت سوژگانی به سطحی فراگیرتر بوده است.

۴-۴. هویت ارزشی - انقلابی

در دوره پس از انقلاب سه سرود تاکنون استفاده شده است. سرود نخست تا قبل از تدوین سرود ملی رسمی همان سرودی بود که بنان خواند، اما جایگزینی سریع آن با یک سرود ملی تأسیسی، نشان می‌دهد محتوا و گفتمان آن سرود بازنمایاننده جهت‌گیری گفتمانی انقلاب نبوده - و البته طبیعی است.

بنابراین «پاینده بادا ایران» اولین سرود ملی رسمی جمهوری اسلامی ایران است که پس از انقلاب براساس شعری از ابوالقاسم حالت و موسیقی محمد بیگلری پور ساخته شد. در فاصله زمانی سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۱ از این سرود به‌عنوان سرود ملی و رسمی ایران استفاده می‌شد. در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پس از اعلام نتیجه همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی در ایران این سرود پخش شد.

شد جمهوری اسلامی به پا/ که هم دین دهد هم دنیا به ما/ از انقلاب ایران دگر/ کاخ ستم
گشته زیر و زبر/ تصویر آینده ما، نقش مراد ماست/ نیروی پاینده ما، ایمان و اتحاد ماست/
یاریگر ما دست خداست/ ما را در این نبرد او رهنماست/ در سایه قرآن جاودان/ پاینده بادا
ایران / آزادی چو گل‌ها در خاک ما/ شکفته شد از خون پاک ما/ ایران فرستد با این
سرود/ رزمندگان وطن را درود/ آیین جمهوری ما پشت و پناه ماست/ سرود سلحشوری ما
آزادی و رفاه ماست/ شام سیاه سختی گذشت/ خورشید بخت ما تابنده گشت/ در سایه
قرآن جاودان/ پاینده بادا ایران

مؤلفه‌های متنی و گفتمانی این سرود بسیار مشخص و متفاوت‌اند؛ از جمله این که رویکرد ایدئولوژیک آن بسیار بارز است و هویت عقیدتی آن برای نخستین‌بار کاملاً و مشخصاً اسلامی است و در قالب نشانه‌های خدا، ایمان و قرآن می‌توان آن را مشاهده کرد؛ همچنین رویکرد تقابلی آن بسیار برجسته است و ماهیت خود را براندازنده «کاخ ستم» معرفی می‌کند و بنابراین هویتی بسیار ایجابی است؛ علاوه‌براین، دشمن در این متن، دشمنی مشخص است که هم‌اکنون (یعنی در زمان تولید متن) وجود دارد و رزمندگان در رویارویی با آن‌اند.

تأکید هم‌زمان بر هر دو مؤلفه دنیایی و اخروی و نیز دو مقوله آزادی و رفاه از مؤلفه‌های تفاوت‌گذار در این متن‌اند و در نسبت با متن سرود دوم دوره جمهوری اسلامی (در ادامه مقاله بررسی خواهد شد) که این عناصر متنی در آن غایب‌اند، معنادارند.

به لحاظ نظام حکومتی «جمهوری اسلامی» در مقابل نظام سلطنتی سر بر آورده و برخلاف سرود پهلوی که در آن عنصر غالب شاه بود در اینجا عنصر غالب «ما» است.

ایران در این متن به صورت «وطن» ترسیم شده است که رویایی ناظر به آینده دارد مبنی بر این که در آن به هر دو جنبه مادی و معنوی (دین و دنیا) و نیز به آزادی و رفاه توجه شود. با توجه به واژه «انقلاب» و تأکید بر تغییر یک وضعیت به وضعیتی جدید، می‌توان گفت این متن دربردارنده یک گفتمان و رویکرد بسیار فعال است.

و اما سرود ملی بعدی که از سال ۱۳۷۱ به صورت رسمی جایگزین شد سرود ۵۹ ثانیه‌ای «سر زد از افق» است که آهنگساز آن حسن ریاحی بود و شعر آن را ساعد باقری گفته است.

سر زد از افق / مهر خاوران / فروغ دیده حق باوران / بهمن فر ایمان ماست / پیام‌ای امام /
استقلال آزادی نقش جان ماست / شهیدان پیچیده در گوش زمان فریادتان / پاینده مانی و
جاودان / جمهوری اسلامی ایران

سرود ملی با مطلع «شد جمهوری اسلامی به پا / که هم دین دهد هم دنیا به ما» جنبه ارزشی درون مرزهای ایران را می‌پرورد و نقطه مقابل طاغوت و دوره پیش از انقلاب قرار می‌گیرد اما سرود ملی فعلی با مطلع «سر زد از افق مهر خاوران» برعکس سرود پیشین، جنبه ارزشی برون‌مرزی دارد. در این سرود، ایران بیشتر به‌مثابه یک پایگاه ارزشی انقلابی رو به بیرون تصویر شده است. در این سرود، برخلاف منطبق سرود دوره پهلوی که نسبت به فضای بین‌المللی انفعالی است و حق را امری حقوقی در نظر می‌گیرد، حق را به معنای «حقیقت» و به گونه‌ای فعال به‌مثابه یک «پیام» از ناحیه مکانی شرق (خاوران) در تقابل با غرب ارائه می‌دهد. در این سرود ایران به‌عنوان مکانی برای ارائه «پیام» در نظر گرفته شده و این پیام خطاب به تمامی دنیا («پیچیده در گوش زمان») «فریاد» کشیده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت این متن، آگاهانه خود را از تمامی جهات در تقابل با گفتمان دوره پهلوی

سامان می‌دهد؛ این در حالی است که گفتمان سرود نخست دوره جمهوری اسلامی، بیشتر از منظر رویکرد دینی وجه تقابلی با آن برقرار کرده بود.

۵. نتیجه‌گیری

هویت ملی ایرانیان پیش از دوره مدرن، استعلایی است و ایران از منظر مکانی، دارای هویتی فرازمانی-فرا مکانی و اسطوره‌ای است اما در دوره مدرن هویت ملی از چهار منظر امکان ساخت یافته است:

الف) **هویت آستانه‌ای یا هویت صفر:** این هویت در دوره قاجار به مثابه یک پیشاهویت قابل مشاهده است.

ب) **هویت سلطنتی:** این هویت که در دوره پهلوی شکل گرفت و در هر دو دوره غالب بود، تقلیل‌گرا و شاه‌محور است و تنها اندکی با هویت سنتی فاصله دارد. تنها تفاوت آن را می‌توان جایگزینی ایران به مثابه یک مکان مشخص عینی به جای ایران انتزاعی و استعلایی سنتی دانست. جایگاه شاه همچنان استعلایی است و نسبت شاه و مردم مبتنی بر پرستش (نظام رعیتی) است. در هویت سلطنتی، نقش مردم تنها پرستش شاه و دعاگویی برای اوست - چنانکه بند نخست سرود دعایی است - و وطن، در صورت مواجهه با خطر از طریق پرستش شاه نجات می‌یابد (با **شاه پرستی مملکت** را / از دست دشمن در امان داریم).

ج) **هویت میهنی:** این هویت، از منظر توجه به عنصر مردم، کثرت‌گرا است. در این هویت وطن ماهیتی استعلایی یافته و تبدیل به فراارزشی شده است که به همه چیز ارزش می‌دهد و بنابراین باید آن را عنصر ذاتی این هویت به شمار آورد. وطن، مکانی زیستی است و دارای رویکرد غیرگزینشی است. مسأله در ارتباط با این هویت این است که گفتمان‌ها در خلا شکل نمی‌گیرند بلکه یک گفتمان همواره دو بستر عینی و ذهنی دارد که در عین حال بینافردی است. علاوه بر این، گفتمان نه تنها به واسطه نشانه‌های حاضر در متن بلکه به واسطه نشانه‌های غایب معنا دار می‌شود. در گفتمان میهنی نشانه‌ای که بر وضعیت سیاسی یا به عبارتی بر نظام حکومتی دلالت کند که این هویت را به‌عنوان نماینده عمومی نمایندگی کند و رسمیت بخشد غایب است؛ گرچه می‌توان نظامی سیاسی منطبق با آن تصور کرد که دربردارنده هر رنگ و زبان باشد، اما گفتمان در فضای عینی مقدمات جلوه و تحقق

می‌یابد نه در فضایی خیالی؛ به عبارت ساده‌تر باید گفت هر گفتمان هویتی برای محقق‌شدن به هزینه نیاز دارد و سرجمع این هزینه در قالب یک نظام سیاسی به بار می‌نشیند؛ بنابراین باید پرسید آیا در فضای مقدرات جامعه ایرانی می‌توان نظامی سیاسی تصور کرد که همه در آن با هر رنگ و زبان شاد و خرم باشند و عنصر ذاتی آن «وطن» باشد؟ بنابراین می‌توان گفت هویت میهنی همچنان هویتی است که یکی از ارکان اصلی تحقق آن غایب است و بر اساس متن، نمی‌دانیم تحقق آن دقیقاً مستلزم چه مقدراتی است. در دو هویت سلطنتی و انقلابی هر چهار رکن سیستم سیاسی، ایدئولوژی، وطن و مردم با نسبت‌هایی متفاوت وجود دارند، اما در هویت میهنی، رکنی که بازنمایاننده نظام حکومتی باشد بیان نشده و بنابراین رابطه سیستم سیاسی و مردم نیز معلوم نیست؛ بنابراین باید آن را گفتمانی هویتی دانست که هنوز به‌عنوان یک گفتمان ملی رسمی و واقعی کمال لازم را ندارد و در وضعیت یک هویت ملی مطلوب (آرزوشده)، و مبتنی بر تخیل باقی مانده است. ناسازه این هویت این است که از یک سو آرمانی را می‌پرورد که در آن تمام مردم از هر رنگ و زبان شاد و خندان باشند (زندگی مطلوب) و از سوی دیگر، مردم را فدای وطن در نظر می‌گیرد و در جایگاه دوم اهمیت قرار می‌دهد.

د) هویت انقلابی: این هویت در دو دوره سامان یافته است؛ ابتدا در گفتمانی درونی و سپس در گفتمانی بیرونی و جهانی. در دوره نخست، گفتمانی است که در تقابل با یک نظام حکومتی سلطنتی (نظام طاغوت یا ستم‌شاهی) شکل گرفته و بر اساس نوعی آینده‌نگری، ایده‌های مادی و معنوی را توأمان برجسته می‌کند. این گفتمان، در کنار دین بر آزادی و رفاه به‌مثابه آرمان‌های دنیایی تأکید می‌کند؛ اما در دوره دوم، رویکردی کاملاً ارزشی و ایدئولوژیک را بازنمایی می‌کند که از پایگاه ارزشی ایران به‌عنوان نماینده شرق به جهان و در قالب «پیام» ارائه می‌شود و بازنمایاننده «حقیقت» است. تفاوت اصلی دو سرود پس از انقلاب از درون‌گرا (داخلی) و برون‌گرا (جهانی) بودنشان نشئت می‌گیرد؛ در واقع می‌توان گفت تکوین هویت ملی در دوره پس از انقلاب حرکتی از عینی به ذهنی را نشان می‌دهد.

هویت دوره پهلوی انفعالی، تقلیل‌گرا، سلبی، حکومت‌محور و شاه‌محور (مکان یک ملک و جایی برای حکومت یک شخص است)؛ هویت میهنی وطن‌محور، زیست‌محور، مرز‌محور، خاک‌محور، مردم‌محور (مکان جایی برای زیستن)، غیرگزینشی، زیباشناختی، تحقق‌نیافته

(خیالی) و ناقص (فاقد یکی از ارکان هویت ملی) است و هویت انقلابی دوگانه است: در بعد درونی مبتنی بر عنصر ذاتی «مردم» است که دیگر ارکان هویت ملی در خدمت تأمین آزادی و رفاه برای آن‌اند و در بعد جهانی ارزش محور، پیام محور، ایجابی، تهاجمی (فعال) و ایدئولوژیک (مکان جایی برای ارائه پیام) است.

۱-۵. منطق نسبت با دشمن و غیر

در نسبت با دشمن و غیر، منطق هر کدام از هویت‌های مختلف دوره مدرن بر مبنای گزاره خاصی شکل گرفته است:

الف) منطق هویت ملی دوره پهلوی بر مبنای گزاره «نمی‌خواهیم مگر...» (نخواهیم از جهان جز حق)؛

ب) منطق هویت میهنی بر مبنای منطق «اگر ... آنگاه من/ما ...» (ای دشمن ار تو سنگ خاره‌ای من آهنم).

ج) منطق ارزشی پس از انقلاب بر مبنای «می‌خواهیم مگر ...» (شهیدان پیچیده در گوش زمان فریادتان)؛

رویکرد پهلوی دشمن را «دشمن شاه» قلمداد می‌کند؛ رویکرد میهنی دشمن را «دشمن وطن» می‌داند؛ رویکرد انقلابی: ۱. دشمن را «دشمن مردم» و رویکرد انقلابی ۲. دشمن را «دشمن حقیقت» می‌داند.

۲-۵. عنصر ذاتی

از منظر ذات‌گرایانه، عنصر ذاتی هویت دوره پهلوی، «شاه» است؛ عنصر ذاتی هویت میهنی «وطن» است؛ عنصر ذاتی هویت انقلابی یک، «مردم»، و عنصر ذاتی هویت ملی انقلابی دو، «ارزش (حقیقت)» است.

هویت ملی در دوره معاصر بر اساس گفتمان‌های هویتی که در این تحقیق بررسی شد دارای چهار عنصر ساختاری است: نظام سیاسی، ایدئولوژی، وطن و مردم.

هر هویت ملی بر اساس در مرکز قرار دادن یک عنصر به‌منابه عنصر ذاتی، گفتمان یا مفصل‌بندی خاص خود را شکل داده است جدول (۱)؛ به این معنا که عنصر ذاتی در مرکز هویت و عناصر ساختاری پیرامون آن قرار گرفته‌اند.

(جدول-۱): عنصر ذاتی هویت‌های ملی ایرانیان در سرودهای ملی

عنصر ذاتی	گفتمان هویت ملی
-	پیشاهویت
شاه	سلطنتی
وطن	میهنی
مردم (ما)	انقلابی ۱
حقیقت	انقلابی ۲

عنصر ذاتی را می‌توان عنصری دانست که به گفتمان هویتی جهت می‌دهد و بنابراین می‌توان آن را عنصر پیشاگفتمانی تعیین‌کننده هویت در نظر گرفت. این عنصر با ایدئولوژی یکسان نیست و حتی ایدئولوژی را نیز در خدمت می‌گیرد. ایدئولوژی ماهیتاً امری انتزاعی است؛ زیرا مبنای آن «ایده» است. در سه هویت ملی سلطنتی، میهنی و انقلابی یک آنچه در جایگاه عنصر ذاتی نشسته ماهیت عینی دارد (شاه، وطن، مردم) و تنها در هویت ملی انقلابی دو عنصر ذاتی تشکیل‌دهنده هویت ملی، ماهیت اندیشگانی و ایده‌ای دارد و از این‌رو می‌توان گفت هویت ملی انقلابی دو، هویتی به تمام معنا ایدئولوژیک به شمار می‌رود؛ زیرا ماهیت عنصر ذاتی آن با ماهیت امر ایدئولوژیک یکسان و منطبق است.

هویت ملی در دوره قاجار را، از آنجا که متن سرود هیچ عنصر کلامی ارائه نداده است تا بر وجود یک عنصر ذاتی و حتی عناصر ساختاری دلالت کند، باید فاقد عناصر ساختاری و ذاتی «بالفعل» دانست و نمی‌توان بر مبنای اطلاعات تاریخی برون‌متنی مبنی بر این که شکل حکومت در دوره قاجار سلطنتی بوده ماهیت هویت مدرن در این دوره را بر اساس سرود ملی، سلطنتی دانست؛ زیرا مبنای تحلیل در این تحقیق متن سرود است نه شرایط بیرونی که در متن تجلی نیافته است (چنانچه فرامتن یا متن تاریخی در تحلیل دخالت داده شود دوره زمانی پیشاهویت به تمام دوره زمانی قاجار تعمیم خواهد یافت در حالی که پیشاهویت در اواخر این دوره حکومتی شکل گرفته و پیش از آن، هویت استعلایی/اسطوره‌ای سستی غلبه داشته که عنصر ذاتی آن نه شاه بلکه «امر ماورایی» است).

در هویت ملی سلطنتی (پهلوی)، نظام سیاسی، وطن و مردم در خدمت فرد (شاه) هستند که خود را در جایگاه عنصر ذاتی هویت ملی نشانده و کارکرد ایدئولوژی را نیز - با توجه به

عنصر «پرستش» در کلمه «شاهپرستی»- ایفا می‌کند (کلمه «یزدان» با اینکه ماهیتاً یک رمزگان فرهنگی- دینی- ایدئولوژیک است، اما چون قدرت هژمونی‌سازی در بستر اجتماعی را به دلیل غلبه آیین اسلام در سطح اجتماعی ندارد عملاً کارآمدی لازم را برای این که مقوله‌ای ساختاری در مفصل‌بندی هویت تلقی شود ندارد؛ بنابراین شاه در گفتمان سلطنتی، هم‌زمان دو مقوله ساختاری نظام سیاسی و ایدئولوژی را نمایندگی می‌کند). در هویت ملی میهنی «وطن» عنصری ذاتی است که «من» و «ما» (مردم) باید برای آن فدا شوند و بنابراین می‌توان آن را یک هویت پاتریونیستی دانست؛ در هویت ملی انقلابی یک مؤلفه‌های نظام سیاسی (جمهوری)، ایدئولوژی و وطن در خدمت «ما» (مردم) هستند: «شد جمهوری اسلامی به پا/ که هم دین دهد هم دنیا به ما». در هویت ملی انقلابی دو امری انتزاعی و ایده‌ای (حقیقت) در جایگاه عنصر ذاتی هویت نشسته و هر سه رکن دیگر در خدمت آن قرار گرفته‌اند.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد هر گفتمان هویت ملی، با این که دارای چهار رکن ساختاری و اساسی است، اما در مقام عینیت‌بخشی و تحقق به ناچار تنها باید یک عنصر ذاتی داشته باشد؛ این عنصر ذاتی همان چیزی است که به‌مثابه امر پیشاگفتمانی به هویت جهت می‌دهد و به مناسبات ارکان درون آن هویت نظم می‌دهد؛ از این‌رو شاید ترسیم دو منظر هویتی جداگانه درونی و بیرونی در دوره پس از انقلاب، از ماهیت ساختاری هویت ملی در مقام تحقق نشئت گرفته باشد که به لحاظ ساختاری در جایگاه عنصر ذاتی تنها یک عنصر را می‌پذیرد؛ در نتیجه می‌توان هویت ملی در دوره پس از انقلاب را هویتی دو بعدی و از دو منظر درونی و بیرونی در نظر گرفت که نسبت این دو نه جانشینی بلکه هم‌نشینی است. «ابعاد» از منظر پدیدارشناختی به پدیده‌ای واحد ارجاع می‌دهند و از این‌رو به‌عنوان یک دستورالعمل می‌توان هر دو سرود ملی پس از انقلاب را بسته به مناسبت‌های ملی (داخلی) و بین‌المللی (خارجی) مورد استفاده قرار داد؛ زیرا این دو دارای تعارض ماهیتی نیستند و ابعاد یک پدیده هویتی‌اند- گرچه از منظر گفتمانی، هویت متأخر از ارزش متنی بیشتری برخوردار است؛ زیرا آخرین اراده گفتمانی را نشان می‌دهد و از این‌رو «برجسته» است. سرود ملی (سرود انقلابی یک) با مرکزیت‌دادن به مردم تأمین «آزادی» و «رفاه» را هدف قرار می‌دهد و سرود بین‌المللی (سرود انقلابی دو) تحقق ارزشی به نام «حق» (حقیقت) را در تقابلی شرقی/غربی جست‌وجو می‌کند که رهروان آن در سطحی گسترده‌تر از فضای ملی (خاوران: شرق) در راه تحقق آن خود را

فدا می‌کنند. رهروان این آرمان با «مردم» تطبیق نمی‌کند؛ زیرا «مردم» به سوژه‌های انسانی درون یک جامعه ملی ارجاع می‌دهد و به سوژه‌های انسانی فراتر از مرزهای ملی لزوماً «مردم» اطلاق نمی‌شود.

فهرست منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۱۵، سال چهارم، شماره ۱، صص ۹-۴۵.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی؛ عصر قاجار و پهلوی اول*، تهران: علمی و فرهنگی.
- آزاد ارمکی، تقی و وکیلی، عارف (۱۳۹۲)، «مطالعه جامعه‌شناختی تعریف مفهوم هویت ملی میان اندیشمندان ایرانی»، *فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی- فرهنگی*، دوره دوم، شماره ۱، تابستان، صص ۹-۳۵.
- بروجردی علوی، مهدخت و صدیق یزدچی، امیرسعید (۱۳۹۶)، «تأثیر فضای مجازی بر هویت ملی و قومی در ایران»، *فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین*، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان، صص ۸۷-۱۰۸.
- بلباسی، میثم، باقری، یوسف (۱۳۹۹)، «منشأ پیدایش هویت ملی؛ پارادایم‌ها و رویکردها»، *فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۸۲ / سال بیست و چهارم، شماره اول، بهار، صص ۱۹۰-۲۱۸.
- بهشتی، سید صمد، حقمردی، محمد (۱۳۹۶)، «فراتحلیل مطالعات مرتبط با رابطه بین هویت قومی و هویت ملی در ایران با تأکید بر نقش رسانه»، *مسائل اجتماعی ایران*، سال هشتم، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۵-۲۷.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹)، «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند زمینه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۵، پاییز، صص ۱۹۵-۲۲۸.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۸)، «نسبت هویت ملی با هویت قومی در میان اقوام ایرانی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره نهم، شماره ۳ و ۴، صص ۱۴۳-۱۶۴.
- حسینی فر، عبدالرحمن، عباس‌زاده مرزبالی، مجید (۱۳۹۹)، «مؤلفه‌های شکل‌دهنده هویت ملی ایران در فرایند تاریخی»، *جامعه‌پژوهی فرهنگ*، سال یازدهم، شماره اول، بهار، صص ۳۱-۵۶.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)، *درباره غرب*، تهران: هرمس.

| بازنمایی هویت ملی ایرانیان در سرودهای ملی | ۹۱

- دیلیمقانی، فرشید، قاسمی ترکی، محمدعلی (۱۳۹۶)، «جایگاه هویت ملی در ایران نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان باستان تا دوره پهلوی اول»، سیاست متعالیه، سال ۵، شماره ۱۹، زمستان، صص ۱۵۵-۱۷۶.
- رزازی‌فر، افسر (۱۳۷۹)، «الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران (با تأکید بر رابطه میان هویت ملی و ابعاد آن)»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۵، پاییز، صص ۱۰۱-۱۲۲.
- رئوفی، میترا، تاج‌الدینی، محمدباقر، مشهدی میقانی، ژیلا (۱۳۹۶)، «تحلیل جامعه‌شناختی گرایش به هویت ملی و هویت قومی با تأکید بر احساس محرومیت نسبی در بین جوانان شهر ایلام»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۱۱، شماره ۲، تابستان، صص ۴-۲۴.
- زریری، رضا (۱۳۸۴)، «تجددگرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی»، زمانه، شماره ۴۰، صص ۲۴-۲۹.
- سبکتگین ریزی، قربانعلی، سدیدیپور، سمانه سادات (۱۳۹۸)، «هویت ایرانی از دیدگاه صاحب‌نظران و مردم»، مسائل اجتماعی ایران، سال دهم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۰۱-۱۲۳.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، «نگرشی ساده‌انگارانه به هویت ملی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، دوره ۳۱، سال هشتم، شماره ۳، صص ۳۱-۵۳.
- شجری، رضا (۱۳۹۲)، «واکاوی نقش تاریخ (آگاهی تاریخی) در بازسازی هویت ایرانی (دو قرن اول ه.ق.)»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۲، بهار و تابستان، صص ۸۹-۱۰۶.
- شرفی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «بحران هویت فرهنگی در ایران و پیامدهای آن»، مجله روانشناسی و علوم تربیتی، ویژه فلسفه تعلیم و تربیت، سال ۳۶، شماره ۳ و ۴، صص ۴۵-۶۰.
- طباطبایی، عباس، زارعی، بهادر، کامران دستجردی، حسن، احمدی، سیدعباس (۱۳۹۳)، «بررسی روند شکل‌گیری هویت ملی در ایران، از منظر قلمروخواهی»، فصلنامه جغرافیا، دوره ۲۰، شماره ۷۲، بهار، صص ۱۹-۳۶.
- غفاری نسب، اسفندیار، مساوات، سید ابراهیم، قاسمی نژاد، محمدعلی، علایی، احمد (۱۳۹۴)، «بررسی جامعه‌شناختی عوامل اجتماعی- فرهنگی مؤثر بر هویت ملی (مطالعه موردی: شهروندان ۵۱ سال به بالای شهر اقلید)»، فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی- فرهنگی، دوره چهارم، شماره ۴، بهار ۵۹، صص ۹-۳۵.
- قاسمی، علی اصغر، ابراهیم آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰)، «نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، تابستان، صص ۱۰۷-۱۳۸.
- قمری، محمدرضا، حسن زاده، محمد (۱۳۸۹)، «نقش زبان در هویت ملی»، زبان پژوهی، سال دوم، شماره ۳، پاییز و زمستان، صص ۱۵۴-۱۷۲.

کچوئیان، حسین (۱۳۸۴)، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران*، تهران: نشر نی.

مرادی، کامران (۱۳۹۷)، «از هویت تا هویت ملی: مقدمه‌ای بر درک نظری هویت ملی و ناسیونالیسم به‌منابه گفتمان»، *جامعه، فرهنگ، رسانه*، سال ۷، شماره ۲۹، زمستان، صص ۲۹-۵۰.

نجفی، موسی، حسینی، سیدرضا (۱۳۹۴)، «نقش پیش‌فرض‌ها در شکل‌گیری مبانی نظری هویت ملی»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال ششم، شماره چهارم، زمستان، صص ۱۴۷-۱۶۰.

نجفی، موسی (۱۳۸۵)، *تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

نظری، علی اشرف، طهماسبی، نوذر خلیل (۱۳۹۳)، «ملت و ملی‌گرایی در نگاه انتقادی آنتونی دی. اسمیت (رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی): مطالعه موردی ایران»، *فصلنامه سیاست پژوهی*، دوره دوم، شماره ۳، تابستان، صص ۴-۹.

هوارث، دیوید (۱۳۷۷)، *نظریه گفتمان*، ترجمه علی‌اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)، پاییز، شماره ۲، صص ۱۵۶-۱۸۳.

یورگنسن، ماریان، فیلیپس لوئیز (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

- Anderson, B. (1983), *Imagined communities: Reflections on the origin and spread of nationalism*, London, UK: Verso Editions.
- Anderson, B. (2006), *Imagined Communities, Reflections on the origin and Spread of Nationalism*. London, New York: Verso.
- Deleuze, G. and Guattari, F. (1987), *A Thousand Plateaus*, trans: B. Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Dryzek, J. (2006), *Deliberative global politics: Discourse and democracy in a divided world*, Cambridge, UK: Polity Press.
- Esmailbeigi Kermani, S. and Heydari, A. (2022), "Analysis Of Mentality Of Constructing Pyramids In Ancient Civilizations", *Creative city design*, Vol. 5, No. 2, 2022, 52-64
- Gellner, E. (1983), *Nation and Nationalism*, Ithaca: Cornell University Press.
- Greenblatt, S. (2012), *The Swerve: How the World Became Modern*, New York: W. W. Norton.
- Habermas, J. (1992), *Postmetaphysical Thinking*, trans: W. M. Hohengarten, Cambridge, MA: MIT Press.
- Hanoli, V. (2015), "National Identity and the "Great Divide" between Two Theories. Where Does the Albanian National Identity Take Part", *European Journal of Language and Literature Studies*, May-August, Volume 1, Issue 2, 35
- Hobsbawm, E. and Ranger, T. (eds.). (1983), *The invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kak, S. (2002), "Space and Cosmology in the Hindu Temple", in: *Vaastu Kaushal. International Symposium on Science and Technology in Ancient Indian Monuments*. https://www.academia.edu/46586335/Space_and_Cosmology_in_the_Hindu_Temple.
- Martin, D. (1995), The choices of identity. *Social Identities*, 1(1), 5-16. doi: 10.1080/13504630.1995.9959423
- Smith, D. A. (1998), *The ethnic Origins of Nations*, Oxford: Blackwell.
- Tampio, Nicholas (2015), *Deleuze's Political Vision*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Wodak, R., De Cillia, R., Reisigl, M., & Liebhart, K. (1999), *The discursive construction of national identity*, Edinburgh, United Kingdom: Edinburgh University Press.

Transliteration

- Ahmadi, Hamid (2003). "National Identity in the Course of History". *National Studies Quarterly*, 15, Year 4, Issue 1, 9-45.
- Azad Aramaki, Taghi and Vakili, Aref (2013). "Sociological Study around the Conceptualization of National Identity among Iranian Intellectuals". *Quarterly Journal of Socio-Cultural Development Studies*, Volume 2, Issue 1, Summer, 9-35.
- Beheshti, Seyed Samad and Haqmoradi, Mohammad (2017). "Meta-analysis of the Studies about the Association between Ethnic Identity and National Identity in Iran Focusing on the Role of Media". *Social Issues of Iran*, Year 8, Issue 2, Autumn and Winter, 5-27.
- Belbasi, Meysam; Bagheri, Yousef (2019). "The Origins of National Identity Genesis; Paradigms and Approaches ". *Quarterly Journal of Epistemological Studies at the Islamic University*, 82 / Year 24, Issue 1, Spring, 190-218.
- Bigdelou, Reza (2012). " A Critical Review of the Book Iranian Identity: From Antiquity to the End of Pahlavi". *Critical Research Paper on Humanities Texts and Programs*, Institute for Humanities and Cultural Studies, Scientific Monthly, Year 22, Issue 1, April, 85-107.
- Borujerdi Alavi, Mahdakht and Sedigh Yazdchi, Amir Saeed (2017). "The effect of Virtual space on ethnic and national identity in Iran ". *New Media Studies Quarterly*, Year 3, Issue 12, Winter, 87-108.
- Davari Ardakani, Reza (2000) "The West and the Identity Crisis in Iran". In: *About the West*. Tehran, Hermes, 1379, Chapter 4, p. 41.
- Davood Mahdavidzadegan, "The Essence Theory Approach to Understanding National Identity". In: *Components of National Identity in Iran*, Islamic Political Research Group, Tehran, Institute for Human Sciences and Cultural Studies, 2002,
- Delmaqani, Farshid and Ghasemi-Torki, Mohammad Ali (2017). "The Status of National Identity in Iran". *Transcendental Politics*. Year 5, Issue 19, Winter, 155-176.
- Ghaffari Nasab, Esfandiar, Musavat; Seyyed Ebrahim; Ghasemi Nejad, Mohammad Ali; Alayi, Ahmad (2015). "The Sociological Evaluation of Effective Cultural and Social Factors on National Identity (Case Study: Over 15 Years Old Citizens of Eghlid City)". *Quarterly Journal of Socio-Cultural Development Studies*, Volume 4, Issue 4, 2010, 9-35.
- Ghasemi, Ali Asghar; Ebrahim Abadi, Gholam Reza (2011). "The Relationship between National Identity and National Unity in Iran". *Quarterly Journal of Strategy*, Year 20, Summer, 107-138.
- Hajjani, Ebrahim (2009). "Relationship between National and Ethnic Identities among Iranian Ethnic Groups". *Journal of Sociology of Iran*, Volume 9, Issue 3 and 4, 143-164.
- Hajjani, Ebrahim (2010). "Issues regarding the National Identity: The semantics of national identity". *Quarterly Journal of National Studies*. Year 2, Issue 5, 195-228.
- Hassanifar; Abdolrahman; Abbaszadeh Marzbali, Majid (2010). " The Elements Constituting the Iran's National Identity in Historical Process". *Sociology of Culture*, Year 11, Issue 1, 31-56.
- Hossein Kachorian (2005). *Developments in Iranian Identity Discourses*, Tehran, Ney Publication.
- Howarth, David (2004). *Discourse*. Translated by Ali Asghar Soltani. *Political Science Quarterly of the University of Tehran*. Baqir al-Uloom (AS). Fall, No. 2, No. 2, 156-183.
- Jorgensen, Marian Jorgensen, Marianne and Phillips Louise (2010). *Discourse analysis as theory and method*. Translated by Hadi Jalili. Tehran: Nay Publishing House, 2010.

- Krippendorff, klaus (2004). Content analysis: an introduction to its methodology. Translated by Houshang Naebi. Tehran: Ney, 2004.
- Mohammad Ali Akbari, Genealogy of the New Iranian Identity, Qajar and First Pahlavi Era, Tehran, Scientific and Cultural, 2005.
- Moradi, Kamran (2018). "From Identity to National Identity: An Introduction to the Theoretical Understanding of National Identity and Nationalism as Discourse". Society, Culture, Media, Year 7, No. 29, Winter, 29-50.
- Najafi, Musa and Hosseini, Seyyed Reza (2015). "The Role of Presuppositions in the Formation of Theoretical Foundations of National Identity". Contemporary Political Essays. Year 6, No. 4, Winter, 147-160.
- Najafi, Musa, The Formation and Formation of Iranian National Identity, Tehran, Cultural Institute of Contemporary Knowledge and Thought, 2006.
- Nazari, Ali Ashraf; Tahmasbi, Nozar Khalil (2014). "Nation and Nationalism in the Critical Perspective of Anthony D. Smith (Historical Sociological Approach): A Case Study of Iran". Journal of Political Studies. Volume 2, No. 3, Summer, 4-9.
- Qamari, Mohammad Reza; Hassanzadeh, Mohammad (2010). "THE ROLE OF LANGUAGE IN NATIONAL IDENTITY". Language Studies. Year 2, Issue 3, Fall and Winter, 154-172.
- Rauofi, Mitra; Tajodin, Mohammad Bagher; Mashhadi Mighati, Zhila (2017). "Sociological Analysis of National and Ethnic Identity Tendency with Emphasis on the Feeling of Relative Deprivation among the Youth of Ilam City". Iranian Journal of Social Studies, Volume 11, Issue 2, Summer, 4-24.
- Razaifar, Afsar (2017). "The Sociological Model for National Identity in Iran (With an Emphasis on the Relationship between National Identity and its Aspects)". Quarterly Journal of National Studies. Year 2, Issue 5, Autumn, 101-122.
- Saboktakin-rizi, Ghorbanali; Sadidpour, Samaneh Sadat (2019). "A Study on Iranian Cultural Identity and Its transformations from the Perspective of the Scholars and People, in the Past Half Century". Iranian Social Issues, Year 10, Issue 1, Spring and Summer, 101-123.
- Salimi, Hossein (2007). "A Constructivist Study on National Identity in Iran". National Studies Quarterly, Volume 31, Year 8, Issue 3, 31-53.
- Shajari, Reza (2013). "investigation of the role of historical consciousness in the revival of iranian identity (during the first two centuries ah)". Journal of Historical Research in Iran and Islam, No. 12, Spring and Summer, 89-106.
- Sharafi, Mohammad Reza (2006). "Cultural crisis identity in iran and its effects". Journal of Psychology and Educational Sciences, Specializing in Philosophy of Education, Year 36F, No. 3 and 4, 45-60.
- Tabatabai, Abbas; Zarei, Bahador; Kamran Dastjerdi, Hassan; Ahmadi, Seyyed Abbas (2014). "Investigating the process of formation of national identity in Iran, from the perspective of territorialism". Quarterly Journal of Geography, Volume 20, No. 72, 19-36.
- Zariri, Reza (2005). "Modernism and Iranian Identity in the Pahlavi Era". Zamaneh, No. 40.

Representation of Iranians' National Identity in National Anthems

Extended Abstract

Introduction: This study examines Iran's national anthems, which concisely and coherently express the collective will of a nation, to determine whether these anthems reflect a singular, unified identity or represent multiple identities.

Method: Six Iranian national anthems were selected for discourse analysis: the wordless anthem from the late Qajar era, the Pahlavi-era anthem (covering both Reza Shah and Mohammad Reza Shah's reigns), two unofficial patriotic anthems ("*Nameh Javid-e Vatan*" and "*Ey Iran*"), composed by artists devoted to their homeland and occasionally used temporarily as official anthems, and two post-Islamic Revolution (1979) national anthems.

Findings: Before the modern era, identity had a transcendental nature with a hierarchical, pyramid-like structure, where the lifeworld of its subjects was shaped by the metaphysical struggle between good and evil. In transcendental identity, place was mythologized—as seen in the *Shahnameh*, where Iran's borders were defined by the arrow shot by Arash beyond the Jeyhun River. In traditional identity discourse, the pyramid's base consisted of subjects (*ra'iyat*), while the apex was occupied by the king (the "Shadow of God"). This study identifies four types of modern Iranian identity in national anthems:

Threshold Identity (Pre-Identity or Zero Identity)
The Qajar-era anthem lacks lyrics and was composed by a European artist in 1873 (1252 SH). This indicates the absence of internal identity-forming capacities at the time. The anthem functions as a pretext, containing a proto-identity that could evolve into a marked identity in the following periods. Hence, it can be termed "threshold identity," "zero identity," or "pre-identity."

Monarchical Identity: The Pahlavi-era anthem (composed in 1933 under Reza Shah's order) places the king—depicted in a godlike, transcendental manner (evident in the term "*Shah-parasti*"—king-worship)—at the top of the identity hierarchy. Iran's relationship with the world is passive and based on supplication: "*We seek nothing from the world but the right (haq).*" Here, *haq* (justice/right) refers to the right to rule, and Iran is presented as a "realm" (molk)—a space where monarchy prevails. This reflects the international challenges to Iranian sovereignty at the time.

Patriotic Identity: The patriotic anthems introduce a pluralistic approach to national identity: "*All with one name and sign.*" The homeland emerges as the central textual element, with Iran being depicted as a place for living, where people thrive in joy and prosperity.

Value-Based/Revolutionary Identity: The first official anthem of the Islamic Republic (1979) adopts a distinctly Islamic ideological approach, shifting focus from the "king" (dominant in the Pahlavi anthem) to "us" (the people).

The second post-revolution anthem (1992) portrays Iran as an outward-facing revolutionary base. The discourse takes an active stance, interpreting *haq* not as the "right to rule" but as "truth" (*haqiqat*)—a message from the East (*Khavaran*) to the West (exporting the revolution). This message is "shouted" at the world, making it inherently confrontational.

Conclusion: The study reveals that the evolution of national identity discourse in modern Iran began with a threshold identity and expanded into three distinct discourses: monarchical, patriotic, and revolutionary/value-based. Each national identity discourse centers on a core element that defines its articulation (see Table 1).

Table 1: Core elements of Iranian national identity in national anthems

National Identity Discourse	Core Element
Pre-Identity	–
Monarchical	"King"
Patriotic	"Homeland"
Revolutionary 1	"Us" (the people)
Revolutionary 2	"Truth"

Keywords: Iran, identity, national identity, modern era, national anthem, discourse.

Thematic Analysis of Identity in the Play *Mazar-e-Sharif*, from a Cultural History Perspective

Zahra Hayati¹, Reyhaneh Ghandi²

Abstract

Cultural history is an interdisciplinary discourse that proposes the cultural reading of artistic and literary texts to understand history. Based on this approach, literary texts can provide data on people's lived experiences and social transformations. The research question addressed in the present study is: *How can a thematic analysis of dramatic texts represent the concept of "identity" within the framework of cultural history?* The aim of this study is to examine the play *Mazar-e-Sharif* by Mohammad Aref, and explores the confrontation between "human beings" and "war" in Afghanistan from a cultural and humanistic perspective. The method used is thematic analysis (thematic criticism) using Braun and Clarke's model. Data were extracted and coded from dialogues, actions, and narrative symbols. The findings indicate that the central theme of the play is *the loss of identity* in the context of war, betrayal, migration, and cultural alienation. These themes are embodied in characters such as Molla Mohammad and Shokouh. The research concludes

-
1. Associate Professor, Department of Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. (Corresponding Author). hayati.zahra@gmail.com
 2. Ph.D. Graduate, Department of Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. reyhaneh_ghandi@yahoo.com

Received: Dec 29, 2024 - Accepted: June 2, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

that *Mazar-e-Sharif* can serve as a dramatic text in the cultural historiography of Afghanistan and Iran, and a comparison with works by other Afghan writers can lead to a more precise analysis of identity transformations.

Keywords: *Mazar-e-Sharif*, thematic analysis, cultural history, identity, Mohammad Aref.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال شانزدهم، شماره‌ی شصت و دوم، زمستان ۱۴۰۳، صص ۱۲۹-۹۷

تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه‌ی مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی

زهرا حیاتی^۱، ریحانه قندی^۲

چکیده

تاریخ فرهنگی گفتمانی میان‌رشته‌ای است که برای فهم تاریخ، خوانش فرهنگی متون هنری و ادبی را پیشنهاد می‌دهد؛ بر اساس این رویکرد متون ادبی می‌توانند داده‌هایی از تجربه‌ی زیسته‌ی مردم و تحولات اجتماعی را ارائه دهند. مسئله‌ی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان از رهگذر تحلیل مضمونی متون نمایشی، به بازنمایی مفهوم «هویت» در بستر تاریخ فرهنگی پرداخت؟ هدف این پژوهش بررسی نمایشنامه‌ی مزارشریف نوشته‌ی محمد عارف است؛ اثری که در آن تقابل میان «انسان» و «جنگ» در افغانستان، از منظری فرهنگی و انسانی واکاوی شده است. روش تحقیق، تحلیل مضمون (نقد تماتیک) با الگوی براون و کلارک است. داده‌ها از دل گفت‌وگوها، کنش‌ها و نمادهای روایی استخراج و کدگذاری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مضمون محوری نمایشنامه «گم‌گشتگی هویت» در بستر جنگ، خیانت، مهاجرت و بیگانگی فرهنگی است. این مضامین در قالب شخصیت‌هایی چون ملامحمد و شکوه به تصویر کشیده شده‌اند. دریافت‌های پژوهش نشان می‌دهد نمایشنامه‌ی مزارشریف می‌تواند به‌عنوان متنی نمایشی، در تاریخ‌نگاری فرهنگی

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. (نویسنده‌ی مسئول).

hayati.zahra@gmail.com

۳. دانش‌آموخته‌ی دکترای گروه زبان و ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. reyhaneh_ghandi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۹ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۳/۱۲



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

افغانستان و ایران مورد استفاده قرار گیرد و مقایسه آن با آثار نویسندگان افغان می‌تواند به واکاوی دقیق‌تری از تحولات هویتی منجر شود.

واژه‌های کلیدی: مزارشریف، تحلیل مضمونی، تاریخ فرهنگی، هویت، محمد عارف.

۱. مقدمه و بیان مسئله

مسئله پژوهش حاضر این است که چگونه می‌توان از رهگذر تحلیل مضمونی متون نمایشی به بازنمایی مفهوم «هویت» در بستر تاریخ فرهنگی پرداخت؟ نمایشنامه به‌عنوان متنی هنری می‌تواند در فهم سازوکارهای فرهنگی-اجتماعی مؤثر باشد؛ به‌ویژه وقتی مسئله «هویت» در مرکز آن قرار گیرد. هویت، مفهومی است که در اثر جنگ، مهاجرت، بیگانگی و خیانت دچار بحران می‌شود و متون نمایشی می‌توانند این بحران را بازتاب دهند و مخاطب را با وجوه پنهان آن روبه‌رو سازند. این پژوهش بر دو بنیاد نظری استوار است: رویکرد تاریخ فرهنگی و روش تحلیلی نقد مضمون.

۲. ادبیات نظری: تاریخ فرهنگی و نقد مضمونی

۲-۱. تاریخ فرهنگی

تاریخ فرهنگی رویکردی بین‌رشته‌ای است که از دهه ۱۹۷۰ به بعد گسترش یافت و تاریخ را با فرهنگ از نو پیوند داد. این رویکرد نتیجه یک چرخش نظری بود که نقش تعیین‌کننده قدرت‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی را در تاریخ به حاشیه راند و به جای آن فرهنگ را بر صدر نشانید که قدرتی پنهان، اما نیرومند است. به نظر پیتر برک در کتاب «تاریخ فرهنگی چیست» (۱۳۹۰)، با نزدیک‌شدن مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی به یکدیگر دانشی شکل گرفت که تلاش می‌کرد خود را از سیطره دیدگاه‌های تاریخ سنتی و تمرکز بر فرهنگ نخبگان بیرون کشد و با گشت‌وگذار در میراث فرهنگی به متونی توجه کند که خواسته یا ناخواسته افکار، احساسات و تجارب مردم عادی را نیز ثبت و ضبط می‌کنند؛ بنابراین یکی از تکیه‌گاه‌های تاریخ فرهنگی، آثار هنری و ادبی است و خوانش این متون هم با روش‌های سنتی مطالعات ادبی هم با رویکردهای جدید نقد ادبی، به دو نوع معرفت می‌انجامد: فهم معانی بازنمایی‌شده و

برساخت معنا با نگاه انتقادی.

نکته قابل توجه اینکه، عنوان بخش پنجم کتاب تاریخ فرهنگی چیست، «از بازنمایی به برساخت» است و جان کلام این است که ما می‌توانیم به جای تاریخ بازنمایی شده به مشاهداتی تکیه کنیم که حقیقت را از خلال داده‌های متون دوباره می‌سازند. فهم متون ادبی و هنری از طریق برساخت دوباره معنا بر اساس شواهد متنی و استخراج داده‌های تاریخی از آن، ما را به این پرسش می‌رساند که چگونه می‌توان میان تاریخ فرهنگی و نقد ادبی پیوند برقرار کرد؟ این مسئله از آنجا نیرو می‌گیرد که تاریخ فرهنگی هم نظریه‌محور است هم بین‌رشته‌ای است؛ از یک سو «... مورخان فرهنگی، توجه خاصی به نظریه‌های مطرح‌شده در حوزه‌های مربوط به فرهنگ دارند، یعنی مورخان فرهنگی جدید، همواره بر پایه یک نظریه فلسفی، ادبی، اجتماعی، فرهنگی یا ترکیبی از آن‌ها پژوهش می‌کنند» (سعیدی، ۱۴۰۰: ۲۰۳).

از سوی دیگر، از نظر معرفت‌شناختی، شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی این دانش را بین‌رشته‌ای بودن آن دانست. تاریخ فرهنگی، رویکردی میان‌رشته‌ای دارد. به تعبیر برک (۲۰۱۴) تاریخ فرهنگی ملک انحصاری مورخان نیست. بدین معنا، برک به سنت‌های فکری کشورها اشاره می‌کند؛ برای مثال در آمریکا تاریخ فلسفه یا تاریخ ایده‌ها، نوعی تاریخ فرهنگی است. در فرانسه، تاریخ فرهنگ با تفکرات ساختارگرایی پیوند خورده است. (برک، ۱۴۰۰: ۴۵)

این ویژگی‌ها پیوند این تاریخ فرهنگی را با نقد ادبی و متن‌پژوهی بر اساس نظریه استوارتر می‌کند و افزون بر این «در تاریخ فرهنگی خود فرهنگ موضوع مطالعه نیست، بلکه پدیده‌های مادی و معنوی با خوانشی فرهنگی به موضوع مطالعه تبدیل می‌شوند؛ یعنی نوع رفتارها، ذهنیت‌ها، احساسات و باورهای انسان‌ها درباره آنها روایت می‌شود. این پدیده‌ها و نوع رفتار و باور و گفتار ما درباره آنها ممکن است برخی از عناصر فرهنگی یا فرهنگ ما را شکل دهند.» (ملائی توانی، ۱۴۰۲: ۵۳)

نظریه‌پردازان اجتماعی نیز به تحلیل فرهنگی توجه می‌دهند که دستاورد چرخش فرهنگ در علوم انسانی است و به این باور تکیه دارد که تمام حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی امری «فرهنگی» بشمار می‌آیند؛ زیرا در درون خود منظومه‌های دلالت و معنا دارند و بنا به ماهیت دلالت‌مند خود، گفتمان‌های انتقادی را

ایجاد می‌کند و به انتقال معنا می‌پردازند. (فاضلی، ۱۴۰۰: ۲۷).

بر پایه تعریف‌های پیش‌گفته، به کمک روش مطالعاتی تحلیل مضمون یا نقد تماتیک می‌توان از دل متون ادبی و نمایشی، داده‌هایی برای تاریخ‌نگاران و پژوهشگران فراهم آورد که افق ذهنی عوام و خواص جامعه را نشان می‌دهد و با رویکرد تاریخ فرهنگی هم‌سو است.

۲-۲. تحلیل مضمونی

تحلیل مضمونی Thematic Analysis یا نقد تماتیک، روشی برای تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی است که از سوی براون و کلارک در پژوهش‌های روان‌شناختی مطرح شده و به جهت سرشت کاربردی آن در حوزه‌های مطالعاتی دیگر همچون متن‌پژوهی نیز به‌کار گرفته شده است (Braun & Clarke, 2006). با این روش می‌توان به پرسش‌هایی پاسخ داد که به یک دیدگاه یا دیدگاه‌هایی خاص از متن ناظر است و تحلیل‌گر می‌تواند هر مضمونی را که با دیدگاه مورد پرسش تحقیق در ارتباط است، به‌عنوان داده استخراج کند و از آن‌ها برای تفسیر متن بهره برد.

پژوهشگر می‌تواند با یک پرسش کلان در پی یافتن مضامین اصلی متن باشد که در این صورت با رویکرد استقرایی، داده‌های متنی را برای یافتن مضامین غالب و برجسته گردآوری می‌کند. نیز می‌تواند بر اساس مطالعات اولیه خود، پرسش‌های خردتری را به‌عنوان الگوی استخراج داده‌ها مطرح کند که در این صورت، با رویکرد قیاسی داده‌هایی استخراج می‌کند که با برخی مضامین از پیش تعیین‌شده سنخیت دارند.

در این پژوهش، پرسش از معنای هویت در گستره تاریخ فرهنگی ایران و افغانستان، رویکرد قیاسی است و برای رسیدن به مضامین برجسته این عنوان از روش نقد مضمونی بهره گرفته شده است.

روش تحلیل مضمونی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، علوم پزشکی، روان‌شناسی، مدیریت، علوم دینی و به‌ویژه، متن‌پژوهی به‌کار گرفته می‌شود، اما این روش در صورتی به نتیجه می‌رسد که تنها به یک روش تحلیل داده محدود نباشد و با سایر روش‌های پژوهش که با حوزه دانشی و مطالعه موردی تناسب دارد، ترکیب شود

تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۰۳

و پیوند برقرار کند (نک. شیخزاده و بنی‌اسد، ۱۳۹۹: مقدمه).

فرایندی که براون و کلارک برای تحلیل مضمون در نظر گرفته‌اند شش مرحله دارد:

- ۱- الگوهای معنادار استخراج می‌شوند (گردآوری اطلاعات)؛ ۲- داده‌ها کدگذاری می‌شوند (ایجاد کدهای اولیه)؛ ۳- کدها با عنوان دسته‌بندی می‌شوند (دسته‌بندی کدها)؛ ۴- داده‌های کدگذاری شده بازبینی می‌شوند تا مضامین فرعی را شکل دهند (بازبینی و صورت‌دهی به مضامین فرعی)؛ ۵- مضامین فرعی دوباره دسته‌بندی و عنوان‌گذاری می‌شوند تا از دل آن‌ها مضامین اصلی استخراج شود (تعریف مضامین اصلی و نام‌دهی به آن‌ها)؛ ۶- مضامین اصلی و فرعی استخراج، تشریح و تبیین می‌شوند (تحلیل مضامین و نگارش تفسیری آن‌ها).

«فرایندهای مضمون‌یابی در نقد ادبی»، عنوان مقاله علیرضا محمدی کله‌سر (۱۴۰۰) است که برای کشف و فهم مضمون یا مضامین نهفته در متون ادبی به دو فرایند مستقیم و غیر مستقیم توجه می‌دهد. فرایند مستقیم استخراج مضمون یا مضامین به این معناست که «منتقد از روی نشانه‌های آشکار متن به مضمونی رایج دست می‌یابد. «مستقیم بودن» این فرایند از آن‌روست که منتقد به نشانه‌های زبانی و محتوایی متن اعتماد می‌کند و همان نشانه‌ها و دلالت‌ها را برای مضمون‌یابی کافی می‌داند.» (همان، ۲۱۰) و دو نمونه پرکاربرد مضمون‌یابی مستقیم که در این پژوهش به کار گرفته شده عبارت است از: تکیه بر گفته‌های متن و تکیه بر قراردادهای ادبی آشنا مانند شخصیت‌پردازی، نمادپردازی، مکتب و ژانر ادبی. در فرایند مستقیم منتقد به آسانی شواهد متنی را استخراج، عنوان‌گذاری و دسته‌بندی می‌کند؛ زیرا مضامین، عینی‌اند.

۳. پرسش‌های پژوهش

هدف از نگارش این مقاله، پاسخ به این پرسش‌های اصلی است:

- نمایشنامه مزارشریف چگونه از منظر تاریخ فرهنگی، مضامین هویتی را بازنمایی می‌کند؟
- چگونه می‌توان از این اثر به‌عنوان منبعی برای تحلیل تحولات هویتی در افغانستان بهره برد؟

۴. معرفی مزارشریف نوشته محمد عارف

محمد عارف، دانشیار حوزه انسان‌شناسی هنر و نویسنده متون نمایشی خلاقه، از جمله

نمایشنامه‌های شب واقعه (۱۳۷۹)، شور شیرین، جریره و خاک خنده‌ریز (۱۳۸۲)؛ نیز آثار پژوهشی چون کمیجان، سرزمین شگفت‌انگیز تات‌ها و مادها (۱۳۹۳)، کتاب حبیب، انسان‌شناسی دفاع مقدس (۱۳۷۹)، درخت گیان، آیین‌های نمایشی بومی قوم ارمن در ارمنستان (۱۳۹۹) است؛ چنانکه از عنوان کتاب‌ها برمی‌آید حوزه‌های اسطوره، ایران باستان، فرهنگ عامه، انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، مذهب و دفاع مقدس مورد توجه نویسنده است.

مزارشریف بیستمین متن نمایشی محمد عارف (۱۴۰۰) است که نویسنده در مقدمه و ناشر در نوشته‌ی پشت جلد بر پیوند کتاب با انسان‌شناسی هنر و درون‌مایه‌ی رویارویی انسان با عشق و جنگ تأکید دارند.

مزارشریف داستان ملامحمد افغان است که پس از هفت سال از جنگ بازمی‌گردد و در قبرستانی با معشوقه‌ی پیشین خود، شکوه، روبه‌رو می‌شود. شکوه به گمان اینکه ملامحمد در جنگ کشته شده، با رقیب او، جلال پنجشیری، ازدواج کرده که میهن‌فروش است. زمانی که شکوه قبری را به ملامحمد نشان می‌دهد که هفت سال زائر آن بوده است، جلال از راه می‌رسد و شکوه را با خود می‌برد.

این نمایشنامه نگاه پرسش‌گرانه‌ای به جنگ دارد و رویکرد آشکار آن، واکاوی مسئله «انسان» در برابر «جنگ» است. نویسنده با عنوان‌گذاری خود «انسان‌شناسی جنگ در قلمرو ادبیات دراماتیک»، چرایی جنگ‌افروزی را مضمون اصلی نمایشنامه می‌داند و در پایان می‌گوید درام می‌تواند با ایجاد دادگاهی دراماتیک در برابر جنگ، نقش خود را در گسترش صلح در جهان ایفا کند (عارف، ۱۴۰۰: ۸-۱۰)، اما در کنار رویکرد آشکار نویسنده و مضامینی که به احساسات ناب انسانی توجه می‌دهند و مخاطب را به هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های اصلی، ملامحمد و شکوه، فرا می‌خوانند، دلالت‌های خردتری در انتخاب شخصیت‌ها، شیوه شخصیت‌پردازی، انتخاب مکان و جغرافیای داستان، انتخاب زمان تاریخی روایت، نمادهای داستان و سایر شگردها نهفته است که بیشتر، مسئله هویت از دست‌رفته مردم افغان را نشان می‌دهد و می‌تواند در نگارش تاریخ فرهنگی ایران و افغانستان به کار تاریخ‌نگاران آید.

۵. تحلیل مضمونی «هویت افغانستان و ایران» در مزارشریف

۵-۱. مضمون‌یابی مفهوم هویت در مزارشریف با فرایند غیر مستقیم (محتوای داستان)

۱-۱-۵. طرح

هر روایت داستانی را می‌توان در سه گزاره خلاصه کرد. در ساختار سه‌گانه روایت نمایشنامه، گزاره نخست به ما می‌گوید شخصیت اصلی داستان چه مسئله‌ای دارد؛ گزاره دوم نشان می‌دهد شخصیت برای حل مسئله خود با چه موانعی دچار کشمکش می‌شود و چگونه عمل می‌کند؛ و گزاره سوم نتیجه کنش‌های شخصیت و پایان داستان است (اگری، ۱۳۸۵: ۲۹). سه حادثه اصلی داستان می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد: «داستان، عنصر مشترک همه انواع آثار خلاقه است. در آثار یونان باستان (تراژدی، حماسه) نمایشنامه، فیلمنامه، شعر روایتی (منظومه)، قصه، رمانس، ناولت، داستان کوتاه و هنر نوع اثر خلاقه دیگر وجود دارد و شامل رشته حادثه‌هایی است که بر حسب توالی زمان آمده است. این رشته‌حادثه‌ها نباید از سه حادثه کمتر باشد، اما تعدد آن‌ها می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد.» (میرصادقی، ۱۴۰۰: ۱۰۶).

خط اصلی داستان مزارشریف در این سه گزاره خلاصه می‌شود:

- ملامحمد افغان پس از هفت سال از جنگ بازمی‌گردد و با معشوقه پیشین خود، شکوه، مواجه می‌شود؛

- شکوه به گمان اینکه ملامحمد مرده، با رقیب او، جلال پنجشیری، ازدواج کرده که خائن است؛

- وقتی شکوه قبری را به ملامحمد نشان می‌دهد که هفت سال زائر آن بوده است، جلال از راه می‌رسد و شکوه را با خود می‌برد.

در وهله نخست، نگاه انتقادی و انسان‌شناسانه به جنگ، مضمون اصلی داستان قلمداد می‌شود، اما داده‌هایی که معنا را پنهان و واکاوی معنا را دشوار می‌کند، در بخش وسیع داستان جای دارد و شامل رویدادهای اصلی و فرعی است که محتوای داستان را شکل می‌دهد.

۱-۲-۵. رویدادهای اصلی و فرعی

تعامل فرهنگی ایران و افغانستان در شکل و صورت کلی آن خود را در اقتباس نویسنده از بنام‌ترین منظومه عاشقانه فارسی، یعنی خسرو و شیرین، سروده حکیم الیاس‌الدین یوسف

نظامی گنجوی نشان می‌دهد. شکوه یادآور شیرین است؛ شیرنگ برگرفته از اسب شیرین، شب‌دیز است و درخت انار سوخته تداعی‌کننده درخت اناری است که از دسته تیشه فرهاد رویید. این اقتباس، در سرشت خود بر پیوند هویت ایران و افغان دلالت می‌کند.

در گام بعد، استخوان‌بندی متن و رویدادهای اصلی روایت، دلالت‌های تاریخی و فرهنگی خود را نشان می‌دهند. رویدادهای اصلی ماجراهایی هستند که اگر از داستان حذف شوند، روایت مخدوش می‌شود و هدف نویسنده محقق نمی‌شود. اگر هر یک از رویدادهای زیر را پاک کنیم، روایت *مزارشریف* ناقص است:

- ملامحمد که بعد از هفت سال از جنگ بازگشته است، ناگهان با معشوقه پیشین خود شکوه در قبرستان رویه‌رو می‌شود.

- شکوه که گمان می‌کرد ملامحمد هفت سال پیش کشته شده با جلال پنجشیری ازدواج کرده است.

- شکوه همیشه به زیارت قبری رفته که نام ملامحمد بر آن نوشته شده است و حالا قبر را نشان او می‌دهد.

- در گفت‌وگوهای شکوه و ملامحمد این راز آشکار می‌شود که پدر شکوه و جلال پنجشیری خائن به وطن بوده‌اند و پس از اینکه ملامحمد به جنگ رفته، جلال، شکوه را از آن خود کرده است.

- ملامحمد از شکوه می‌خواهد همراه او به ایران برود تا در آرامش زندگی کنند.
- در میانه دیدار شکوه و ملامحمد، جلال پنجشیری وارد قبرستان می‌شود و شکوه را با خود می‌برد.

در رویدادهای اصلی روایت، مردی که برای وطن خود، افغانستان جنگیده، در برابر مردی که خائن وطن بوده است، شکست خورده و زن را که ناموس - وطن است، از دست داده است. آخرین تلاشی که بی‌فرجام می‌ماند این است که مرد و زن افغان، هویت ازدست‌رفته را در جغرافیای دیگری حفظ کنند که به مؤلفه هویتی آن‌ها نزدیک است. زن و زندگی که مراعات‌الظئیری دیرینه‌اند در ایران جست‌وجو می‌شود و افغانستان که نماینده جنگ است، رؤیای ایران را در سر می‌پروراند که نماینده صلح و آرامش است و این مضمونی است که

به کار تاریخ‌نگاران تاریخ فرهنگی خواهد آمد.

در هر روایت رویدادهای خردتری هستند که فرعی به‌شمار می‌روند، اما ماجراهای اصلی را پررنگ و برجسته می‌کنند. در تحلیل مضمونی یا نقد تماتیک، واکاوی دلالت رویدادهای فرعی، یکی از روش‌های یافتن مضامین نهفته در روایت به شکل غیر مستقیم است.

رویدادهای فرعی مزارشریف در گزاره‌های زیر خلاصه شده است:

- ملامحمد معشوقه پیشین خود، شکوه را در قبرستان ملاقات می‌کند.

- شکوه که به سمت قبری در حرکت است، وانمود می‌کند ملامحمد را نمی‌شناسد.

- با تلاش‌های ملامحمد شکوه به گفت‌وگو تن می‌دهد.

- شکوه تلاش می‌کند چهره‌اش را در روبنده پنهان کند و ناشناس بماند.

- ملامحمد با اشاره به خاطرات و حرف‌های مشترکش با شکوه، یادآوری می‌کند که نام او بر شکوه گذاشته شده بوده است.

- شکوه می‌گوید ملامحمد هفت سال پیش او را تنها گذاشته، به جنگ رفته و کشته شده است.

- ملامحمد عشق شکوه و عشق وطن را یکی می‌داند و می‌گوید به خاطر شکوه به جنگ رفته، در حالی که پدر او و رقیب عشقی‌اش، جلال پنجشیری، خائن به وطن بوده‌اند.

- شکوه پس از اینکه به تماسی تلفنی پاسخ می‌دهد از انفجاری حرف می‌زند که تا لحظات بعد رخ می‌دهد و تلاش می‌کند ملامحمد را از قبرستان دور کند.

- کسی که پشت خط است، جلال پنجشیری است و شکوه تلاش می‌کند او را از آمدن به قبرستان منصرف کند.

- ملامحمد به سبب تماس‌های تلفنی شکوه، به هم‌دست بودن او با دشمن شک می‌کند.

- شکوه بر سر قبری ایستاده و قاب عکسی را تماشا می‌کند که تصویر ملامحمد است.

- شکوه تصویر ملامحمد را در قاب عکس به او نشان می‌دهد، اما ملامحمد می‌گوید که صاحب عکس را نمی‌شناسد.

- شکوه می‌گوید میان او و صاحب عکس، عشق دو سویه برقرار بوده است و ملامحمد با کنجکاوای درباره آن مرد می‌پرسد.

- شکوه به اصرار ملامحمد روبنده از صورت خود برمی‌دارد و در حالی که صداهاى سنگین تیشه مدام شنیده می‌شود، ملامحمد با سرفه‌هاى زیاد بر قبر می‌افتد.
- صدای تیشه قطع می‌شود و نوازندهٔ دوره‌گردی که در قبرستان است، ترانهٔ «سرزمین من» را می‌خواند.
- شکوه که نگران رسیدن جلال است، سعی می‌کند ملامحمد را از قبرستان دور کند و به محل قرار همیشگی‌شان، هریرود مزارشریف بفرستد، اما ملامحمد نمی‌پذیرد.
- ملامحمد از شکوه می‌خواهد با هم به ایران بروند چون سرزمینی امن است و فرهنگ و آیین آن‌ها با ایران یکی است.
- ملامحمد از جلال پنجشیری به‌عنوان رقیبی یاد می‌کند که در عشق بر او پیروز شده است، اما شکوه وانمود می‌کند که تنها عاشق ملامحمد بوده است.
- ملامحمد با اشاره به درخت انار سوخته از تنهایی خودش صحبت می‌کند و شکوه می‌گوید او بوده است که درخت انار را بر سر قبر ملامحمد کاشته است.
- در حالی که ملامحمد با شاخه گلی سرخ به سوی شکوه حرکت می‌کند، مردی با دسته‌گل پلاستیکی به شکوه نزدیک می‌شود، که جلال پنجشیری است.
- جلال شکوه را با خود می‌برد و ملامحمد که تنها مانده است، بر جنگ نفرین می‌کند و خود را کشته می‌داند.
- در ادبیات نظری پژوهش گفته شد در تحلیل مضمونی، اطلاعات متنی بر اساس رویکرد پژوهش گردآوری و کدگذاری می‌شوند؛ سپس کدها ذیل مضامین اصلی و فرعی دسته‌بندی و نام‌دهی می‌شوند تا امکان تفسیر و تحلیل درون‌مایهٔ متن و مضامین تکرار شونده و برجسته فراهم شود.
- اکنون می‌توان رویدادهای استخراج‌شده را با توجه به مضمون هویت، کدگذاری و عنوان‌گذاری کرد. به نظر می‌رسد همهٔ تلاش‌های شخصیت اصلی برای به‌دست‌آوردن دوبارهٔ شکوه، بازیابی هویت گذشتهٔ خود است که به سبب جنگ و مسائل پیرامونی آن، در دو سطح فردی و جمعی دچار بحران و آسیب شده است. ملامحمد برای حفظ هویت ملی به جنگ رفته تا هویت فردی خود را نیز در سایهٔ آن نگه دارد و نیرو بخشد، اما از یک‌سو میان او و

تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۰۹

برخی مؤلفه‌های هویتی همچون خانواده که در کانون آن زن قرار دارد، فاصله افتاده و از سوی دیگر، او «خود»، اگر چه ناخواسته، میدان را برای «دیگری» خالی کرده و تهدید دیگری، جدی شده و در نهایت «هویت زنده و راستین» جای خود را به «هویت مرده و دروغین» داده است. رویدادهای اصلی و فرعی مزارشریف را می‌توان در عنوان‌های زیر دسته‌بندی و عنوان‌گذاری کرد:

۱. رویارویی هویت آسیب‌دیده با گذشته خود و تلاش برای بازیابی هویت فردی و جمعی (ملی): ملامحمد در قبرستان با زنی مواجه می‌شود که در گذشته او بوده و قرار بوده است که او هویت فردی خود را در پی ازدواج با این زن نیرو بخشد. ملامحمد بارها از شکوه درخواست می‌کند که او را بپذیرد تا گذشته آسیب‌دیده را ترمیم کنند و یادآور می‌شود که شکوه و وطن برای او ارزش همسانی داشته‌اند و او نبرد کرده تا هویت فردی خود را در پرتو هویت جمعی (ملی) حفظ کند.

۲. کشمکش میان «جلب و جذب» و «طرد و دفع» از سوی بازمانده‌های هویت: شکوه گاه به خواسته ملامحمد نزدیک می‌شود و برای مثال با او گفت‌وگو می‌کند یا روئنده از چهره برمی‌دارد، و گاه با نگاه به واقعیت‌های پیش‌رو از ملامحمد دوری می‌کند؛ چنانکه به یاد می‌آورد پیش‌تر به گمان اینکه ملامحمد در جنگ کشته شده، با جلال پنجشیری ازدواج کرده است.

۳. تلاش برای حفظ و تقویت هویت خود با تغییر مؤلفه جغرافیایی هویت و تمسک به مؤلفه‌های زبان و دین: ملامحمد چند بار از شکوه می‌خواهد برای بازیابی هویت‌شان به ایران بروند که زبان و دین مشترکی با افغانستان دارد و به سبب صلح و آرامشی که آنجا حاکم است، زندگی را از سر گیرند.

۴. تهدید هویت «خود» از سوی «دیگری»: شکوه به ملامحمد می‌گوید با جلال پنجشیری ازدواج کرده است؛ هم‌او که به یقین ملامحمد خائن است و حالا، هم شکوه هم وطن را تصاحب کرده است. اکنون نیز به نظر می‌رسد جلال با قصد انفجار یا آگاهی از آن راهی قبرستان است.

۵. شکست در برابر «دیگری» و ازدست‌دادن هویت «خود»: تلاش‌های ملامحمد نافرجام است. رقیب که در عشق بر او چیره شده است، شکوه را با خود می‌برد و به نظر می‌رسد دسته گل

پلاستیکی جلال در تقابل با شاخه گل طبیعی ملامحمد نشانه انفجار و مرگ است.

۲-۵. مضمون‌یابی مفهوم هویت در مزار شریف با فرایند مستقیم (شیوه بیان)

هر روایت داستانی و نمایشی دستاورد شگردهای روایی است که معنا و زیبایی‌شناسی متن را می‌سازد و می‌پروراند. یکی از شگردهای روایی و یکی از روش‌های چگونگی روایت‌القای دیدگاه‌های مورد نظر نویسنده از طریق گفتار شخصیت‌ها و نمادهای روایت است که معمولاً مضامین آن آشکار است.

۱-۲-۵. گفتار مستقیم شخصیت‌ها

در روایت مکتوب داستانی، نویسنده می‌تواند دیدگاه‌های مورد نظر خود را از زبان راوی یا شخصیت‌های داستان به طور صریح و آشکار بیان کند. در ادبیات نمایشی، شیوه غالب این است که راوی حضور ندارد یا نسبت به شخصیت‌ها حضوری کم‌رنگ دارد. در مزار شریف صدای راوی را نمی‌شنویم، اما شخصیت‌ها به وضوح دیدگاه‌های خود را نسبت به هویت بیان می‌کنند. این گفته‌ها یا احساسات و عواطف آن‌ها نسبت به آسیب‌ها و تهدیدهای هویت خود را نشان می‌دهد یا حاوی نوعی جملات است که از بایدها و نبایدها و شایسته‌ها و ناشایسته‌ها در این زمینه سخن می‌گویند؛ نمونه بروز این مضمون در گفتار شخصیت‌ها در ادامه ذکر می‌شود:

هنگامی که شکوه تلاش می‌کند چهره‌اش را در روینده پنهان کند و وانمود می‌کند ملامحمد را نمی‌شناسد، مرد افغان را غیور معرفی می‌کند و در برابر، محمد که همان مرد غیور افغان است، روح و اندیشه خود را تکه‌تکه شده توصیف می‌کند که به معنای بحران هویت فردی در ظل هویت جمعی است.

زن: یا غیرت مردان افغان را نمی‌شناسی. (منتظر پاسخ می‌ماند).

مرد: من سالم نیستم... مغزم ایچ آرامش ندارد. بارها تکه‌تکه شده‌ام. (عارف، ۱۴۰۰:

۱۸ و ۱۹)

لامحمد در واکنش به اینکه شکوه چهره‌اش را پنهان می‌کند، به ویژگی دیگری از مردم هرات اشاره می‌کند؛ و آن، اینکه از پنهان‌کاری بدشان می‌آید.

| تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۱۱

مرد: چی آست زدی بر صورت خودت دختر؟ مردم هرات بدشان می آید از پنهان کاری.
(همان، ۲۱)

ملا محمد می گوید دختران کوبانی دیگر به بشر و بشریت اعتماد ندارند. مضمون اصلی این گفت و گو نیز آسیب های هویتی فرد به تبع شرایط اجتماعی است.
مرد: زنان کوبانی، دختران کوبانی دیگر ایچ انسانی را قبول ندارند. ایچ. آن بیچاره ها بر بشریت دیگر اعتماد ندارند. بشر به آنان خیلی بدی کرده است. به کودکان جهان هم (همان، ۲۱)

ملا محمد می گوید: هویت در بمب، خون، جنگ، فقر، بیماری و دربه دری گم می شود؛ یعنی مضمون اصلی، گم گشتی هویت در پ ی جنگ است.
مرد: بعد از آن همه بمب... خون... جنگ... فقر... بیماری و دربه دری، آدم خود را هم گم می کند. شما هم خود را گم کرده اید. (همان، ۲۲ و ۲۳)

شکوه ملا محمد را فقیری جلوه می دهد که به پول نیاز دارد و دوبار از او می پرسد چه مبلغی نیاز دارد. اینجا ملا محمد به وضوح به تعبیر هویت گم شده اشاره می کند و می پرسد هویت گم شده افغان چه مبلغی می ارزد؟

مرد: مبلغ هویت چه مبلغی است؟ ما و هویت مان گم شده ایم. (همان، ۲۳)
زن که هنوز در مرحله انکار واقعیت رخ داده است به مؤلفه های آرمانی هویت افغان اشاره می کند که بیگانگی در آن راه ندارد، اما ملا محمد خود را نشان او می دهد که نمودی از هویت گم شده است.

زن: پیدا می کنید همدیگر را. (قاب عکسی را از بالای قبر برداشته، با پارچه ای که از کیف خود در آورده تمیز می کند).

مرد: ایچ یک نمی دانیم کجا آستیم.
زن: در افغانستان کسی گم نمی شود.

مرد: من (همان، ۲۳)

شکوه با تمسک به جملات نوعی، نامیرایی را در وجود ملا محمدی جست و جو می کند که در جنگ و برای وطن کشته شده است؛ یعنی شکل آرمانی هویت فردی در هویت جمعی

معنا می‌شود؛ حتی اگر آسیب دیده باشد.

زن: آدم‌های بزرگ تکه‌تکه هم بشوند، اما نمی‌میرند. (همان، ۲۳)

در برابر، ملامحمد آسیب‌های هویت جمعی را موجب آسیب‌پذیری هویت فردی می‌داند و می‌گوید گلوی بزرگان افغان زیر چکمه‌های بیگانه است.

مرد: چکمه‌های بیگانه بر گلوی بزرگان افغان بی‌داد می‌کند.

زن: ای داد و بی داد.

مرد: وجود بیگانه در کشور معنای بدی دارد.

زن: (با سکوت به قرار دادن قاب عکس بر بالای قبر می‌پردازد)

مرد: اُتراق هر بیگانه لکه ننگی است.

زن: ننگ بر جنگ‌افروزان! (همان، ۲۳)

پس از بگومگوی ملامحمد و شکوه درباره هویت آرمانی و هویت واقعی مردم افغان، ملامحمد دوباره سخن را به این نتیجه می‌رساند که هویت افغانستان گم شده است و شکوه سکوت می‌کند.

مرد: دیدی ما همه گم شده‌ایم؟

زن: (سکوت سنگین)

مرد: ما هرگز نمی‌توانیم هویت خودمان را پیدا کنیم تا زمانی که تفنگداران بیگانه در

افغانستان آستند. (همان، ۲۴)

شکوه معتقد است بیگانگان برای نجات مردم وارد میهن شده‌اند و دیر یا زود می‌روند، اما ملامحمد توضیح می‌دهد که چگونه بیگانگان و غارتگران با حیل‌های گوناگون وارد افغانستان شدند و تا ویرانی به‌بار نیاورند، نمی‌روند؛ بنابراین باز هم گفتار مستقیم شخصیت بر مسئله بحران هویت جمعی در جنگ تأکید دارد.

زن: چرا از ابتدا اجازه ورود دادید؟

مرد: ما اجازه ندادیم. (سکوت معنادار هر دو) یک عده‌شان ما را محتاج نان شب کردند.

یک عده دیگرشان به بهانه کمک به ما وارد میهن شدند.

زن: دیر یا زود از افغانستان می‌روند.

مرد: غارتگر به آسانی از جایی خارج نمی‌گردد. ویرانی به بار می‌آورد و می‌رود. شما بهتر از من می‌دانی. (همان، ۲۴)

پرسش و پاسخ درباره هویت از دست‌رفته افغانستان جدی‌تر می‌شود و پس از علت‌یابی بحران هویت و تأکید بر حضور بیگانگان غارتگر، احساس نگرانی از هویت گم‌شده در آینده دنبال می‌شود.

مرد: [...] اول هویت‌مان را گرفتند بعد خودمان. نمونه‌اش من و شما. (با اشاره‌ای غیر محسوس از پیرزن قبرکن تأیید می‌خواهد. پیرزن قبرکن با چشم‌هایش حرف مرد را تأیید می‌کند.) ما بی هویت شدیم.

زن: حرف شما مرا هم به فکر وامی‌دارد. به راستی هویت ما چی است؟ به بچه‌ها مان چه بگوئیم؟ (هر دو تأمل می‌کنند) در قندهار یک دفتر گمشدگان موجود است.

مرد: رفته‌ام.

زن: (با تأمل) بلخ

مرد: کوچه‌های بلخ هم گشته‌ام.

زن: در هرات می‌توانی هویت خود را پیدا کنی.

مرد: اینجا هم مرا نشناختند. اینجا هرات است دگر. وقتی شما مرا نمی‌شناسی. مردم هم نمی‌شناسند. (همان، ۲۵)

به تدریج بحران هویت اجتماعی که بعد دیگری از تعریف هویت فردی ذیل هویت جمعی است، خود را نشان می‌دهد. ملامحمد که آدمی فرهیخته و دانشگاهی است، برای بازیابی هویت خود به دانشگاه کابل هم رفته و کسی او را نشناخته است؛ زیرا جنگ جایی برای جولان هیچ‌یک از جنبه‌های هویت نمی‌گذارد.

زن: کابل

مرد: در دانشگاه کابل هم پرسه کردم.

زن: (به تمسخر.) کل سرزمین افغانستان.

مرد: گشته‌ام. (همان، ۲۵)

تنها دستاویز ملامحمد برای بازیابی هویت ازدست‌رفته، گذشته و عاطفهٔ انسانی اوست که البته از دیدگاه نمادپردازی، شکوه همان وطن است که اینک به غارت رفته است.

مرد: هویت من تو آستی. شکوه سرهنگ‌زاده. (همان، ۲۶)

دلیل دیگری که ملامحمد برای بحران هویت در افغانستان مطرح می‌کند، جدایی زمامداران از مردم و جنگ آن‌ها با مردم است که خود این جدایی به خاطر احساس بحران هویت زمامداران است. ملامحمد می‌گوید تنها راه نجات جهان، آشتی زمامداران با مردم است و وقتی شکوه با تعجب از زمامداران افغانستان می‌پرسد، ملامحمد می‌گوید آن‌ها نیز هنوز دنبال هویت خود می‌گردند. (همان، ۲۶ و ۲۷)

دوباره ملامحمد از تأثیر حضور بیگانگانی چون داعش، انگلیس، روس، عرب، ترک، امریکا و اروپا بر آشفتگی و گم‌گشتگی هویت افغان‌ها سخن می‌گوید.

مرد: هفت سال پیش به خاطر دفاع از افغانستان و عشقم شکوه، زدم به دره‌هایی که القاعده، داعش، انگلیس‌ها، روس‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، امریکایی‌ها، اروپایی‌ها از آن سر دنیا آمده‌ن اردو زده‌ن. (باند پای خود را می‌بندد). آخخ... می‌گن به خاطر دفاع از منافع ملی کشورمان آمده‌ایم. همه‌شان. ایچ کس از این‌ها پرسه نمی‌کنه منافع مردم شما در بدبختی مردم افغانستان آست؟ این افغانستان فلک‌زده چه دارد؟ (همان، ۲۷)

شکوه می‌گوید ملامحمد هفت سال پیش او را تنها گذاشته، به جنگ رفته و کشته شده است. ملامحمد عشق شکوه و عشق وطن را یکی می‌داند و می‌گوید به خاطر شکوه به جنگ رفته، در حالی که پدر و رقیب عشقی‌اش، جلال پنجشیری، به وطن خیانت کرده‌اند. اینجا ملامحمد به هویت اجتماعی خود اشاره می‌کند و می‌گوید او که یک شخصیت دانشگاهی بوده، بیشتر از بیگانگان از خودی‌های میهن‌فروش تیر خورده است و خیانت میهن‌فروشان را دلیل آشفتگی و بحران هویت افغانستان می‌داند. (همان، ۲۸-۲۹)

خیانت میهن‌فروشان به افغانستان نه در سطح مردم عادی که در میان زمامداران افغانستان جریان دارد؛ همان‌ها که باید کار اصلی‌شان پدری برای وطن (شکوه) باشد نه فروختن آن. زمامداران افغانستان، هم مهربانی و شکوه وطن را از بین برده‌اند، هم از دین و آیین که بخشی

| تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزار شریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۱۵

از هویت‌شان بود دور شده‌اند، هم خودشان در این گم‌گشتگی هویت جمعی گم‌شده‌اند.
مرد: سرگرد آصف. افسر بازنشسته ارتش افغانستان. مورد اطمینان امریکا. نگو نیست شکوه. نگو! او یک فردی وطن فروش است.

زن: خفه شو. پیدر من زامدار مملکت است.

مرد: زامداری که به مردمش دروغ می‌گوید! زامدار دروغگو تا هویت خودش را از بین نبرد، نمی‌تاند به مردم دروغ بگوید. شکوه. بدان!

زن: پیدرم آدم با نفوذی است. جنایتکار نیست. او یک سرهنگ ارتش است. (همان،

۲۹ و ۳۰)

[...]

مرد: پُرسه نمی‌کنی پیدرت کجاس. (سرفه‌های شدید و افتادن مرد از پله‌ها، زن را نگاه می‌

دارد.) سرهنگ‌زاده!

زن: کجاست؟

[...]

مرد: کسی که بر میهن خود پشت کند، اول بر دین خود پشت می‌کند. کسی که وطن‌دار نباشد، دین‌دار هم نیست. میهن حکم ناموس آدم دارد. (سکوت زن سنگین تر می‌شود. قبرکن زن به سمت مرد می‌رود که دیگر بس کند و قبرکن مرد به سمت زن می‌رود که او را آرام کند) کوبانی کجا... هرات کجا؟! (همان، ۳۲ و ۳۳)

نابودی فرهنگ در جنگ چیزی است که بر سر افغانستان آمده و ملامحمد می‌گوید نبرد قلم و تفنگ، نبرد نابرابری است.

مرد: اشغالگر با زبان تفنگ حرف می‌زند من با کتاب و قلم. در این بازی نابرابر من نابود می‌شوم اما بازنده نیستم. کسی که به زبان تفنگ با مردم حرف می‌زند از دست خدا هم دررفته. دیگر زبان خدا را نمی‌فهمد. (همان، ۳۸)

شکوه بر سر قبر ملامحمد ایستاده و به تصویر او نگاه می‌کند. او که هنوز زنده‌ماندن ملامحمد را انکار یا وانمود به انکار می‌کند، تصویر را نشان ملامحمد می‌دهد. شکوه می‌گوید میان او و صاحب عکس عشقی دوسویه برقرار بوده است؛ و ملامحمد با کنجکاوای درباره آن

مرد می‌پرسد. این‌جا شکوه با تمجید ملامحمد، حیرانی و سرگردانی مرد و زن افغان و افغانستان را به بی‌هویتی انسان و جهان ربط می‌دهد و صریح از «دوره بی‌هویتی انسانی» حرف می‌زند (همان، ۴۰-۴۱).

در حرف‌های ملامحمد و شکوه، جنگ‌افروزان جهان دلیل اصلی بحران هویت‌های جمعی و ملی هستند. شخصیت‌ها به جملات نوعی استناد می‌کنند، مانند اینکه «هر کس خشک‌تر است، زودتر می‌سوزد» (همان، ۴۶).

بخش دیگری از تاریخ افغانستان که در این متن نمایشی ثبت و ضبط شده، مسئله قاجاق اعضای بدن است که ملامحمد درباره آن حرف می‌زند و می‌توان گفت تأثیر بحران هویت را هم در گذشته هم در میان نسل‌های بعد مطرح می‌کند و در واقع از تاریخ بحران هویت در افغانستان سخن می‌گوید.

مرد: به مدارس ما بمب می‌اندازند. آمبولانس‌هایی هم خیلی زود بچه‌های بی‌پناه افغان را به هواپیما می‌رسانند. هواپیما هم بچه‌های بی‌نوا را می‌برند که بدن‌هاشان را تکه‌تکه کنند در شفاخانه‌های خود به بیماران خود پیوند بزنند (همان، ۴۹ و ۵۰).

گفت‌وگوی بعدی ملامحمد و شکوه به هم‌سوایی هویت ایران و افغانستان ناظر است. وقتی شکوه نگران رسیدن جلال است و تلاش می‌کند ملامحمد را از قبرستان دور کند و به محل قرار همیشه‌شان هریرود مزارشریف، بفرستد، ملامحمد نمی‌پذیرد و از شکوه می‌خواهد با هم به ایران بروند، چون ایران سرزمینی امن است و فرهنگ و آیین آن‌ها با ایران یکی است.

مرد: تو را می‌برم ایران

زن: ابداً

مرد: شکوه

زن: ایران در جنگ است.

مرد: اما برای ما امن است. ایران خانه‌ی اول ماست.

زن: بیست و هفت پایگاه نظامی اطراف ایران استند.

مرد: چقدر تو آماری دقیق داری.

زن: ده‌ها هنگ نظامی اطراف ایران اردو زده‌اند.

مرد: مرا می‌ترسانی؟

زن: کجای ایران امن است؟

مرد: خودت می‌گویی اطراف ایران. نه در ایران. (همان، ۵۴)

تقابل فرهنگ و جنگ، و تأثیر آن بر بحران هویت ملی و هویت فردی، مضمونی است که در رویدادهای پیشین در گفتار مستقیم شخصیت‌ها آمده بود، باز هم تکرار می‌شود. شکوه با استناد به جمله نوعی «سایه جنگ سیاه است» به تأثیر آن بر روح و روان زن عاشق اشاره می‌کند و ملامحمد هم به استناد جمله نوعی «جنگ یک رو بیشتر ندارد»، گلوله را نشان نادانی و کتاب را نشانه تمدن می‌داند و البته باز هم از نقش زمامداران و سیاستمداران جهان در جنگ‌افروزی سخن می‌گوید (همان، ۵۴ و ۵۵).

گفت‌وگوهای پایانی داستان که شاید فصل الخطاب تمام استدلال‌ها و احتجاج‌های شخصیت‌ها در روایت است، این مضمون است که جنگ هویت را مخدوش می‌کند. شکوه به جمله نوعی «در جنگ هیچ برنده‌ای وجود ندارد» استناد می‌کند و ملامحمد روزهای نبرد و اسارت خود را بی‌فایده و نتیجه آن را بی‌هویتی می‌داند.

مرد: به خاطر تو به خاطر افغانستان. به خاطر خواهرم که نمی‌دانم امریکایی‌ها او را سر به نیس کرده‌ن یا روس‌ها یا طالبان. دو سال اون‌طوری زیر لگدهای القاعده و داعش. پنج سال هم این‌طوری غریب در وطن.

زن: در جنگ ایچ برنده‌ای وجود ندارد. همه بازنده‌اند، می‌فهمی؟ (همان، ۶۲).

در آخرین رویدادهای روایت، ملامحمد با جلال پنجشیری روبه‌رو می‌شود؛ یک‌سو شکوه ایستاده که نماد وطن و ناموس است و در کنار ناموس وطن، جلال ایستاده که میهن فروش است و در برابر آن‌ها محمد ایستاده که با شخصیت «عاشق»، «دانشگاهی»، «مبارز» و «جانباز» خود در پی شکوه افغانستان است و تاریخ افغانستان و هویت فردی و جمعی افغان‌ها را در این گفتار جمع‌بندی می‌کند:

مرد: من محمد، دانشجوی ناتمام دانشگاه علوم هرات، جانباز میهن. چشم به راه شکوه افغان. خوش‌وقتم آقا. (خود را مرتب می‌کند). افغانستان، سرزمین اجدادی من و شما از

روزگار شلاق‌های زیادی خورده است. (افتخارآمیز) امیدوارم ما و شما و مردان افغان دست‌به‌دست هم یک‌دست بشویم تمام بیگانگان را از میهن خود خارج کنیم. وجود یک سرباز بیگانه در وطن به معنی این است که همهٔ مردهای وطن مرده‌اند. وجود ندارند. افغانستان تاریخ بلند و رعنايي دارد. شکوه افغانستان شکوه ماست. (به سوی جلال پنجشیری دست می‌دهد. جلال به او دست نمی‌دهد). (همان، ۷۱ و ۷۲)

شواهد متنی بالا که بر اساس مضمون «هویت» از نمایشنامهٔ *مزار شریف* استخراج شده، در چهار کد مفهومی قابل دسته‌بندی است: ۱) تعریف هویت افغان، ۲) توصیف آسیب‌های هویتی، ۳) علت‌یابی بحران هویت، و ۴) ارائهٔ راهکارهای برون‌رفت.

در آغاز و پایان روایت، مضامینی چون غرور ملی افغان‌ها، ریشه‌های فرهنگی و تمجید از هویت ایرانی دیده می‌شود؛ مانند «مرد افغان غیور است»، «در افغانستان کسی گم نمی‌شود»، یا «اسیران ایرانی در اردوگاه‌های عراق مقاومت می‌کنند»؛ با این حال، بدنهٔ اصلی نمایشنامه سرشار از مضامینی است که به بحران هویت اشاره دارد. شخصیت‌های اصلی، ملا محمد و شکوه، بارها بر گم‌گشتگی و بی‌هویتی مردم افغانستان تأکید می‌کنند: «ما همه گم شده‌ایم»، «ملا محمد در وطن غریب است»، یا «افغانستان جای تقسیم هویت نیست». علل بحران هویت نیز در قالب چهار عامل بازنمایی شده‌اند: ۱. دخالت بیگانگان: بیگانگان با فریب وارد کشور شده‌اند و منافع‌شان در بی‌ثباتی مردم است؛ ۲. خیانت داخلی: از جمله میهن‌فروشان که از پشت به خودی شلیک می‌کنند؛ ۳. زمامداران بی‌هویت: حاکمانی که خود در جست‌وجوی هویت‌اند و ملت را رها کرده‌اند؛ ۴. اولویت تفنگ بر فرهنگ: تقابل میان قلم و سلاح که به حاشیه‌رفتن اندیشه و هویت می‌انجامد.

در سراسر نمایشنامه این مضامین در قالب جملات اقناعی، تمثیل‌ها و گزاره‌های حکمی بیان می‌شود: «میهن حکم ناموس آدم را دارد»، «در نبرد تفنگ و قلم، دانشمند نابود می‌شود ولی بازنده نیست»، «وجود یک سرباز بیگانه در وطن یعنی همهٔ مردهای وطن مرده‌اند».

در مجموع، مضمون غالب این اثر «سرگشتگی هویت فردی و ملی» است که با زبانی استعاری و نمادین، اما شفاف و کوبنده بازتاب یافته است.

۲-۵-۲. نمادهای داستان

شکوه- وطن / هویت

شکوه هم معشوقه ملامحمد است هم طبق سنت ادبی زن- سرزمین است. ملامحمد در فواصل مختلف داستان تصریح می‌کند «هویت» همان شکوه است که ملامحمد به خاطر او به جنگ رفته است و در گفتار پایانی نیز به صراحت از شکوه افغانستان یاد می‌کند؛ شکوهی که از افغانستان رفته، در دست بیگانه و میهن‌فروش است و باید به آن بازگردد: «هویت من توآستی، شکوه سرهنگ‌زاده» (همان، ۲۶)؛ «اگر برای دفاع از تو نمی‌رفتم، تو دیگر شکوه نبود، زهرمار بودی [...]» (همان، ۳۲)؛ «و اینک ملاممد افغان، با یک شاخه گل سرخ، شیرینی زندگی خود را به شکوه افغانستان پیشکش می‌کند» (همان، ۷۱)؛ «خداحافظ شکوه افغانستان. یک روز مردان و زنان افغان تو را با همه شکوهت به افغانستان برمی‌گردانند» (همان، ۷۵).

ملامحمد- هویت گم‌شده

ملامحمد، نماد دانشمندان، مبارزان، جانبازان و عاشقان وطن است که جایی در وطن ندارند و هویت‌شان فراموش شده است: «جان ممد! تو دانشمند بودی. اهل کمالات» (همان، ۵۸)؛ «اینها یک آدم بی‌هویتی که همسرش جلوی چشم مردم مزارشریف او را به بازی گرفته است» (همان، ۶۴)؛ «اونها [...] قبر ملامحمد دانشمند. قهرمان گمنام» (همان، ۶۵)؛ «من، محمد، دانشجوی ناتمام دانشگاه علوم هرات. جانباز مهین. چشم به راه شکوه افغانستان» (همان، ۷۲).

جلال پنجشیری- خائن / آسیب هویت

جلال نماد پول‌پرستان و تمامیت‌خواهانی است که میهن خود را برای فرصت‌طلبی خود به بیگانه می‌فروشند و خیانت می‌کنند تا مالک سرزمین شوند و به این شکل هویت وطن را فدای بی‌هویتی خود می‌کنند: «جلال ثروت فراوان داشت. خود را مالک همه می‌دانست» (همان، ۳۵)؛ «تو بر من گفتی جلال پنجشیری قدرت‌مند است اما ممکن است افغان‌فروش باشد. تو عشق من بودی بر من گفتی ممکن است جلال امریکایی باشد» (همان، ۳۵)؛ «اما من

در دره‌های پنجشیر تیر خوردم [...] همان‌جا که جلال پنجشیری اردو زده است و بر ما می‌تازد.» (همان، ۳۶).

نوازنده دوره‌گرد - صدای هویت خواهی و هویت جویی

در صحنه نمایش، حضور یک نوازنده دوره‌گرد تدارک دیده شده است که هر از گاه ترانه «سرزمین من» را می‌خواند. او آوازه‌خوانی است که پیش‌تر دانشگاهی بوده، اما اکنون نمی‌تواند ببیند و فقط صدای سازش شنیده می‌شود؛ آن‌هم در قبرستانی که زمین مردگان است، شبیه امیدی که در دل و واگویی‌ای که در سر است. «فقط نوازنده‌ای دوره‌گرد. او هم خبر ندارد که تو برگشتی و گر نه... او هم دیگر برایت فاتحه نمی‌خواند. او در جایی گفته است که با ملامد در مدرسه علوم هرات هم‌کلاس بوده است. آوازه‌خوان خوبی بود، در بمباران کابل نابینا شده است. پنج‌شنبه‌ها از کابل می‌آید هرات. این‌جا فاتحه‌اش را می‌خواند و می‌رود. صدای سازش میاد... گوش کن...» (همان، ۶۹)

مرد و زن قبرکن - مرگ هویت

در نمایشنامه مزارشریف، دو شخصیت فرعی، اما پرکارکرد - مرد و زن قبرکن - در بیشتر صحنه‌ها به صورت بی‌کلام و در پس‌زمینه گفت‌وگوی شخصیت‌های اصلی (شکوه و ملامحمد) حضور دارند. جای‌گیری آن‌ها در پس‌زمینه، پوشش گل‌آلود، حرکات کند و گاری گل‌آلودشان، در ساخت میزانشی نمادین مؤثر واقع شده است. قبرکن‌ها در حکم تمثیلی از مرگ هویت‌اند؛ به‌گونه‌ای که شکوه سال‌هاست بر قبر هویت ملامحمد می‌گرید و ملامحمد نیز برای حفظ همان هویت جان‌فرسا تقلا می‌کند.

این دو شخصیت در سکوت خود، گاه تأییدکننده، گاه منتقد و گاه آینه‌ای از کشمکش میان شخصیت‌های اصلی‌اند. در لحظاتی از روایت، ملامحمد از قبرکن‌ها برای سخنان خود تأیید می‌خواهد و آن‌ها با اشاره‌ای ظریف یا نگاه تأییدش می‌کنند. در برخی صحنه‌ها نیز شاهد شکل‌گیری تعارضی مشابه میان زن و مرد قبرکن هستیم که با الگوی رابطه شکوه و ملامحمد هم‌پوشانی دارد (همان، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۳۱).

| تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۲۱

در پایان روایت، با رسیدن به اوج درام و گره‌گشایی نهایی، قبرکن‌ها به صورت مستقیم در کنار شخصیت‌های اصلی قرار می‌گیرند: زن قبرکن کنار شکوه و مرد قبرکن کنار ملامحمد. این نزدیکی فیزیکی، تمثیلی از وحدت سرنوشت آن‌ها با سرنوشت مردم افغانستان است؛ کسانی که هویت‌شان زیر گل و خاک فراموشی مدفون شده است (همان، ۷۵).

صحنه نهایی، با شستن دست‌وپای قبرکن‌ها، تکاندن لباس و شستن صورت‌ها، نوعی تطهیر نمادین را به تصویر می‌کشد. محمد روی قبر خود می‌خوابد و قبرکن‌ها با گاری بدون جیرجیر از صحنه خارج می‌شوند. این سکوت و نظافت پایانی، حاکی از پایان نمادین زندگی و تدفین هویت انسانی در سرزمینی است که جنگ، خیانت و بیگانگی آن را از درون تهی کرده است (همان، ۷۶).

انار سوخته- ۱. عشق خاموش شده و هویت بی‌نسل؛ ۲. این‌همانی هویت افغان و ایران

درخت انار به‌مثابه نماد عشق، گذشته از شهرتی که در اساطیر و سنن ادبی دارد، در مزارشریف، به وضوح با اقتباس نویسنده از خسرو و شیرین نظامی پیوند دارد؛ همان بخش از روایت که وقتی خبر دروغین مرگ شیرین به فرهاد کوه‌کن می‌رسد، او تیشه خود را به سوی می‌افکند و چون دسته آن تیشه چوب درخت انار بود، از آن چوب، درخت اناری در کرمانشاه می‌روید. نظیر درخت انار، انار سوخته در مزارشریف یادآور عشق ازدست‌رفته است: «زن به سمت تک درخت انار بر صحنه می‌رود. انار سوخته‌ای را می‌چیند و بر قبر می‌نشیند. انار سوخته و سیاه را به سختی می‌شکند و بر قبر می‌ریزد. دانه‌های انار سیاه و سوخته است. با دانه‌های انار سیاه در کف دست به سمت مردم می‌آید.» (همان، ۱۷) و «دسته تیشه که از چوب انار بوده، سبز می‌شود و هر ساله انارهایی می‌دهد که اندرون آن سوخته و سیاه است. (دانه‌های انار سیاه کف دست خود را به مردم نشان می‌دهد.) شگفت نیست؟ آست. (مرد دانه‌های انار کف دست زن را نمی‌بیند) یک درخت انار سیاه و سوخته در تاق بستان کرمانشاه ایران و یک انار سیاه و سوخته در مزار شریف افغانستان.» (همان، ۱۷ و ۱۸)

مضمونی که در این اقتباس به طور عام و در نقل قول بالا به‌طور خاص خلق شده و باز هم در روایت تکرار می‌شود، بازیابی هویت افغانستان در ایران است که خود را با کنارهم‌گذاری کرمانشاه و مزارشریف و ملامحمد و فرهاد نشان می‌دهد.

مرد: پس می دانستن که می روم و بر نمی گردم. (عکس را به زن نشان می دهد). (ببین. زن مایل نیست به عکس بنگرد). گناه اون درخت بیچاره انار چی است که خشک و تنها باید یک عمر سرما و گرما را تحمل کند. (با خود) قبری که متعلق به من است باید درخت بالای آن هم خشک و تکیده باشد. خودم کی هستم که درخت بالای قبرم چی باشه. (درخت انار را لمس می کند).

زن: هفت سالشه. اناره. وقتی خبر مرگ تو را آوردند نهال کوچکی بالای قبرت کاشتم، تا چند سال پیش میوه هم می داد. همه سیاه و سوخته.

زن: یک تعدادی انار سوخته که درونشان سیاهه سیاهه.

مرد: چقد سفته. مرا یاد مزدیسنا و شیرین و فرهاد و تیشه و درخت انار در کرمانشاه ایران می اندازد.

زن: چند سال است همین انارهای سیاه هم نمی ده، خشک خشکه.

مرد: اگر مانند فرهاد تیشه بر خود زده بودم، مرده بودم بهتر بود.

زن: خدا نکند محمد. ان شالله یک روزی می آید که سبز سبز بشود درخت انارت، میوه هم بدهد. بلکه همه درخت های افغانستان. مردم افغانستان آرزوی یک روز بی جنگ دارند. یک شب بی ترس! (همان، ۶۶ و ۶۷)

درکنار نمادهای پیش گفته که نویسنده به پردازش آن ها اهتمام داشته و خرده روایت هایی برای آن ها خلق کرده است، کلان نمادهایی نیز در مکان روایی، شخصیت و شخصیت پردازی، موسیقی و دیگر موارد، همین نقش را ایفا می کنند و مضمون «گم گشتگی هویت» و چند و چون آن را در افغانستان ساخته و پرداخته می کنند؛ چنانکه «مزار شریف» که قرارگاه عاشقان بود، اکنون مرد و زن افغان را راهی «قبرستان» کرده است یا «قبر» و «عکس» به جای ملامحمد هم دم شکوه شده است یا «سرگرد آصف» که برای وطن ناموس معنای پدر حمایتگر داشت، با خیانت به میهن - زن، آن - او را به میهن فروش پنجشیر سپرده است، «گوشی» هم نماد ارتباط قطع شده است؛ و سایر موارد؛ بنابراین نمادهای روایت نیز مانند گفت و گوی مستقیم شخصیت ها یا به هویت ازدست رفته و گم شده دلالت دارند یا به چرایی آن یا به راهکارهای برون رفت از آن.

۶. هم‌سویی مضمون «هویت» در مزارشریف با دیگر آثار ادبی افغانستان

گرچه مبنای اصلی این پژوهش نمایشنامه مزارشریف است، برای تحلیل جامع‌تر مضمون هویت می‌توان به مقایسه آن با دیگر متون داستانی و ادبیات معاصر افغانستان پرداخت. شخصیت‌هایی چون ملامحمد در مزارشریف، از نظر درگیری با بحران هویت شباهت‌هایی با شخصیت‌های آثار خالد حسینی از جمله *بادبادک‌باز* دارند؛ آثاری که در آن‌ها مفاهیمی چون رنج مهاجرت، خیانت سیاسی و جست‌وجوی خاستگاه هویتی به‌روشنی بازتاب یافته‌اند. در *بادبادک‌باز*، امیر در کشاکش میان دو فرهنگ و دو طبقه اجتماعی با نوعی بی‌ریشگی و ازخودبیگانگی مواجه است؛ تجربه‌ای که در شکوه و ملامحمد نیز به‌گونه‌ای دیگر بازآفرینی شده است.

مسئله هویت در فرایند مهاجرت دستخوش تغییر و بحران می‌شود و گاه به نظر می‌رسد افراد خود را با شرایط جدید و سرزمین دیگری وفق داده‌اند و مکان جدید را عضو جدانشدنی از هویت خود به حساب می‌آورند. در *بادبادک‌باز*، امیر پس از مهاجرت به آمریکا، سان‌فرانسیسکو را «شهر من» می‌خواند و محو تماشای مناظر آنجا می‌شود. او همان‌طور که به یاد خاطرات قدیم خود در وطن می‌افتد، باور دارد که این شرایط ضروری بود تا او را «تبدیل به کسی کند که امروز» هست (حسینی، ۱۳۸۸: ۷). تطبیق هویتی در سرزمین دیگری، نوعی فرهنگ‌پذیری خوانده می‌شود که بر اساس آن مهاجران خصوصیات فرهنگی جامعه میزبان را می‌پذیرند و در جهت درونی‌کردن آن گام برمی‌دارند. زمانی که امیر مهاجرت می‌کند هویت اجتماعی او و پدرش به علت بحران مالی خدشه‌دار می‌شود. در این رمان جامعه افغانستان با نگاهی ناعادلانه و ظالمانه به طبقه ضعیف اجتماع، با توصیف دو شخصیت امیر و حسن از دو قبیله پشتون‌ها و هزاره‌ای‌ها بر این وضع اجتماعی و گاهی تاریخی صحنه می‌گذارد. «[...] یکی از کتاب‌های قدیمی مادرم را پیدا کردم. [...] از اینکه دیدم یک فصل کامل به تاریخ هزاره‌جات اختصاص داده شده تعجب کردم. آنجا خواندم قوم من، پشتون‌ها به هزاره‌ای‌ها ظلم و ستم کردند و آن‌ها را به ستوه آورده‌اند. نوشته بود هزاره‌ای‌ها در قران نوزدهم کوشیدند علیه پشتون‌ها قیام کنند، اما پشتون‌ها با خشونتی توصیف‌ناشدنی آن‌ها

را سرکوب کردند. قوم من هزاره‌ای‌ها را قلع و قمع کردند، آن‌ها را از سرزمینشان بیرون راندند، خانه‌هایشان را به آتش کشیدند و زنانشان را فروختند» (همان، ۱۳). دریدا این میزان از توصیف برای بیان برتری و تقابل نژادی را در یک منطقه این طور بیان می‌کند: «یکی از دو قطب تقابل، گونه افتاده دیگری است؛ زشتی به معنای از شکل افتادگی چیز زیباست و بدی به معنای سقوط نیکی» (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۸۴). این توصیفات در متن روایی مذکور به منزله تأکید بر پناه‌بردن به سرزمین دیگری برای یافتن زیبایی‌های آرمانی و ترمیم هویت ازدست‌رفته است.

در رمان‌هایی چون *گلنار و آینه* نوشته رهنورد زریاب، بحران هویت به طور ضمنی و در پس روایتی نمادین مطرح می‌شود. زریاب راه فرار از این بحران را در عشقی پنهان و ذهنی، همچون عشق نمادین شکوه و ملامحمد در مزار شریف بیان می‌کند؛ برای نمونه هویت‌های موهوم و دستخوش تغییر از راه خواب و رؤیا و کف‌بینی درصدد اثبات هستند: «... به خواب دیدم... پیشانی‌ام را بوسید و گفت: دخترکم، تو دیگر ربابه نیستی. تو گلنار هستی. گلنار... گلنار... تو باید پیش من بیایی... باید پیش من بیایی» (زریاب، ۱۳۸۵: ۹۱). تصویرهایی از انسان معلق میان تاریخ و جغرافیای ناپایدار افغانستان ترسیم می‌شود که با فضای خاک‌گرفته و گورآلود *مزارشریف* هم‌خوانی دارد. این پیوندهای بینامتنی نشان می‌دهد که *نمایشنامه مزارشریف* نه تنها یک اثر نمایشی مستقل، بلکه بخشی از جریان روایت ادبی بحران هویت در افغانستان معاصر است.

۷. دریافت‌ها و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با رویکرد تحلیل مضمونی و در چهارچوب نظری تاریخ فرهنگی به بررسی *نمایشنامه مزارشریف* پرداخت تا به این پرسش پاسخ دهد که چگونه این اثر از منظر فرهنگی، مضامین هویتی را بازنمایی می‌کند. یافته‌ها نشان داد که *نمایشنامه مزارشریف* با بهره‌گیری از نمادپردازی، تقابل‌های روایی و زبان اقناعی، بحرانی ژرف در هویت فردی و ملی مردم افغانستان را ترسیم می‌کند. شخصیت‌هایی مانند ملامحمد و شکوه در تلاش برای حفظ یا سوگوار هویتی هستند که در میان جنگ، خیانت، بیگانگی و فراموشی مدفون شده است. نقش استعاره‌ی قبرکن‌ها نیز تمثیلی گویا از مرگ

تحلیل مضمونی هویت در نمایشنامه مزارشریف، با رویکرد تاریخ فرهنگی | ۱۲۵

و تدفین هویت است. در پاسخ به پرسش دوم می‌توان گفت مزارشریف فراتر از یک متن نمایشی مستقل سندی روایی است که در بستر گسترده‌تر ادبیات افغانستان معنا می‌یابد. مقایسه این اثر با رمان‌هایی چون *بادبادک‌باز* و *هزار خورشید تابان* از خالد حسینی یا *اندوه بلخ* از رهنورد زریاب نشان می‌دهد مضامین هویتی، از جمله سرگشتگی، مهاجرت، شکست فرهنگی و جست‌وجوی تعلق در اغلب آثار معاصر افغان حضور پررنگی دارد؛ به این ترتیب، مزارشریف نه تنها بازتاب‌دهنده تجربه زیسته افغان‌هاست، بلکه بخشی از گفتمان روایی گسترده‌ای است که با بهره‌گیری از زبان ادبی، به ثبت و تحلیل تحولات هویتی در افغانستان پرداخته‌اند. از این منظر، نمایشنامه مزارشریف و آثار مشابه آن قابلیت آن را دارند که در مطالعات بین‌رشته‌ای تاریخ فرهنگی، ادبیات تطبیقی و جامعه‌شناسی فرهنگی، به‌عنوان متنی مبنایی برای واکاوی لایه‌های پنهان هویت و حافظه جمعی افغانستان به‌کار گرفته شود.

فهرست منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۸)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- اگری، لاجوس (۱۳۸۵)، *فن نمایشنامه‌نویسی*، ترجمه دکتر مهدی فروغ، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- برک، پیتر (۱۳۹۰)، *تاریخ فرهنگی چیست؟*، ترجمه نعمت‌اله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- حسینی، خالد (۱۳۸۸)، *بادبادک‌باز*، ترجمه مژگان احمدی، تهران: بهزاد.
- زریاب، رهنورد (۱۳۸۵)، *گلنار و آینه*، کابل: زریاب.
- سعیدی، محمد مهدی (۱۴۰۰)، «بازتاب تاریخ فرهنگی در "آئینه غبار"»، *تأملاتی در تاریخ فرهنگی و حوزه‌های موضوعی آن (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تاریخ فرهنگی در ایران)*، به‌کوشش محمدمیر احمدزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۳۹-۴۸.
- شیخ‌زاده، محمد؛ بنی‌اسد، رضا (۱۳۹۹)، *تحلیل مضمون: مفاهیم، رویکردها و کاربردها*، ویراستار سیدعلی اصغر سلطانی، تهران: نشر لوگوس.
- عارف، محمد (۱۴۰۰)، *نمایشنامه مزارشریف*، تهران: نشر قو.

فاضلی، نعمت‌اله (۱۴۰۰)، «مسئله حافظه و مسئله‌شناسی حافظه در ایران مدرن»، تأملاتی در تاریخ فرهنگی و حوزه‌های موضوعی آن (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تاریخ فرهنگی در ایران)، به‌کوشش محمدامیر احمدزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۲۱-۳۸.

محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۴۰۰)، «فرایندهای مضمون‌یابی در نقد ادبی»، فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی، سال ۱۴، شماره ۵۶، صص ۲۰۱-۲۳۶.

ملایی توانی، علی‌رضا (۱۴۰۲)، «تأملی در ماهیت و مبانی تاریخ فرهنگی»، تأملاتی در باب تاریخ فرهنگی و حوزه‌های موضوعی آن (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تاریخ فرهنگی در ایران)، به‌کوشش محمدامیر احمدزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۳۹-۵۴.

میرصادقی، جمال (۱۴۰۰)، *داستان‌های نوین؛ جستارهایی در قلمرو ادبیات با شاهد‌های داستانی*، تهران: نشر آواهبیا.

Braun, V. & Clarke, V. (2006), "Using thematic analysis in psychology", *Qualitative Research in Psychology*, 3, 77-101. DOI: [10.1191/1478088706qp063oa](https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa)

Transliteration

- Ahmadi, Babak (1999). *Structure and Interpretation of the Text*. Tehran: Markaz Publishing House.
- Ahmadzadeh, Mohammad Amir (2023). *Reflections on Cultural History and Its Subject Areas (Collection of Papers of the International Conference on Cultural History in Iran)*. Tehran: Institute for the Study and Compilation of Humanities and Cultural Studies. 2 vols. Introduction pages.
- Aref, Mohammad (2011). *Namāyesh-nāmeḥ-ye Mazār-e Šarīf (The Play Mazar-e-Sharif)*. Tehran: Qū Publishing.
- Burke, Peter (2011). *What is Cultural History?* Translated by Nematollah Fazeli and Morteza Ghilich. Tehran: Institute for the Study of Islamic History.
- Egri, Lajos (2006). *The Art of Dramatic Writing*. Translated by Dr. Mahdi Forough. Vol. 2. Tehran: Negāh Publishing House.
- Fazeli, Nematollah (2011). "The Problem of Memory and the Problem of Memory in Modern Iran." *Reflections on Cultural History and Its Subject Areas (Collection of Papers of the International Conference on Cultural History in Iran)*. Edited by Mohammad Amir Ahmadzadeh. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. Pages 21-38.
- Hosseini, Khaled (2009). *Kite Runner*. Translated by Mojgan Ahmadi. Tehran: Behzād.
- Mirsadeghi, Jamal (1400). *Modern Stories, Essays in the Field of Literature with Fictional Witnesses*. Tehran: Āvāhīā Publishing.
- Mohammadi Kalesar, Alireza (1400). "Processes of Thematizing in Literary criticism". *Scientific-Research Quarterly of Literary Criticism*. Vol. 14. Issue 56. Pages 201-236.
- Mollaei Tavani, Alireza (1402). "A Reflection on the Nature and Foundations of Cultural History". *Reflections on Cultural History and Its Subject Areas (Collection of Papers of the International Conference on Cultural History in Iran)*. Edited by Mohammad Amir Ahmadzadeh. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. Vol. 2. Pages 39-54.
- Payandeh, Hossein (2020). *Literary Theory and Criticism, an Interdisciplinary Textbook*. Vol. 1. Vol. 4. Tehran: Organization for the Study and Compilation of Humanities Books of Universities (SAMT).
- Saeedi, Mohammad Mehdi (2011). "Reflection of Cultural History in the "Mirror of Dust". *Reflections on Cultural History and Its Subject Areas (Collection of Articles of the International Conference on Cultural History in Iran)*. Edited by Mohammad Amir Ahmadzadeh. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. Pages 39-48
- Sheikhzadeh, Mohammad; Bani-Assad, Reza (2010). *Content Analysis: Concepts, Approaches and Applications*. Editor: Seyyed Ali Asghar Soltani. Tehran: Logūs Publishing.
- Zaryab, Rahnavard (2006). *Golnār va Āyīneh*. Kabul: Zaryāb

Thematic Analysis of Identity in the Play *Mazar-e-Sharif*, from a Cultural History Perspective

Extended Abstract

Objective: This article employs the cultural history approach and thematic analysis (based on Braun and Clarke's model) to examine the representation of "identity" in Mohammad Aref's play *Mazar-e-Sharif*. The study aims to explain how the crisis of identity is represented within the historical and cultural context of Afghanistan, particularly in the relationship between the individual (Molla Mohammad) and society in settings such as war, migration, betrayal, and cultural alienation.

Theoretical Framework: This article relies on cultural history—which focuses on representing people's lived experiences rather than merely formal political or military events—and thematic analysis theory to examine the dimensions of individual, national, religious, and linguistic identity within the context of a literary play.

Story Summary: After years of captivity in war, Molla Mohammad returns to his homeland only to discover that his beloved, Shokouh, has married his rival, Jalal Panjshiri (a symbol of national betrayal). Every week, Shokouh visited a grave she believed to be Molla Mohammad's. This confrontation leads to a conflict between "humanity" and "war," reflecting Afghanistan's identity crisis in a symbolic and metaphorical framework.

Key Themes

1. Fractured identity: An individual torn between past and present, struggling with alienation and attempting to reconstruct their past.
2. Conflict between "self" and "other": The rejection and attraction of identity, particularly embodied by a woman caught between the hero (Molla Mohammad) and the traitor (Jalal).
3. Displacement of identity components: Migration to Iran as a land of peace and shared religion.
4. False and hollow identity: The usurpation of homeland and women by betrayers.
5. Loss of place in collective identity: Molla Mohammad, as an educated war veteran, finds no place in society.

Narrative Techniques: The play employs techniques such as direct character monologues, symbolism (the burnt pomegranate tree, the photograph, the grave, the gravedigger woman and man), and persuasive dialogues, to depict the crisis of identity during war.

Key Symbols

- Shokouh: Symbol of homeland and national identity.
- Molla Mohammad: Symbol of forgotten identity and a displaced hero.
- Jalal Panjshiri: Symbol of betrayal, greed, and rootlessness.
- Burnt pomegranate tree: Symbol of lost love and an identity destroyed by war.
- The Gravedigger woman and man: Reflection of identity's gradual death in the silence of history.

Comparison with Other Texts: *Mazar-e-Sharif* can be compared to works such as *The Kite Runner* and *A Thousand Splendid Suns* by Khaled Hosseini, and *Golnar and the Mirror* by Zaryab. These works, focusing on migration, loss of belonging, national betrayal, and the clash between tradition and modernity, reveal diverse dimensions of Afghanistan's identity crisis.

Conclusion: *Mazar-e-Sharif* transcends being merely a dramatic work and serves as a cultural document that can be used to study Afghanistan's cultural history and identity transformations. Through its metaphorical and allegorical narrative, the play demonstrates that war does not just destroy bodies; it also erases, distorts, and weakens the collective identity of a nation.

Keywords: *Mazar-e-Sharif*, thematic analysis, cultural history, identity, Mohammad Aref.

The Indigenous Women's Narrative of Kharg on the Relationship Between Tradition and Modernity in the Development of the Oil Industry

Hassan Allahyari¹, Somayeh Abbasi²

Abstract

The discovery and export of oil in recent decades led to the industrialization of Kharg Island, imposing massive transformations on the lives of its indigenous community. Acknowledging the overlooked adaptation of the native people to these changes—particularly their impact on women—this study primarily attempts to examine the influence of the oil industry on the transition of entire indigenous society in Kharg from tradition to modernity. To achieve this in-depth understanding, a descriptive-analytical approach was adopted, utilizing oral history methodology based on semi-structured, in-depth interviews with seven elderly indigenous women as their narratives, as the voices of the subaltern, provide a comprehensive insight into the transformations of the entire society, revealing hidden dimensions of these changes through a gender studies lens inspired by Joan Scott's approach. The findings indicate that the establishment of the oil industry resulted in a more open

1. Associate professor, Department of History, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.
hasanallahyari@pgu.ac.ir

2. PhD graduate in Iranian History, University of Tarbiat Modarres, Tehran, Iran.
somayehabbasi179@yahoo.com

Received: February 28, 2025 - Accepted: July 14, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

social environment, changes in lifestyle (including food and clothing), the introduction of technology in the cultural sphere, and fundamental shifts in business and economic prosperity. This research also highlights the differing impacts of industrialization on men and women, as well as the contrast in their status during the Pahlavi and Islamic Republic eras.

Keywords: Kharg, oil industry, women, indigenous people, tradition and modernity, gender, subaltern, narrative.

روایت زنانه بومیان خارگ از نسبت سنت و مدرنیته در جریان توسعه صنعت نفت

حسن الهیاری^۱، سمیه عباسی^۲

چکیده

کشف و صادرات نفت در دهه‌های اخیر به صنعتی شدن جزیره خارگ انجامید و سبب تحمیل تحولاتی عظیم بر زندگی جامعه بومی آن شد. این پژوهش، با ادعان به نادیده گرفتن سازگاری بومیان با این دگرگونی‌ها و به‌ویژه تأثیر آن بر زنان، هدف اصلی خود را بررسی تأثیر صنعت نفت بر گذار کل جامعه بومی خارگ از سنت به مدرنیته قرار می‌دهد. برای دستیابی به این فهم عمیق، با رویکرد توصیفی-تحلیلی از روش تاریخ شفاهی مبتنی بر مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با هفت زن کهنسال بومی بهره گرفته شده است؛ چرا که روایت آنان به‌مثابه صدای فرودستان و با رهیافت وام‌گرفته از مطالعات جنسیتی جوآن اسکات، بینشی جامع از دگرگونی‌های کل جامعه را بازتاب می‌دهد و ابعاد پنهان این تحولات را آشکار می‌سازد. نتایج نشان می‌دهند استقرار صنعت نفت به فضای بازتر اجتماعی، تغییر در سبک زندگی (شامل غذا و پوشش) و ورود فناوری در بعد فرهنگی، و تحول بنیادین کسب‌وکار و افزایش ثروت اقتصادی انجامید؛ این تحقیق همچنین بر تفاوت تأثیر صنعتی شدن بر مردان و زنان و تباین وضعیت آنان در دو دوره پهلوی و

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. hasanallahyari@pgu.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

somayehabbasi179@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۴/۲۳



جمهوری اسلامی نیز توجهی ویژه دارد.
واژه‌های کلیدی: خارگ، صنعت نفت، زنان، بومیان، سنت و مدرنیته، جنسیت، فرودستان، روایت.

۱. مقدمه

خارگ جزیره‌ای کوچک، اما حیاتی در تاریخ ایران معاصر است؛ به واقع با یک تصمیم سیاسی-اقتصادی در تبدیل جزیره خارگ به پایانه صدور نفت ایران از سوی حکومت پهلوی در اواخر دهه ۳۰ شمسی، سرنوشت این جزیره و مردمان بومی آن با سرعتی باورنکردنی تغییرات اساسی کرد. مطالعه تأثیر این تغییرات بر حیات مردمان بومی، اقتصاد و محیط‌زیست جزیره از همان سال‌های آغاز صنعتی‌شدن مورد توجه پژوهشگران متعددی بوده است؛ مثلاً جلال آل‌احمد با حضور در جزیره از نخستین کسانی است که به مطالعه و نشر اثری با عنوان «خارک؛ در یتیم خلیج فارس» پرداخته است. به تبع این اثر، پژوهشگران متعدد دیگری نیز به این مورد در زمان دو نظام سیاسی پهلوی و جمهوری اسلامی توجه داشته‌اند، اما آنچه که در این پژوهش‌ها مغفول مانده بی‌توجهی به روایت بومیان از میزان این تأثیرات بر زندگی ایشان، به ویژه روایت زنان جزیره خارگ است؛ لذا در این پژوهش با بینشی تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش مصاحبه شفاهی نیمه‌ساختار یافته، روایت هفت نفر از زنان کهنسال جزیره جهت فهم این تأثیرات مورد توجه قرار گرفته است. روایت این زنان بومی که خود بخشی از حافظه تاریخی جمعی مردمان این جزیره محسوب می‌شود، منهای ارزشمندی داده‌های تاریخی آن‌ها، با توجه به کم‌رنگ‌بودن نقش زنان در تاریخ‌نگاری رسمی، به نوعی بازنمایی تاریخی به روایت فرودستان نیز است؛ بنابراین این پژوهش در پی آن است تا به این پرسش جواب دهد که: بنابر روایت زنان بومی جزیره خارگ، استقرار و توسعه صنعت نفت چه تأثیری در گذار از سنت به مدرنیته در جامعه جزیره مذکور داشت؟

این شاهدان اندک به دلیل کم‌بودن جمعیت بومی در آستانه صنعتی‌شدن، دارای وزن سنگینی هستند و روایت آن‌ها دارای اعتبار تاریخی ارزشمندی است که متأسفانه در

پژوهش‌های پیشین وجود نداشته‌اند و از این منظر تحقیق پیش‌رو ویژگی بکر بودن رویکرد و اطلاعات جهت تحلیل مسئله‌ای مهمی را داراست، اما دشواری پژوهشی با رویکرد تاریخی با گذر از وقایع سیاسی مرسوم، نیازمند دسترسی به داده‌هایی منهای اطلاعات تاریخ‌نگاری‌های رسمی است که در تاریخ معاصر، روش مصاحبه شفاهی می‌تواند کمک‌رسانی مهم جهت رسیدن به این داده‌ها باشد؛ هر چند خود این روش آسیب‌هایی دارد، به ویژه آنجا که مصاحبه‌شونده فردی عادی است و باید تلاش بسیار کرد تا او را متوجه نقش مهم این روایت‌ها در ثبت تاریخ از «لونی دیگر» کرد. در پژوهش حاضر این دشواری‌ها دو صد چندان بود؛ زیرا دسترسی به این راویان، خود تلاشی مضاعف را می‌طلبد؛ همچنین قانع کردن آن‌ها جهت ارائه اطلاعات نیز دارای سختی‌هایی بوده است؛ زیرا هراس از دیده‌شدن و شنیده‌شدن همراه این زنان بود و لذا جمع‌آوری داده‌های این پژوهش زمانی بیش از شش ماه را به خود اختصاص داد.

۲. چهارچوب مفهومی پژوهش

این پژوهش با هدف واکاوی نسبت سنت و مدرنیته در زندگی زنان بومی جزیره خارگ در پرتو توسعه صنعت نفت، بر چهارچوبی مفهومی استوار است که مفاهیم بنیادین روایت^۱، بازنمایی^۲، فرودستان^۳ و جنسیت^۴ را به شکلی ارگانیک و درهم‌تنیده به کار می‌گیرد. این چهارچوب، نه تنها به درک عمیق‌تر تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خارگ از منظر زنان بومی کمک می‌کند، بلکه راهی برای بازنمایی صداها و مغفول‌مانده در تاریخ‌نگاری رسمی فراهم می‌آورد.

در این مطالعه، روایت در جایگاه ابزاری حیاتی برای دسترسی به تجربیات گذشته و درک جهان‌بینی افراد به کار گرفته می‌شود. «روایت» که معادل انگلیسی "narrative" است، در ساده‌ترین بیان به متنی اشاره دارد که داستانی را نقل می‌کند و دارای راوی است (انوشه، ۱۳۷۶: ۶۹۵). این روایت‌ها، مجموعه‌ای از کنش‌هایی هستند که در زمان و

۱. Narrative

۲. Representation

۳. Subaltern

۴. Gender

مکانی مربوط به گذشته روی داده و با گزینش راوی در نظامی هدفمند جمع‌آوری شده‌اند (تولان، ۱۳۸۳: ۱۸). اهمیت روایت‌ها در این است که «به طریقی درباره خودش صحبت می‌کند و موضوع آن مناسبات درونی و شیوه‌های مفهوم‌سازی خودش است و به همین جهت محتوای روایت همان ساختار آن است» (ایگلتون، ۱۳۹۳: ۱۳۲). در پژوهش حاضر، مصاحبه‌های شفاهی با هفت زن کهنسال بومی خارگ، منبع اصلی برای شکل‌گیری این روایت‌ها محسوب می‌شود. این انتخاب روش، خود تلاشی برای ثبت تاریخ «از لونی دیگر» است؛ زیرا دسترسی به داده‌هایی فراتر از تاریخ‌نگاری‌های رسمی را ممکن می‌سازد. کاربرت این مفهوم در مقاله در گرو آن است که چگونه روایت‌های زنان بومی که بیان‌کننده مستقیم تجربه زیسته آن‌هاست، ما را قادر می‌سازد تا ابعاد پنهان‌تر تحولات صنعتی شدن را، از جمله تغییر در سبک زندگی، نوع غذا، پوشش و ورود تکنولوژی مدرن، مستقیماً از زبان کنشگران اصلی درک و تحلیل کنیم.

این روایت‌های شفاهی، بستری برای بازنمایی تجربه‌های زیسته زنان خارگ فراهم می‌کنند. «بازنمایی» شیوه‌ای است که برای تأکید گذاشتن بر متن مورد استفاده قرار می‌گیرد و به مجموعه‌ای از فرایندهایی دلالت می‌کند که به وسیله آن ابژه یا عملی در جهان واقعی ترسیم شده و به نمایش در می‌آید؛ بنابراین، «بازنمایی عملی نمادین است که جهان ابژه را انعکاس می‌دهد»، اما در مطالعات فرهنگی، «بازنمایی به سادگی به معنای انعکاس نمادین اشیاء و اعمال در جهان واقعی نیست، بلکه برساختی از معناست که به هیچ وجه بر تطابق بین نشانه و ابژه بیرونی دلالت نمی‌کند، بلکه تأثیری بازنمایانه از واقع‌گرایی را خلق می‌کند». نتیجه این امر، «رابطه‌ای بودن و ناپایداری معنا است و نه ارجاعی و ثابت بودن آن» (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۴ و ۲۵). از آنجا که «خاطرات شفاهی راویان اصلی، منبع اصلی محسوب می‌شود و خاطره یادآوری و ثبت آن گروه از تجارب گذشته است» که به بیان مارتین برای امروز راوی و دیدگاه امروزی‌اش اهمیت دارد (مارتین، ۱۳۹۱: ۵۱)، این پژوهش بر بازنمایی گذشته با توجه به موقعیت کنونی راوی تأکید دارد. این امر بدین معناست که «از یک رویداد ممکن است روایت‌های متفاوت خلق شود؛ زیرا راوی بیش از آنکه رویداد دیروزی را شرح دهد، بر اساس شرایط فعلی خود سعی در بازنمایی آن دیروز و هویت‌سازی خود بر آن اساس دارد».

این نگاه، اهمیت تحلیل دقیق و تفسیری روایت‌ها را دوچندان می‌کند؛ چرا که اطلاعات تاریخی «هرگز نمی‌توانند دقیقاً با یکدیگر مساوی باشند» و «دسترسی ما به گذشته ضرورتاً از طریق شماری بسیار از میانجی‌ها... امکان‌پذیر می‌باشند» (مانزلو، ۱۳۹۴: ۱۳۸ و ۱۳۹). در کاربست، این مفهوم به ما یاری می‌رساند تا تفاوت‌ها و تضادها در برداشت زنان از رویدادهای یکسان (مانند واکنش به انقلاب یا میزان خشونت خانگی) را درک کنیم و به این نکته پردازیم که چگونه هر راوی بر اساس تجربه و موقعیت فعلی خود، معنای خاصی از گذشته بازنمایی می‌کند. این رویکرد به ویژه در تحلیل تضاد فرهنگی بین زنان بومی و شرکتی و مواجهه با مظاهر مدرنیته (مانند سینما و کاباره) که هر گروه برداشت متفاوتی از آن داشته است، حیاتی است.

اهمیت این روایت‌ها و بازنمایی‌ها زمانی دوچندان می‌شود که در چهارچوب تاریخ‌نگاری فرودستان و با رویکرد جنسیتی مورد بررسی قرار گیرند. زنان بومی خارگ، از یکسو، به دلیل نادیده گرفته شدن در تاریخ‌نگاری‌های رسمی و عدم مشارکت کامل در ساختار قدرت، در زمره فرودستان جای می‌گیرند. اصطلاح «فرودستان» به معنی اقشار زیردست، ابتدا توسط آنتونیو گرامشی به کار برده شد (محمدی و محمودی، ۱۳۹۶: ۴۶۰). او این مفهوم را برای توصیف گروه‌هایی به کار برد که به وسیله هژمونی طبقات حاکم نخبه - که حق مشارکت بنیادی آن‌ها را در ساختن تاریخ و فرهنگ محلی خود انکار می‌کنند - تحت سلطه، استثمار شده و به انقیاد درآمده‌اند. این گروه‌ها، که شامل رعایا، دهقانان، کارگران، اقلیت‌های قومی، مذهبی، جنسی و از جمله زنان می‌شوند، هم در مشارکت کنار گذاشته شده‌اند و هم در ثبت تاریخ. مقاله حاضر با تمرکز بر روایت زنان بومی خارگ تلاشی است برای بازنمایی تاریخ به روایت فرودستان. این رویکرد اهمیت دارد؛ زیرا «روایت تاریخی، هم‌زمان نوعی اعمال قدرت و مقاومت را در درون خود حمل خواهد کرد؛ چرا که اگر روایت‌کردن، زندگی را ارزش می‌بخشد، بیرون‌راندن مردمانی خاص از سلسله روایت‌ها، بیرون‌راندن آن‌ها از زندگی است»؛ بنابراین، «غیاب مردم، گروه یا طبقه خاصی از روایت‌ها، عین غیاب در تاریخ است». این پژوهش با بازگرداندن «تجربه زیسته تعدادی اندک از گروهی مهم از جامعه که در گذشته و حتی اکنون این سرزمین، هژمونی جایگاه آن‌ها را ناچیز کرده

است و از هر نقش با معنایی در نظام قدرت حذف شده‌اند» (اتابکی، ۱۳۹۰: ۱۰)، به شناخت ابعاد پنهان تاریخ خارگ کمک می‌کند.

برای تکمیل تحلیل جایگاه زنان در چهارچوب مطالعات تاریخ فرودستان، این پژوهش از مفهوم «جنسیت» با تکیه بر نظریات جوآن اسکات نیز بهره می‌برد. اسکات، مورخ فمینیست برجسته، در مقاله تأثیرگذار خود «جنسیت: مقوله‌ای مفید برای تحلیل تاریخی»، تأکید می‌کند که جنسیت صرفاً یک واقعیت بیولوژیکی نیست، بلکه یک ساختار اجتماعی و فرهنگی است که روابط قدرت را شکل داده و بر تجربیات افراد تأثیر می‌گذارد. از دیدگاه او، تحلیل تاریخی باید فراتر از تفاوت‌های بیولوژیکی رفته و به بررسی چگونگی ساختاریافتن نقش‌ها، هنجارها و انتظارات اجتماعی بر اساس جنسیت بپردازد. اسکات معتقد است که جنسیت یک عنصر بنیادین در روابط اجتماعی است که از طریق آن قدرت بیان می‌شود و برساخت‌های اجتماعی مردانگی و زنانگی را در بستر تاریخی بررسی می‌کند (Scott, 1986: 1053-1075).

این مفهوم به ما کمک می‌کند تا نابرابری‌ها، تعارضات، و «تفاوت تأثیر متفاوت صنعتی شدن بر مردان تا زنان» را در زیست مردمان جزیره خارگ درک کنیم. کاربست مفاهیم فرودستان و جنسیت به صورت درهم‌تنیده، این امکان را فراهم می‌آورد تا روایت‌های زنان بومی خارگ نه صرفاً بیان تجربیات فردی، بلکه همچون شهادی بر ساختارهای قدرت و نابرابری‌های جنسیتی در بستر صنعتی شدن تحلیل شوند؛ برای مثال تحلیل خشونت خانگی (مانند «کتک‌زدن با چوب سبز نخل») و بررسی چگونگی تغییر یا تداوم آن با ورود صنعت نفت، با در نظر گرفتن موقعیت فرودست زنان و ساختارهای پدرسالارانه پیشا و پساصنعتی صورت می‌گیرد؛ همچنین، فراهم‌نبودن شرایط کار زنان در شرکت نفت در کنار تبعیض بین نیروی بومی و شرکتی، از منظر بازتولید یا تغییر نقش‌های جنسیتی تحلیل خواهد شد. این چهارچوب به ما اجازه می‌دهد تا توسعه سوادآموزی در میان دختران را نه فقط یک پیشرفت آموزشی، بلکه تحولی در مناسبات قدرت جنسیتی و زمینه‌ای برای تغییر در جایگاه زنان در جامعه بررسی کنیم.

جمع‌بندی کاربست چهارچوب در پژوهش حاضر با درهم‌تنیدگی این مفاهیم (روایت، بازنمایی، فرودستان، جنسیت)، به تحلیل عمیق‌تر پویایی‌های پیچیده تحولات خارگ در پرتو صنعتی‌شدن کمک می‌کند. روایت‌های زنان بومی، به‌مثابه صدای فرودستان و با نگاه جنسیتی، به ما اجازه می‌دهند تا به بازنمایی خاصی از گذار از سنت به مدرنیته دست یابیم. این رویکرد، نه تنها به توصیف تغییرات، بلکه به درک عمیق «چگونگی» و «چرایی» تأثیرات صنعتی‌شدن بر ابعاد گوناگون زندگی مردمان جزیره به ویژه زیست زنان (از تغییر در سبک زندگی، نوع غذا و پوشش گرفته تا نقش‌های خانوادگی و اجتماعی، وضعیت اقتصادی، ابعاد سیاسی-امنیتی و مواجهه با مظاهر مدرنیته) کمک می‌کند و از گزارش صرف وقایع فراتر می‌رود. بررسی تضادهای فرهنگی بین زنان بومی و شرکتی به ویژه در مورد پوشش و گسترش آسیب‌هایی مانند اعتیاد در جزیره نیز از منظر همین چهارچوب تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ این تحلیل‌ها همچنین به تفاوت دیدگاه زنان بومی نسبت به تغییر رژیم (پهلوی و جمهوری اسلامی) و تأثیر جنگ هشت ساله ایران و عراق بر زندگی و آوارگی آن‌ها از نگاه جنسیتی و فرودستانه می‌پردازد.

۳. جغرافیای تاریخی جزیره خارگ تا پیش از تحولات صنعتی‌شدن آن

جزیره خارگ یکی از جزایر خلیج فارس است. قدیمی‌ترین منابع تاریخی از این جزیره مذکور با نام‌هایی چون «آراکیا» و «ایکاره» یاد کرده‌اند (گريشمن، ۱۳۴۴: ۷؛ حمیدی، ۱۳۸۰: ۲۷۴). جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی نیز برای نخستین بار از جزیره با دو نام «خارک» و «خارگ» یاد کرده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۶۳: ۱۵۰؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۵۰؛ لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۸۱).

برای جزیره خارک منهای نام مشهور آن، اسامی دیگری همچون «جزیره محترمه» و «ام الریانین» نیز قید شده و معنی اخیر آن را طبق اثر ابن بطوطه به فرمانده کشتی‌ها یا راهنمای آن منتسب دانسته‌اند و دلیل آن این امر ذکر شده که بسیاری از مردم جزیره خارک در قدیم چنین شغلی داشته‌اند (رضوان تبار، ۱۳۸۹: ۱۵۰ و ۱۵۱؛ بحرانی پور، ۱۳۹۴: ۳۰).

رویش طبقات مرجانی از چهارده هزار سال پیش تاکنون این جزیره را بر پهنه خلیج فارس نمودار ساخته است (پورزاهد، ۱۳۵۱: ۶؛ گریشمن، ۱۳۴۴: ۵). همین مرجانی بودن جزیره و محدود بودن خاک‌های رسوبی و قابل رویش، ضعیف بودن بارش‌های جوی سالیانه (۲۲۶ میلیمتر) باعث شده است که جزیره از لحاظ پوشش گیاهی ضعیف باشد (جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس، ۱۳۸۱: ۴۵)، اما به طور کلی باید گفته شود که پراکندگی و نوع پوشش گیاهی در جزیره خارک همانند سایر مناطق گرم جنوب کشور است؛ از این رو گیاهان و درختان خشکی‌پسند و مقاوم در مقابل آب و هوای خشن با ریشه‌های عمیق رویده‌اند (همان)؛ درختانی چون کنار، نخل، سپستان، لوز، و لیل یا انجیر معابد (نوربخش، ۱۳۶۲: ۳۹۸). در این جزیره خرما، موز، مرکبات نیز به عمل می‌آید. گندم و ذرت به مقدار کم در آن زراعت می‌شود و انواع ماهی در کرانه جزیره صید می‌شود (رزم آرا، ۱۳۴۱: ۷؛ اقتداری، ۱۳۷۵: ۸۳۱-۸۳۳). شرایط بالا در نزهة القلوب حمدالله مستوفی نیز چنین آمده است: «و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود...» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۷؛ لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۸۱).

از طرفی شرایط طبیعی و اقلیمی جزیره خارک، بسترهای مناسبی برای زیست صدف مرواریدساز ایجاد کرده است؛ تا جایی که مروارید جزیره خارگ در منابع جغرافیایی نیز مورد توجه قرار گرفته و برجسته شده است (مسعودی، ۱۳۶۱: ۱۰۷/۱؛ اصطخری، ۱۳۴۴: ۳۴؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۷). از لحاظ حیات جانوری نیز باید گفته شود که این جزیره با توجه به منابع آب شیرین نسبت به سایر جزایر خلیج فارس دارای تنوع و تعدد بیشتری از جانوران از جمله آهو است (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۸۵۶؛ جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس، ۱۳۸۱: ۵۳).

بر اساس داده‌های تاریخی می‌توان از نفوذ هخامنشیان و اهمیت جزیره خارگ در امپراتوری آن‌ها صحبت داشت (اقتداری، ۱۳۷۵، ۴۶؛ آل احمد، ۱۳۶۱: ۳۴). در دوران ساسانیان نیز، این حکومت برای حفظ راه‌های تجاری خلیج فارس ساخلوهایی در جزایر خارگ و کیش و اوال ساخته بود (آل احمد، ۱۳۶۱: ۳۸)؛ بنابراین، مسلم است که جزیره خارگ در دوران باستان مسکون بوده است.

بنابر ویژگی‌های پیش گفته، این جزیره پس از فتح مسلمانان در قرن نخست

هجری، مدت‌ها پناهگاه طرفدارانی از جنبش‌های سیاسی همچون خوارج، زنگیان و قرمطیان بوده است و در قرن هفتم هجری و در هنگام از رونق افتادن بنادر شمالی خلیج فارس همچون مهرویان و جنابه (گناوه) از عمران و آبادانی برخوردار بوده است. جزیره خارگ در کنار کیش در سال ۷۲۸ قمری توسط قطب‌الدین تهمتن حاکم هرمز فتح و تا ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس به عنوان شمالی‌ترین جزیره تحت حاکمیت ملوک هرموز به رونق آن توجه می‌شد (رضوان تبار، ۱۳۸۹: ۱۷۱).

در منابع تاریخ میانه ایران از خارگ اطلاعات ویژه‌ای در دست نیست؛ نخستین بار در قرن شانزدهم و در عصر صفویه از حضور پرتغالی‌ها در جزیره خارگ سخن به میان آمده است. هلندی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها نیز از دیگر قدرت‌های غربی محسوب می‌شوند که به شکل‌های مختلف تا نیمه‌های قرن نوزدهم سعی بر تسلط بر این جزیره استراتژیک خلیج فارس داشتند، اما عهدنامه پاریس در عصر ناصری به این غائله‌ها پایان داد. در آغاز قرن بیستم جزیره خارگ تا حدودی مورد کم‌توجهی قرار گرفت و تنها به عنوان منبع استخراج و صادرات سنگ و گچ برای مخازن و پالایشگاه آبادان توسط شرکت نفت ایران و انگلیس مورد استفاده قرار گرفت (همان، ۷۳-۷۵).

از زاویه‌ای دیگر، خارک را باید به نوعی چهارراه دریایی اقوام و ادیان نیز دانست؛ چرا که تنوع ادیان و اقوام در این جزیره بسیار زیاد بوده است. گفته شده است که حتی پیش از میلاد مسیح نیز در این منطقه در کنار ایرانی‌ها، اقوامی چون یونانی‌ها، پالمیری‌ها، عرب‌ها و احتمالاً هندی‌ها حضور داشته‌اند (گریشمن، ۱۳۴۴: ۲۴)؛ البته گویا تنها دو قوم ایرانی و عرب ترکیب ثابت قومی جزیره را در ادوار مختلف تشکیل می‌داده‌اند؛ همچنین اقوام آفریقایی هم از زمانی که به صورت برده در جزیره به فروش می‌رسیدند به ترکیب قومی اضافه شده‌اند (نیبور، ۱۳۵۴: ۱۸۸).

مسلمانان جزیره خارگ شامل دو فرقه اهل سنت و تشیع بودند. از قدیم‌الایام تا زمان گسترش صنعت نفت بیشتر جمعیت جزیره را اهل سنت شافعی تشکیل می‌داده‌اند و عده‌ای در حدود ۱۰ درصد یا بیشتر شیعه اثنی‌عشری بوده‌اند که از بندر ریگ، گناوه، رود حله و سایر نواحی حیات داوود به جزیره مهاجرت کرده بودند (فرامرزی، ۱۳۴۷: ۱۹).
باین حال، در دوره‌ای نزدیک به دو قرن جزیره خارگ چندان محل اعتبار دولت

مرکزی ایران نبود و نهایتاً در سال ۱۳۱۲ شمسی، بنا به تصمیم دولت وقت، به‌عنوان مکانی برای زندگی محکومان حبس ابد در نظر گرفته شد و تصمیم بر این بود که ساکنان جزیره به مکانی دیگر منتقل شوند؛ هرچند این تصمیم عملی نشد، اما در سال ۱۳۳۶ شمسی شرکت‌های عامل نفت ایران جزیره خارگ را محلی برای ایجاد صدور نفت در نظر گرفتند (خسروی، ۱۳۴۲: ۱۱۳).

طبق سرشماری عمومی که در سال ۱۳۳۵ (در آستانه صنعتی شدن) انجام شد، منهای این مهمانان اجباری، ۶۴۷ نفر در کل جزیره زندگی می‌کردند که همگی بومی بود و از این جمعیت تعداد ۳۶۴ نفر مردان و ۲۸۳ نفر را زنان تشکیل می‌داده‌اند (تحول و پیشرفت در خارک، ۱۳۴۴: ۴۳)؛ از جمله عواملی که باعث افزایش جمعیت جزیره خارگ شد و بافت جمعیتی را به شدت تحت تأثیر قرارداد ایجاد پایانه‌های بزرگ صادرات نفت بود، این فعالیت‌ها در سال ۱۳۳۷ آغاز شد و احداث بندر صادراتی و حفر چاه‌های نفت به تدریج تحولات جمعیتی جزیره را رقم زد (جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس، ۱۳۸۱: ۵۶)؛ لذا در یک نگاه کلی می‌توان جزیره خارک را پیش از صنعتی شدن دارای ویژگی‌هایی چون غالب بودن جمعیت بومی بر غیربومی و غالب بودن جمعیت اهل سنت بر دیگر فرق مذهبی دانست؛ همچنین می‌توان بنا بر ویژگی‌های طبیعی جزیره، صید ماهی و مروارید و اشتغال به امور دریانوردی سنتی و داشتن حداقل کارهای دامپروری و کشاورزی را از ویژگی‌های اقتصادی زیست ساکنین آن قلمداد کرد. ساکنینی که انزواگزینی آن‌ها به دلیل شرایط جغرافیایی منطقه همچنین از آن‌ها افرادی با طبع آرام و سخت‌کوش ساخته بود و با صنعتی شدن به یک‌باره در میدان عمومی یک تغییر عظیم قرار گرفتند که بررسی بخشی از این تغییر مبحث بعدی پژوهش حاضر خواهد بود.

۴. صنعتی شدن و تأثیرات آن بر زیست مردمان بومی جزیره خارگ

همان گونه که در بالا ذکر شد، در عصر پهلوی دوم بین سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ شمسی، تصمیم شرکت‌های عامل نفت ایران به زعامت دولت مرکزی بر ایجاد پایانه‌های صادرات نفت در جزیره خارگ (گزارش اتاق بازرگانی ایران، ۱۳۳۹: ۴۰)،

| روایت زنانه بومیان خارگ از نسبت سنت و مدرنیته | ۱۴۳

تقدیر این جزیره منزوی، اما مهم ایرانی در آب‌های خلیج فارس را به صورت کلی تغییر داد و آن را به اقتصادی‌ترین، صنعتی‌ترین و امنیتی‌ترین نقطه سرزمینی تبدیل کرد. شاید بتوان اولین تأثیر مهم بر تاریخ جزیره را تغییر ترکیب جمعیتی آن در ابعاد مختلف دانست که طبیعتاً دیگر تغییرات را به همراه خود داشت.

البته، لازم به ذکر است که در سال‌های ابتدایی و در زمان استقرارهای اولیه، حتی برای خود نیروهای مرتبط با شرکت نفت نیز امکانات رفاهی وجود نداشته است و آن گونه که آل‌احمد گزارش می‌دهد، چادرهای بزرگ جهت استقرار آن‌ها دایر بود (آل‌احمد، ۱۳۶۱: ۴۲)؛ به واقع گروه‌های متعدد فنی و شرکت‌ها، پایانه‌های نفتی خارگ را از سال ۱۳۳۹، آماده بارگیری کشتی‌های حامل کردند (عبت فر، ۱۳۹۸: ۲۴۲). در طی سال ۱۳۳۵ شمسی تا سال ۱۳۴۵ شمسی جمعیت جزیره از ۶۴۷ نفر به ۵۳۶۳ نفر افزایش پیدا کرد (سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۴۵، ۱۳۴۷: ۹). در حقیقت اشتغال به عنوان یکی از عوامل اصلی، باعث مهاجرت به جزیره و افزایش جمعیت آن شد و این روند تا سال ۱۳۵۵ شمسی ادامه داشت؛ به نحوی که در این سال جمعیت جزیره خارگ به ۸۴۵۳ نفر رسید (جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس، ۱۳۸۱: ۵۶).

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و شروع حمله نظامی عراق به خاک ایران و پایانه‌های نفتی خارک، روند جمعیتی در جزیره متفاوت شد و به مثابه عاملی منفی جمعیتی موجب تخلیه اهالی و ساکنین شد و به جز عده کمی از بومیان و کارکنان موظف شرکت نفت، افراد دیگری در آنجا باقی نماندند. در زمان اوج‌گیری درگیری‌های نظامی و به خصوص حملات هوایی، جمعیت جزیره را ۷۹۱ نفر ثبت کرده‌اند (جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس: ۵۶)؛ به بیانی دیگر از حدود بیشتر از ۲۰۰۰ خانوار ساکن در سال ۱۳۵۵ شمسی، در سال ۱۳۶۵ شمسی تنها ۱۹۸ خانوار در جزیره باقی ماندند (جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس: ۵۶)، اما با پایان یافتن جنگ، جریان بازگشت ساکنین بومی و خانواده‌های کارکنان شرکت نفت آغاز شد و جمعیت ۷۹۱ نفری سال ۱۳۶۵ شمسی در سال ۱۳۷۰ شمسی به ۷۲۶۲ نفر افزایش پیدا کرد (حدادی، ۱۳۹۲: ۹۵ و ۹۶).

صنعتی شدن جزیره خارگ منهای تغییر عظیم جمعیتی که رقم زد، دارای تبعاتی بر

زندگی بومیان از آغاز تاکنون نیز بوده است؛ لذا در ادامه این پژوهش برآنیم ضمن توجه به این چالش‌ها یا مزایا، مواجهه بومیان خارگ نسبت به سنت و مدرنیته در فرایند صنعتی‌شدن جزیره را از زبان زنان بومی مورد ثبت و تحلیل قرار دهیم.

۵. روایت زنانه بومیان خارگ از نسبت سنت و مدرنیته در جریان صنعتی‌شدن

۵-۱. معرفی اجمالی زنان راوی

-سکینه تپانچه (دی مجید): متولد ۱۳۱۵ شمسی است. سکینه همسر سوم یکی از بومیان جزیره بود و پنج فرزند دارد. او متعلق به طبقه متوسط جامعه بومی خارگ است. همسرش پیش از صنعتی‌شدن دریانورد (صیاد) و صاحب لنج بود که به دلیل مشغول‌نشدن او در شرکت نفت، موقعیت اقتصادی خانواده در وضعیت جدید جزیره تنزل یافت. او اهل سنت است و سال‌هایی از دوره‌های رضا شاه و محمدرضا شاه را درک کرده است؛ از جمله فعالیت انگلیسی‌ها، آمدن تبعیدی‌ها و صنعتی‌شدن جزیره را تجربه کرده است. او همچنین رفت‌وآمد مکرر شاه به جزیره و وقوع انقلاب ۱۳۵۷ را به خاطر دارد.

-خیری خادم محمدی (دی رضا): متولد ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ شمسی است. خیری تنها همسر منصور حجری بوده و از طبقه متوسط بومیان خارگ است که به دلیل تولید موروثی خانواده‌اش بر بقعه میرمحمد حنفیه واجد منزلت اجتماعی در جزیره بود. این بقعه کانون فرهنگی و اجتماعی جزیره بوده و بسیاری از رویدادها از چشم او دور نمانده است. همسرش پیش از صنعتی‌شدن کشاورز بود. او اهل سنت است، هرچند تولید بقعه امامزاده میرمحمد حنفیه با تفکر مذهبی او و خانواده‌اش در تناقض است، اما این نشان از گذر از مرزبندی‌های مرسوم در زیست واقعی مردمان بومی جزیره بوده است. شخصیت خیری خادم محمدی به عنوان یک زن متولی، روایت او را در این پژوهش بی‌بدیل ساخته است.

-سکینه مته (دی هوشنگ): متولد ۱۳۲۹ شمسی در بندر ریگ یا گناوه است. سکینه برخلاف بسیاری از راویان دیگر که اهل سنت بودند، در خانواده‌ای شیعه متولد شد.

پدرش «هوشنگ»، تعمیرکار کشتی (گلاف) بود. همسرش نیز قبل از ورود به شرکت نفت، ناخدای کشتی بود و پس از آن به‌عنوان راننده و نماینده پیمانکار با شرکت نفت همکاری کرد. او از سن چهارده سالگی و پس از استقرار سازه‌های صنعتی وارد جزیره شد؛ لذا شناختی از فضای پیشاصنعتی ندارد، اما اطلاعات دقیقی از تحولات مرتبط با صنعتی شدن و همچنین دوران انقلاب دارد. او صاحب سه پسر و یک دختر است.

-**آمنه رفعتی (دی خلف):** سن تقریبی او بین ۷۸ تا ۸۰ سال است. آمنه تنها همسر نسیم نسیمی بود که حاصل این ازدواج سه دختر و سه پسر است. خانواده او از مهاجران زنگباری و از طیف فرودستان جامعه جزیره محسوب می‌شوند. آن‌ها سنی مذهب‌اند؛ هر چند کهنسالان جزیره بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شیعه و سنی در گذشته تأکید دارند. همسرش پیش از صنعتی شدن ماهیگیر بود و پس از آن در شرکت نفت به‌عنوان بنا و جاروکش مشغول شد. آمنه که احتمالاً متولد ۱۳۲۴ شمسی است، ورود تبعیدی‌ها و استقرار صنعت نفت و تغییرات آن را به خوبی به یاد دارد و وقوع انقلاب و واکنش‌ها را درک کرده است.

-**خیری چنانی (دی احمد):** متولد ۱۳۲۲ شمسی است. خیری همسر عبدالعزیز شکوهی است و هفت فرزند (دو پسر و پنج دختر) دارند. او متعلق به طبقه برخوردار جامعه بومی خارگ است. همسرش پیش از استقرار پایانه‌های نفتی به مشاغل دریایی اشتغال داشت و پس از آن به پیمانکاری روی آورد که شرایط اقتصادی آن‌ها را بهبود بخشید. او اهل سنت است و درک کاملی از تفاوت زندگی در دوران پهلوی و پس از انقلاب دارد. خانواده او در سیل ۱۳۴۳ و زمان جنگ ایران و عراق، بر خلاف دیگر آوارگان، در خارج از جزیره (شیراز) و در خانه خود مستقر شدند.

-**مریم کنعانی (دی حمید):** سنی حدود هفتاد و چهار سال دارد. مریم همسر محمد عنانی بوده و چهار پسر دارد. همسرش پیش از صنعتی شدن به مشاغل دریایی مشغول بود و سپس به بنایی برای شرکت نفت روی آورد. مریم فضای پیشاصنعتی را ولو در سنین کودکی درک کرده و تحولات عصر صنعتی را به چشم دیده و زیسته است. خانواده او اهل سنت و جماعت‌اند. مسئولیت‌های خانگی (رسیدگی به فرزندان،

آشپزی، خانه‌داری) و حتی بیرون خانه (دامداری، نخل‌داری، گرگورسازی، تورسازی) بر عهده او بود. روایت او از موقعیت زن در نظام اقتصادی خانواده (پیشا و پسا صنعتی)، همکاری مردم و مواجهه با مظاهر نوین تکنولوژی بسیار ارزشمند است.

-گوهر نعیمی (دی رحیم): متولد ۱۳۲۷ شمسی است. گوهر اهل سنت و شافعی مذهب است. پدرش باغدار بود و پس از استقرار شرکت نفت، به رفتگری در آن مشغول شد. همسرش که عباباف بود نیز به همین شغل در شرکت مشغول شد. خاستگاه خانوادگی او از اقشار پایین جامعه است و روایت‌های او بازتابی از زندگی این قشر می‌باشد. او رفتن شاه و واکنش مردم جزیره را به خوبی به یاد دارد.

ردیف	نام اصلی	نام محلی	سن	موقعیت شغلی همسر (پس از استقرار صنعت نفت)	موقعیت شغلی همسر (پس از استقرار صنعت نفت)	مذهب
۱	سکینه تپانچه	دی مجید	۸۸	دریایی (صید)	دریایی (صید)	تسنن ^۱
۲	خیری خادم محمدی	دی رضا	۸۷	کار در شرکت	زراعت	تسنن
۳	سکینه مته	دی هوشنگ	۷۴	کار در شرکت	دریایی (تجارت)	تسنن
۴	آمنه رفعتی	دی خلف	۸۰	کار در شرکت	دریایی (صید)	تسنن
۵	خیری چنانی	دی احمد	۸۱	پیمان‌کاری	دریایی (تجارت)	تسنن
۶	مریم کنعانی	دی حمید	۷۴	کار در شرکت	دریایی (صید)	تسنن
۷	گوهر نعیمی	دی رحیم	۷۶	کار در شرکت	زراعت و عبابافی	تشیع

همان طور که اطلاعات جدول نشان می‌دهد دوگانه شغلی مردم جزیره در دوره پیشاصنعتی، زراعت و مشاغل دریایی بوده است که بعد از استقرار صنعت نفت جای خود را به مشاغل مرتبط با صنعت داده است؛ از این رو به نظر می‌رسد زنان مدنظر این پژوهش به خوبی تغییرات احتمالی ناشی از استقرار صنعت را به خوبی درک کرده باشند. آنچه بر اعتبار داده‌های عرضه شده توسط این هفت نفر می‌افزاید این است که مقیاس نه چندان بزرگ جزیره رصد تحولات را برای آن‌ها قابل دسترس کرده بود. نیاز شرکت‌های مستقر به نیروی کار در دسترس و ارزان و آشنا به محدودیت‌های زندگی

^۱ اهل سنت جزیره همگی شافعی‌اند.

جزیره‌ای بومیان نیز باعث شده بود تا این تحولات به شکل آشکارتری در زندگی آنها بروز یابد. این مسئله در سال‌های ابتدایی که هنوز صنعت نفت امکانات کافی در جزیره مستقر نکرده بود، بیشتر نمود می‌یافت.

۲-۵. بازنمایی و تحلیل روایت زنان بومی

بر اساس داده‌هایی که از این کنشگران دریافت شد صنعتی‌شدن جزیره خارگ که منطقه‌ای کاملاً بومی‌نشین بود، پیامدهای فرهنگی، زیست محیطی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی-امنیتی بسیار گسترده بر زیست مردمان این جزیره داشته است؛ تا جایی که این تأثیرات از دید طبقات فرودست نیز پنهان نبوده و آنها به خوبی این تغییرات را درک و به مقایسه آن با شرایط پیشین خود پرداخته‌اند که در این پژوهش به بازنمایی و تحلیل بخشی از این روایت‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۵-۱. پیامدهای فرهنگی-اجتماعی صنعتی‌شدن جزیره خارگ از دید زنان بومی

صنعتی‌شدن جزیره خارگ با ورود صنعت نفت و گسترش چشمگیر پایانه‌های نفتی از سال ۱۳۳۷ شمسی، تحولات جمعیتی عظیمی را در پی داشت. این دگرگونی، نخستین و ملموس‌ترین پیامد اجتماعی بود که در روایت‌های زنان بومی به وضوح بازنمایی شده است. پیش از صنعتی‌شدن، جمعیت جزیره بسیار اندک و بیشتر بومی بود؛ دی رضا آن را حدود سیصد تا چهارصد نفر با اکثریت اهل سنت ذکر می‌کند (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵).^۱ دی مجید نیز بر کمی جمعیت جزیره و رفت‌وآمد پراکنده از نقاط جغرافیایی نزدیک به خارگ اذعان دارد و روایت می‌کند: «جمعیت زیادی نداشت. همه، مردم همین جزیره بودند. بعضی موقع‌ها از بندر گناوه از بندر بوشهر از آبادان از این طرف‌ها کمی می‌ومدن تو جزیره، ولی جمعیت جزیره کم بود» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها تصویری از یک جامعه کوچک، بسته و متکی بر روابط درونی را بازنمایی می‌کنند که با ورود صنعت، ساختار جمعیتی‌اش دستخوش دگرگونی شد و چالش‌های جدیدی را در پی آورد.

۱. مصاحبه با هر یک از روایان مورد هدف پژوهش در یک روز انجام شده است و در ارجاع‌دهی نیز صرفاً در اولین ارجاع به تاریخ مصاحبه اشاره خواهد شد.

در تحلیل روابط اجتماعی پیش از صنعتی شدن، همزیستی همدلانه و بی‌توجهی به تمایز شیعه یا سنی از مواردی است که تمام راویان بر آن تأکید دارند. این نکته با رهیافت تاریخ فرودستان، نشان‌دهنده یک واقعیت اجتماعی است که در تاریخ‌نگاری رسمی کمتر به آن پرداخته می‌شود و از اهمیت روایت‌های شفاهی در آشکارسازی ابعاد پنهان جامعه خبر می‌دهد. دی مجید معتقد است: «مردم خیلی با عقیده بودند. البته کسی کاری به کار کسی نداشت. با هم زندگی می‌کردیم. ازدواج می‌کردیم» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی احمد نیز تأکید می‌کند: «همیشه با هم بوده‌ایم. جدا از هم نبوده‌ایم» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی مجید توصیفی فراتر ارائه می‌دهد: «مردم همه مسلمان بودند؛ شیعه، سنی، ولی خب سنی‌ها بیشتر بودند. با هم زندگی می‌کردیم. کسی کاری به کار کسی نداشت، ازدواج می‌کردیم. زن می‌دادیم، زن می‌گرفتیم» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵).

این همزیستی توسط دی هوشنگ که یک شیعه بود، نیز تأیید می‌شود: «همیشه خوب بود. اصلاً کسی فرق شیعه و سنی را نمی‌دانست. سنی‌های جزیره تو اسم سنی‌اند، ولی همه چیزشان مثل شیعه‌هاست (با خنده). از قدیم تا حالا زن می‌دادیم زن می‌گرفتیم. چقدر امان ما را دوست دارند. هیچ مشکلی نبوده و نیست» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). دی رضا نیز روایت می‌کند: «نمی‌دانم چرا می‌پرسید؟! ما همه یکی بودیم. ما از همان کودکی تا بزرگ شویم، شیعه و سنی کنار هم بودیم... با هم بوده‌ایم، و بدون اجازه یکدیگر آب هم نمی‌خوردیم، قبلاً بحث شیعه و سنی اینطور نبود. و حال است که هر که از ما می‌پرسد شیعه هستید یا سنی. وصلت می‌کردند با هم و اگر قرار بود خانه‌ای درست کنند با هم مشورت می‌کردند، دختر شوهر می‌دادند مشورت می‌کردند، پسر زن می‌دادند مشورت می‌کردند» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). این روایت‌ها به وضوح هم‌بستگی اجتماعی و مذهبی عمیقی را در جامعه پیشاصنعتی خارج بازنمایی می‌کنند که فراتر از تقسیم‌بندی‌های رسمی مذهبی عمل می‌کرده است. ورود صنعت و به دنبال آن تغییر ترکیب جمعیتی و احتمالاً گفتمان‌های جدید، این هم‌زیستی طبیعی را به چالش کشید و موجب شد تا این

تمایزات مذهبی در دوره‌های بعدی به صورت پرسش‌هایی مشخص (شیعه هستید یا سنی) در زندگی روزمره زنان نمود یابد.

زیست زنان در دوره پیشامدرن، بیشتر با نابرابری‌های جنسیتی و خشونت همراه بود. زنان بومی جزیره خارگ نیز در دوران پیش از صنعتی‌شدن، با ناامنی زندگی زناشویی، خشونت از سمت خانواده و همسر، درگیر بودن در اقتصاد خانه بدون بهره‌وری مالی و محدودیت در ارتباط با جهان بیرون مواجه بودند. صنعتی‌شدن، به تدریج و نه با سرعت، آغازگر تغییر در این شرایط نابرابر شد که زنان آن را تحمل و حتی پذیرفته بودند.

تحلیل روایت‌های این زنان با رهیافت جنسیتی جوآن اسکات، صرفاً به توصیف خشونت بسنده نمی‌کند، بلکه به چرایی و چگونگی نهادینه‌شدن آن در ساختارهای پدرسالارانه پیشاصنعتی می‌پردازد. بیشتر راویان از خشونت فیزیکی و روحی که تحمل کرده‌اند، روایت‌هایی ذکر کرده‌اند و برخی از آن‌ها حتی در سنین کهنسالی، تردیدی در اشتباه بودن آن ندارند. دی مجید با وجود خوشحالی از اینکه در هشت سالگی مجبور به ازدواج نشده، از اینکه همسر سوم مردی دیگر بوده ناراحتی نداشته و آن را مشکل نمی‌داند (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت عمیقاً بازنمایی می‌کند که چگونه هنجارهای پدرسالارانه و جایگاه فرودست زن، ازدواج اجباری یا چندهمسری را امری عادی و قابل پذیرش در آن دوران تثبیت کرده بود. دی احمد نیز بر فضای پدرسالاری حاکم حتی در مقوله ازدواج تأکید می‌کند (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی رضا بخشی از خشونت متحمل شده از سمت زنان را چنین بازنمایی می‌کند: «بله بوده. می‌زدند. کتک می‌زدند؛ شرکت که آمد نه همچنان می‌زدند. الکی نمی‌زدند برای تنبیه بود! شاید کمتر شد. زندگی‌ها کمی عوض شده بود» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). دی مجید نیز با لحنی که انگار خشونت بر علیه زنان امری طبیعی بوده است، چنین توصیفی دارد: «خوب مردها آن زمان کارشون کتک‌زدن به زن بود. سر هر چیزی. غذا، بچه و... همین‌طور. فرقی نمی‌کرد. با چوب سبز نخل...» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این

روایت‌ها با تحلیل جنسیتی نشان می‌دهند که خشونت نه تنها یک رفتار فردی، بلکه بخشی از ساختار قدرت پدرسالارانه بود که از طریق هنجارهای اجتماعی و حتی ابزارهای فیزیکی (چوب نخل) اعمال می‌شده است. این وضعیت موقعیت فرودست زنان را در جامعه پیشاصنعتی تثبیت می‌کرد و روایت‌های آنان به‌مثابه صدای به حاشیه رانده‌شدگان، ابعاد پنهان این نابرابری را آشکار می‌سازند. جالب آنکه، دی هوشنگ، به عنوان یک راوی شیعه، روایتی متفاوت و غیرقابل تعمیم ارائه می‌دهد: «خوب حرف اول و آخر را او می‌زد. درسته، اما هیچ دست روی من بلند نکرد. همیشه به خوبی با من رفتار می‌کرد. در خدمتم بود. عجیبه، دی احمد و دی حاج خلف و بقیه حرف‌های دیگری داشتند؟ (با خنده) آن‌ها فرق می‌کردند. اهل سنت هستند. شاید بین آن‌ها بیشتر رایج بود» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). این تفاوت در بازنمایی تجربه خشونت با رهیافت جنسیتی، ما را به این تحلیل سوق می‌دهد که آیا تفاوت‌های مذهبی (شیعه و سنی) در کنار سایر عوامل اجتماعی بر شدت، شیوع یا بازنمایی خشونت جنسیتی تأثیرگذار بوده است؟ و چگونه زنان با روایت خود این تجربه‌های جنسیتی متفاوت را بازنمایی می‌کنند؟ که در پاسخ به آن باید بیان کرد داده‌های کلی از شرایط جامعه زنان ایران نشان از آن است که قوانین عرفی همیشه بر قوانین دینی سیطره داشته است و تعیین‌کننده چگونگی تعامل مردان با زنان بوده و همچنان هست؛ در واقع مردان جامعه مذهبی نیز در چگونگی رفتار با زنان، پیش از آنکه پیرو بایدهای دینی باشند، بایدهای عرفی جامعه برایشان اهمیت داشته است و روایتی مانند روایت دی هوشنگ را نباید در گستره تفاوت مذهبی مورد تحلیل قرارداد و آن را جدی گرفت.

صنعتی‌شدن جزیره خارگ، با ورود امکانات و سبک زندگی جدید تأثیرات قابل توجهی بر آموزش و پوشش زنان به همراه داشت. پیش از آن، نابرابری جنسیتی در دسترسی به آموزش مشهود بود و تنها یک مدرسه در جزیره آن هم برای پسران وجود داشت. روایت‌های زنان، به‌مثابه صدای فرودستان، نشان می‌دهد که چگونه صنعتی‌شدن، آغازگر تحول در این ساختار نابرابر شد. دی رضا روایت می‌کند: «قبلش

مدرسه نبود. مکتب بود، اما با آمدن شرکت مدرسه هم زدند. دخترها قبلاً اولش نه اما بعدها کم کم می رفتند. یادم می آید اوایل که مدرسه باز شد به بچه هایمان می گفتیم «حرف آدمی [فارسی] بزنید. چون مدرسه می رین می خوانین درس بخونین تا فارسی یاد بگیرید. حالا طوری شده که الان دیگر خارگی بلد نیستند» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). دی هوشنگ نیز هرچند به دلیل فضای فرهنگی خانواده و عدم علاقه والدینش به اختلاط جنسیت در فضای مدرسه، از تحصیل محروم شد، اما تأثیر صنعتی شدن را در باسواد شدن دختران جزیره انکار نمی کند و می گوید: «بله همه می رفتن مدرسه پسر و دختر. فقط ما نتونستیم بریم مدرسه. بابامون اجازه نمی داد. می گفت با پسرها قاطی هست البته این برای جزیره نبود. ما تو گناه بودیم» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). این روایت ها، با رهیافت جنسیتی، تحول در آموزش را نه تنها یک پیشرفت آموزشی، بلکه یک عامل مهم در شکستن ساختارهای سنتی پدرسالارانه و ارتقاء جایگاه فرودست زنان قابل تحلیل می کند؛ هرچند که مقاومت های سنتی مانند اجازه ندادن والدین دی هوشنگ، که نمودی از یک فضای کلان است، همچنان در برابر این تغییرات وجود داشت و بازنمایی کننده تعارض میان سنت و مدرنیته در زندگی زنان بود.

دگرگونی در پوشش زنان و مردان و نحوه تعاملات اجتماعی آنها نیز یکی دیگر از تغییرات فرهنگی برجسته در پرتو صنعتی شدن بود. دی رحیم در مورد پوشش زنان و نحوه تعاملات اجتماعی آنها در سال های پیشاصنعتی روایت می کند: «زن ها همه باحجاب بودند. برقع و روبنده داشتیم. بیرون رفتن از خانه برای ما عیب بود. بیشتر تو خانه بودیم. لباس پوشیده تا سر زانو داشتیم و شلوار خفتی» (مصاحبه با گوهر نعیمی، مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۰۷). این روایت، تصویری روشن از محدودیت های جنسیتی و نقش زنان در فضای خصوصی را بازنمایی می کند که بر اساس هنجارهای سخت گیرانه اجتماعی شکل گرفته بود. دی احمد نیز بر ایمان خالص مردم و محدودیت های اجتماعی تأکید دارد و روایت می کند: «خیلی رسم نبود زن و دخترها را ببینند. مردها را

می‌گویم. یک دختر حتی موقع ازدواج پسر را نمی‌دید. پسر به مادرش می‌گفت فلان دختر را می‌خواهم، می‌رفتند می‌گرفتند. پسر و دختر همدیگر را نمی‌دیدند تا روز عروسی. این قدر پسر و دختر همدیگر را کم می‌دیدند. الان نه...» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها عمق جداسازی جنسیتی در جامعه پیشاصنعتی را بازنمایی می‌کنند که حتی در مراحل کلیدی زندگی مانند ازدواج نیز نمایان بود و بر عدم استقلال و انتخاب زنان فرودست تأکید داشت. دی رضا نیز لباس زنان و مردان را پیش از صنعتی‌شدن چنین توصیف می‌کند: «زن‌ها لباس بلندی داشتند با شلوار خفتی. برقع و روبنده هم استفاده می‌کردند. مردها هم دشداشه داشتند» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵).

دی حمید ضمن تأیید توصیف دیگر راویان در مورد لباس زنان و مردان، تغییر فرهنگی شکل‌گرفته را به زیبایی شرح می‌دهد: «زن‌ها لباس بلندی داشتند با شلوار خفتی (سر شلوار کش بود که جمعش می‌کرد). معمولاً سیاه بود، ولی لباس عروسی رنگی بود. شرکت که اومد جامه خفتی شد ماکسی. اول که برقع بود حالا شد روبنده. بعد از جنگ خیلی عوض شد. مقاومت هم شد، ولی فایده‌ای نداشت دیگه آن لباس‌ها کسی نمی‌پوشید. مسخره هم می‌کردند. قبلاً همون لباس‌ها لباس زندگی زن‌ها بود. حالا فقط یکی یک دونه تو خانه دارند برای یادگاری. از حالت اینکه همه بپوشند درآمده» (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). این روایت با رهیافت جنسیتی اسکات، نشان‌دهنده یک دگرگونی عمیق در هنجارهای اجتماعی و زیبایی‌شناختی زنان است که از یک سو، انتخاب‌های پوششی را گسترش داد و از سوی دیگر، نوعی فشار اجتماعی غیرمستقیم برای پذیرش پوشش مدرن‌تر و کنارگذاشتن نمادهای سنتی (مانند برقع) ایجاد کرد. این فرایند، بازنمایی پیچیده‌ای از تعامل سنت و مدرنیته در حوزه پوشش زنان فرودست است که به تغییر در هویت بصری و اجتماعی آنان انجامید. البته دی هوشنگ نوع پوشش زنان اهل سنت را با زنان شیعه متفاوت می‌داند و می‌گوید: «اینها

برای زن‌های سنی بود. ما شیعیان از اول فقط مینار^۱ (مقنعه) داشتیم. مثل آن‌ها برقعه نداشتیم. همیشه همین جور بودیم» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). این تفاوت در روایت و تأکید بر تمایز پوششی میان شیعه و سنی، با تحلیل جنسیتی و بازنمایی از درون جامعه به ما امکان می‌دهد تا به پیچیدگی‌های هویت جنسیتی و نقش عوامل مذهبی و فرهنگی بر شکل‌گیری هنجارهای پوشش در جامعه بومی خارگ بپردازیم. تحلیلی که نشان از تغییر بر اثر فشارهای ناملموس مدرنیته دارد؛ هر چند که سرعت این تغییر باعث دگرگونی اساسی پوشش به ویژه با وقوع انقلاب نشد؛ زیرا روایت‌های مختلف، حتی در تعامل و پذیرش زنان شرکتی نیز با پوشش مناسب‌تر همراهی دارد و تضاد ویرانگری بین این دو قشر را نمی‌توان شاهد بود؛ زیرا در اساس جامعه ایران پیش از انقلاب جامعه‌ای مذهبی با رویکردی متفاوت از آنچه حکومت در پی القای آن بوده است، ره می‌پیمود.

گسترش اعتیاد در بین مردم جزیره پس از صنعتی‌شدن از دیگر تغییرات اجتماعی برجسته است که در روایت‌های زنان، به‌عنوان صدای فرودستان جامعه، به وضوح بازنمایی شده و پیامدهای آن بر زندگی خانوارها آشکار شده است. تحلیل این پدیده با رهیافت مطالعات فرودستان نشان می‌دهد که چگونه آسیب‌های اجتماعی ناشی از تحولات سریع صنعتی، ورود جمعیت غیربومی و دگرگونی‌های ساختاری، به صورت نامتوازن بر اقشار آسیب‌پذیرتر جامعه، از جمله خانواده‌های بومی تأثیر گذاشته است. دی احمد در این مورد معتقد بود که «قبلاً تریاک و حشیش نبود، اما شرکت که آمد شلوغ که شد این‌ها هم زیاد شد» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی حمید نیز بر نبود این مواد قبل از صنعتی‌شدن تأکید می‌کند و می‌گوید که ابتدا قلیان و سیگار به جزیره ورود کرده است (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). اما دی رضا بر وجود تریاک در جزیره قبل از صنعتی‌شدن اذعان دارد و مصرف آن را صرفاً

۱. مینار یا مقنعه با معنای متداول امروز متفاوت است. مینار شبیه شال دخترانه به رنگ سیاه بود که بافت آن درشت‌تر از شال‌های امروزی است. هنوز نیز بسیاری از پیرزن‌های جنوبی از آن برای پوشش سر استفاده می‌کنند.

دارویی ذکر می‌کند (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). دی خلف نیز بر کم‌بودن تریاک در جزیره و ضابطه‌مند بودن مصرف آن تأکید دارد و روایت می‌کند: «مواد مخدر در زمان شاه بسیار کم بود. تعدادی از مردهای معتاد کارت تریاک داشتند و گاهاً به آبادان می‌رفتند و مواد خود را از داروخانه تهیه می‌کردند، اما در سال‌های اخیر وضع اعتیاد بسیار بد شده و همه خانواده‌ها را گرفتار کرده است» (مصاحبه با آمنه رفعتی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها، به‌مثابه بازنمایی تجربیات فرودستان، نه تنها گسترش اعتیاد را تأیید می‌کنند، بلکه به ما امکان می‌دهند تا به چگونگی تبدیل مصرف دارویی کنترل‌شده تریاک به یک آسیب اجتماعی گسترده در پی دگرگونی‌های ساختاری جامعه (مانند ازبین‌رفتن مشاغل سنتی و تغییرات جمعیتی) پردازیم. این پدیده به طور خاص بر زندگی خانواده‌ها و به‌ویژه زنان تأثیرگذار بوده است؛ چرا که زنان، به‌عنوان نیمی از جامعه فرودست بار این آسیب‌ها را به شکل مضاعف (مانند نگهداری از فرد معتاد یا تحمل مشکلات اقتصادی ناشی از آن) متحمل شدند و روایت‌هایشان این بار مضاعف را بازنمایی می‌کند.

۲-۲-۵. پیامدهای اقتصادی صنعتی‌شدن جزیره خارگ از دید زنان بومی

پیامدهای اقتصادی صنعتی‌شدن جزیره خارگ، که بر زندگی بخش اعظمی از مردمان بومی تأثیر گذاشت، از مهم‌ترین ابعاد این تحول محسوب می‌شود. این تأثیرات، که بیشتر برای بومیان نمود مثبت داشت، مورد تأیید زنان راوی این پژوهش نیز بوده است. با رهیافت تاریخ فرودستان و رویکرد مطالعات جنسیتی این بخش به تحلیل چگونگی دگرگونی در ساختار اقتصادی سنتی و تأثیر آن بر نقش‌ها و موقعیت اقتصادی زنان می‌پردازد.

پیش از استقرار صنعت نفت، اقتصاد خارگ بر پایه کشت وکار، دامداری محدود، صید ماهی و مروارید و تجارت دریایی استوار بود. دی مجید شغل بیشتر مردم را «کشت وکار» یا «مشاغل مربوط به دریا» می‌داند و روایت می‌کند: «مردم بعضیا می‌رفتن دریا، بعضیا نخل داشتن، بعضیا گندم می‌کاشتند... بعضی‌ها ماهیگیری می‌کردن، بعضیا غوص مروارید می‌کردن، بعضیام لنج داشتن تجارت می‌رفتن، می‌رفتن کویت، می‌رفتن همین گناوه، بوشهر، آبادان» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی رضا

نیز بر امور تجاری و خرید با «جهازهای بزرگی که در قدیم بود از ملیوار^۱، زنگبار، هند می‌آمدند» تأکید دارد (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). این روایت‌ها تصویری از یک اقتصاد معیشتی و بازرگانی محلی را بازنمایی می‌کنند که مبتنی بر منابع طبیعی جزیره و روابط کالا به کالا بود؛ «اون موقع خیلی پول نبود بین مردم جنس عوض می‌کردند» (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱).

نقش زنان در این اقتصاد سنتی، هرچند به بیان دی خلف «وجود نداشته است» (مصاحبه با آمنه رفعتی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵)، اما بر اساس روایت‌های دیگر راویان، زنان جایگاه پررنگی در این امور داشتند. آن‌ها هر کاری را که در بهبود شرایط اقتصادی خانواده مؤثر بود، به‌عنوان بخشی از مسئولیت خود انجام می‌دادند. دی رحیم حوزة گسترده کار زنان را چنین توصیف می‌کند: «زن‌ها همه کاری می‌کردند، از خانه‌داری و بچه‌داری تا گله‌داری تا کشاورزی. تو زمان ما، زن‌ها بیشتر توی خانه بوده‌اند. بیرون رفتن زن رسم نبود. عیب بود. آن زمان که مغازه نبود، هرکس باید کار می‌کرد تا کار خانواده پیش برود. زن هم همینطور. ما هم از خانواده فقیری بودیم. باید کار می‌کردیم. من حتی تو کار بنایی و ساخت خانه به پدرم کمک می‌کردم» (مصاحبه با گوهر نعیمی، مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۰۷). دی حمید وسعت کار زنان را در ارتباط مستقیم با شغل همسرانشان می‌داند: «والا زن تو اون موقع همه کاری می‌کرد، یعنی کل کارها با زن بود. برداشت محصول، کاشتن محصول همه اینا زن‌ها بودند. حالا اینکه دقیقاً چیکار می‌کردند، بستگی داشت دیگه اینکه شوهرشون چیکاره باشه. دریایی باشه، اهل زراعت باشه، اهل باغداری باشه، فرق می‌کرد. اون‌ی که شوهرش دریایی بود خوب تا شوهرش از دریا برگرده همه کارها را باید انجام می‌داد. تو همه کارها بود، اما اون‌ی که شوهرش کشاورز بود و باغ‌دار بود یه جور دیگه بود» (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). دی احمد نیز به تقسیم کار اشاره می‌کند: «زن‌ها آسیاب‌کردن گندم و نان درست‌کردن. زمستان که تمام می‌شد، بزها را می‌بردیم جزیره خارگو. زن‌ها بودند، مردها هم سر می‌زدند. ماهیگیری، جیلُم [برداشت گندم و جو] و خرمن با مردها بود.

خرمن را با برا [وسیله‌ای با تیغه‌های فلزی تیز] و الاغ انجام می‌دادیم» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها با رهیافت جنسیتی، نشان می‌دهند که زنان بومی، علی‌رغم جایگاه فرودست و محدودیت‌های اجتماعی، نقش محوری و بی‌بدیلی در اقتصاد معیشتی خانواده و جامعه پیشاصنعتی ایفا می‌کردند. این نقش فراتر از خانه‌داری صرف، شامل تولید مستقیم و کمک به کسب درآمد بود که عموماً به‌عنوان «وظیفه» و بدون بهره‌وری مالی مستقیم برای خودشان تلقی می‌شد.

با صنعتی‌شدن جزیره خارگ و ورود شرکت نفت، مشاغل سنتی مانند کشاورزی، ماهیگیری و صید مروارید به‌تدریج جای خود را به مشاغل مرتبط با صنعت نفت داد. بیشتر همسران زنان راوی به شغل‌های مربوط به شرکت نفت روی آوردند که نشان‌دهنده تغییر بنیادین در وضعیت اقتصادی بومیان بود. دی مجید با وجود تمایل همسرش به ادامه کار دریانوردی، ناراحتی خود را از این تغییر بیان می‌کند: «شرکت که آمد، خیلی خوب شد. همه رفتند سر کار. حقوق داشتند. همه رفتند الا شوهر من. هر چه خواهش کردم نرفت. با عصبانیت می‌گفت: اگر شوهر شرکتی می‌خواهی برو. (با ناراحتی) همه حقوق داشتند. رَشَن^۱ [جیره] داشتند. من وقتی می‌دیدم همه پول دارند. جیره دارند خوب ناراحت می‌شدم. انگار که سختش بود برود زیر دست کسی برای کار» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت به‌مثابه صدای فرودست زنانی که درگیر با پیامدهای تصمیمات مردان بودند، بازنمایی چالش‌های اقتصادی خانواده‌هایی است که با موج صنعتی‌شدن همراه نشدند و در صورت به‌دست‌آمدن اطلاعات بیشتر می‌تواند به‌مثابه حتی یک موضوع مستقل بررسی شود.

بهبود نسبی شرایط اقتصادی بومیان با ورود صنعت، بر سبک زندگی و رفاه عمومی نیز تأثیر گذاشت. دی رضا روایت می‌کند: «وقتی مغازه‌ها آمدند و گوشت و مرغ بیشتر شد غذای مردم هم کم‌کم تغییر کرد» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). دی هوشنگ نیز تأکید دارد: «شرکت خیلی خوب بود. مردم رفتن سر

۱. رشن (ration) به معنای جیره؛ واژه‌ای پرکاربرد در ادبیات کهنسالان جزیره است که ناظر به تغییری قابل توجه در رفاه و امنیت اقتصادی جامعه جزیره است. رشن در واقع جیره غذایی شرکت نفت بود که از زمان استقرار صنعت نفت توسط شرکت نفت انگلیس در شهرهای ایران مرسوم شد و ماهانه به کارکنان داده می‌شد.

کار. هیچ کسی بیکار نبود. به مردم رَشَن می دادند. همه جوهره شرکت خوب بود. مردم باسواد شدند. امکانات زیاد شد. قبلش هیچ چیز نبود» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). این روایت‌ها به وضوح بازنمایی می‌کنند که چگونه صنعتی شدن، از طریق ایجاد شغل پایدار، پرداخت حقوق ثابت و توزیع «رَشَن» (جیره غذایی)، امنیت اقتصادی خانواده‌ها را به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش داد و بار سنگین تأمین معیشت را از دوش زنان به‌عنوان کنشگران اصلی اقتصاد معیشتی پیشین برداشت. دی حمید بر این تأثیر مثبت بر زندگی زنان تأکید می‌کند: «والله خوب زندگی عوض شد. دخترها می‌رفتند مدرسه. درس می‌خواندند. مردها حقوق می‌گرفتند. جیره غذایی از شرکت داشتیم زن‌ها که سر کار نمی‌رفتند، ولی همین که مردها رفتند سر کار تو شرکت، برای ما هم شرایط را عوض کرد. حالا دیگه منتظر نبودیم از دریا برگردند» (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). این روایت به خوبی بازنمایی زیست پر استرس و سراسر نگرانی زنان جزیره در گذشته بود^۱ که با شغل دریانوردی همسرانشان شکل می‌گرفت و مشاغل جدید صنعتی این چالش را به طور کامل برطرف کرده بود. این تغییرات، اگرچه مستقیم به معنای اشتغال زنان در شرکت نبود، اما با کاهش بار مسئولیت خانگی و رفع نگرانی‌های معیشتی به بهبود غیرمستقیم شرایط زندگی زنان منجر شد.

ورود امکانات جدید و مظاهر تکنولوژی مدرن نیز از پیامدهای اقتصادی-اجتماعی صنعتی شدن بود که در روایت‌های زنان بازتاب یافته است. دی رحیم از آمدن امکانات چنین یاد می‌کند: «شرکت که آمد پنکه آمد، کولر گازی آمد. تلویزیون. قبلاً تابستان‌ها پشت بام یا تو حیاط می‌خوابیدیم. الان خیلی بهتر شده بود» (مصاحبه با گوهر نعیمی، مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۰۷). دی مجید نیز روایت جالبی از مواجهه زنان با تلویزیون دارد: «... یادم می‌آید تلویزیون که آمد، فکر می‌کردیم آقای که توش هست ما را می‌بیند. تا یک خواننده مرد می‌آمد، سریع جلو سر و صورت خودمون را می‌پوشاندیم که ما را نبیند. بعد رادیو آمد» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵)؛ با این حال، مواجهه با امکانات جدید و نحوه استفاده از آن‌ها، تفاوت‌های جنسیتی را نیز برجسته می‌سازد.

۱. اکنون مجسمه بانوی منتظر در ساحل بوشهر نماد همین سبک زندگی در گذشته مردم ساحل نشین است.

دی احمد با وجود گستردگی این امکانات (سینما، برق، زمین فوتبال) در روایت خود بیان می‌کند که زنان بومی به ویژه در ابتدا تمایل چندانی به استفاده از برخی از آن‌ها نداشتند: «سینما من نمی‌رفتم، ولی بچه‌ها (مردها و پسرها) می‌رفتند. خوشم نمی‌آمد. چون باید برقع می‌گذاشتم. خوب نمی‌رفتم، ولی خیلی عجم‌ها^۱ می‌رفتند. خارجی‌ها هم می‌رفتند. حتی یادم می‌آید دخترها هم می‌رفتند، ولی با مینار (مقنعه) می‌رفتند. پسرها بدشان می‌آمد دخترها بی روسری باشند. به خاطر محرم و نامحرم. برقع داشتیم چادر هم داشتیم» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). دی حمید نیز بر عدم استفاده زنان بومی از امکاناتی چون سینما و کاباره تأکید می‌کند (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). این روایت‌ها با تحلیل جنسیتی، نشان می‌دهند که چگونه هنجارهای اجتماعی و مذهبی (حجاب و محرم-نامحرم) در جامعه بومی، نحوه تعامل زنان را با مظاهر مدرنیته محدود می‌ساخت و تفاوت‌هایی را در تجربه دسترسی به امکانات رفاهی و تفریحی بین زنان و مردان و همچنین بین زنان بومی و غیربومی بازنمایی می‌کرد. زنان بومی به‌مثابه فرودستان حتی در مواجهه با پیشرفت‌های رفاهی تحت تأثیر هنجارهای جنسیتی قرار داشتند که آزادی عمل آن‌ها را تعیین می‌کرد.

۵-۲-۳. پیامدهای سیاسی-امنیتی صنعتی‌شدن جزیره خارگ از دید زنان بومی

جزیره خارگ، علاوه بر تحولات اقتصادی و اجتماعی همواره بستر رویدادهای مهم سیاسی و امنیتی نیز بوده است؛ از جمله این تحولات، تصمیم به اعزام تبعیدیان سیاسی-امنیتی به این جزیره منزوی در دوره پیش از صنعتی‌شدن بود؛ روایت‌های زنان بومی، اگرچه به دلیل فضای سنتی و محدود حاکم بر جامعه در آن زمان، عموماً جزئیات اندکی از این تعاملات را بازنمایی می‌کنند، اما به ارتباطات محدود و دوجانبه میان تبعیدیان و بومیان اشاره دارند. دی مجید، با وجود نبود امکان حضور گسترده در اجتماع، از شناخت برخی از تبعیدیان سخن می‌گوید. او روایت می‌کند که تبعیدیان (مردان) در مواقع ضروری با پرداخت پول از خدمات خارجی‌ان استفاده می‌کردند که شامل شستن لباس و پختن نان بود. دی مجید در این امور همکاری داشته و بیان

۱. منظور از عجم‌ها فارس‌ها هستند. خود دی احمد عرب بوده است.

می‌دارد: «براشون نون نازک [نان تیری] می‌پختیم. گرده [نان حجیم محلی] درست می‌کردیم» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها به‌منابه صدای فرودستان جامعه، نه تنها حضور تبعیدیان را بازنمایی می‌کند، بلکه به شکل‌گیری نوعی تبادل خدمات میان گروه‌های به حاشیه رانده‌شده (تبعیدیان) و زنان بومی (که خود در فضای محدودتری قرار داشتند) اشاره دارد. این ارتباط متقابل بود و تبعیدیان نیز در اموری مانند کمک‌های پزشکی به بومیان یاری می‌رساندند. نام‌هایی مانند دکتر مادرزاد در خاطر این راویان بومی ماندگار شده است؛ دی مجید می‌گوید: «آره، قربانش می‌گرم، می‌آمد و درمانان می‌کرد، کاش الان بود و می‌آمد درمانم می‌کرد» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵)

تغییر رژیم سیاسی در سال ۱۳۵۷ و رویداد جنگ تحمیلی، از وقایع مهم سیاسی جزیره خارگ است که تأثیرات آن را این راویان کهنسال به چشم خویش دیده‌اند.^۱ روایت‌های آنان، مقایسه‌ای عمیق میان دو دوره متفاوت پیش و پس از انقلاب را بازنمایی می‌کند. از منظر فرودستان پیامدهای این تحولات کلان سیاسی بر زندگی روزمره، به ویژه از بُعد جنسیتی آشکار است. تمام این زنان بومی، زیست مردمان جزیره را در دوره پهلوی بهتر از شرایط امروز دانسته‌اند و معتقد بودند که در آن زمان، بحث تفکیک بین شیعه و سنی وجود نداشته و این مولود فضای پس از انقلاب است. دی احمد در جواب به پرسشی در این مورد می‌گوید: «...زمان شاه می‌گفتند شاه داره میاد جزیره. می‌رفتیم فرودگاه استقبال. هر کی هر جور می‌رفت، با برقع، بی برقع. با چادر، بی چادر. به کسی گیر نمی‌دادند. نه شهردار نه بخشدار، اما بعدش این طور نبود، گیر می‌دادند. ایراد می‌گرفتند. گرانی هم که می‌بینید» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت با رهیافت جنسیتی، نشان‌دهنده تفاوت در هنجارهای اجتماعی و میزان نظارت بر پوشش و حضور زنان در فضای عمومی در دو دوره است. در دوره پهلوی به نظر می‌رسد نوعی انعطاف‌پذیری در هنجارهای پوشش وجود داشت که زنان آن را به‌عنوان فضای بازتر بازنمایی می‌کنند؛ در حالی که پس از انقلاب، این

۱. ذکر نتایج این مقایسه به‌عنوان نمونه‌ای از بازنمایی این خاطرات، به معنی تأیید مطالب ذکرشده نیست؛ زیرا محصول تجربه محدود از سوی جامعه آماری محدود است.

آزادی عمل کاهش و نظارت اجتماعی افزایش یافته است. سفرهای متعدد شاه به جزیره خارگ و مراسم استقبال از او و جزئیات مرتبط با آن، در روایت دی هوشنگ نیز وجود دارد: «هوا خیلی بی سابقه سرد بود. تا جایی که آب یخ می زد. من نبودم، فقط شنیدم شاه گفته بود چرا تو این سرما بچه‌ها را آورده‌اید فرودگاه برای استقبال» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). دی مجید نیز بر بهتر بودن دوره پهلوی از نظر مردم جزیره تأکید می‌کند: «والله آن موقع بهتر بود. کسی کاری به کار کسی نداشت. الان این طور نیست. فقر و گرانی هم که می‌بینید. کسی که نداره باید از گشنگی بمیره. الان وضع جزیره هم می‌بینید. جوان‌ها بیکارند. معتاد هستند» (مصاحبه با سکینه تپانچه، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها به‌مثابه بازنمایی دیدگاه فرودستان، نه تنها به مسائل سیاسی-اجتماعی کلان (مانند فقر و بیکاری)، بلکه به ابعاد شخصی‌تر و ملموس‌تر زندگی روزمره نیز می‌پردازند و تصویر زنان از «بهتر بودن» یک دوره را با توجه به وضعیت معیشتی و اجتماعی خود بازنمایی می‌کنند.

وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷، در جزیره خارگ نیز به مانند تمام نقاط ایران، دارای حامیان و مخالفانی بود. دی حمید بر خوشحالی برخی و ناراحتی برخی دیگر در ارتباط با وقوع انقلاب تأکید می‌کند (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). دی رضا در توصیفی از آن روزها چنین روایت می‌کند: «پدرم می‌گفت برو با زن‌ها راهپیمایی، می‌گفتم برم چه بگم نمی‌رم. خیابان‌ها پر بود. خیلی‌ها می‌رفتن خیلی‌ها هم نمی‌رفتند» (مصاحبه با خیری خادم محمدی، مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۵). خیری چنانی (دی احمد) نیز ضمن جدانکردن مردم و عقایدشان در ارتباط با دفاع از انقلاب، بخشی از وعده‌های منجر به حمایت از انقلاب را چنین برمی‌شمارد: «وقتی انقلاب شد، گفتند براتون آب میاریم، نفت میاریم، همه چی ارزون می‌شود، همه چی درست می‌شود. مردم خوشحال شدند و حمایت کردند» (مصاحبه با خیری چنانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۵). این روایت‌ها بازنمایی پیچیده‌ای از واکنش‌های متکثر مردم به انقلاب ارائه می‌دهند و نشان می‌دهند که چگونه زنان، به‌مثابه کنشگران فرودست، این رویداد بزرگ را از منظر شخصی و خانوادگی خود تجربه و بازنمایی کرده‌اند.

جنبه دیگر حیات جزیره پس از انقلاب، پدیده جنگ تحمیلی بود. جزیره خارگ از

اولین نقاط مورد هدف دشمن بعثی بود که به تواتر مورد شدیدترین حملات ویرانگر قرار گرفت. این حملات، زندگی مردمان بومی و ساکنین دیگر جزیره را به شدت تحت تأثیر قرار داد و منجر به خروج بخش اعظم جمعیت خارگ شد. زنان راوی پژوهش حاضر نیز در بخشی از بازنمایی روایت از حیات زیسته خویش، به چگونگی تأثیر این جنگ بر زندگی خود پرداخته و به بیان خاطراتی اقدام ورزیدند که بخش اعظم آن تأکید بر خروج اجباری آن‌ها از جزیره بوده است. دی هوشنگ تأثیر ویرانگر جنگ را چنین بازنمایی کرده است: «داشتیم زندگی می‌کردیم. یکباره دوتا هواپیما آمد. فکر کردیم هواپیمای مسافری شرکت است، اما بعد صدای انفجار آمد. مخزن‌ها را زدند. ترکش‌ها تا توی خانه ما آمد. ولی خدا رحم کرد. مردم هرکس با هر چی داشت رفتند برای خاموش کردن مخازن و جلوگیری از پیش‌روی نفت‌ها. کشتی آوردند که مردم را از جزیره ببرند. بار اول من مقاومت کردم، لج‌بازی کردم. گفتم بچه‌هایم (پسرهایم) را تو جزیره ول نمی‌کنم. همه رفته بودند. هیچ کس از همسایه‌ها نبودند. بعداً که دوباره حمله شد من هم موقت رفتم. دخترم تو حملات خیلی آسیب روحی دید» (مصاحبه با سکینه مته، مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۲). تأکید بر سختی و آوارگی که برای تمام ساکنان جزیره با جنگ پیش آمده بود، مورد تأیید مریم کنعانی نیز بود. او در یادکردی تلخ از این تأثیر بیان می‌کند: «جنگ که شد حمله کردند به جزیره. خیلی زیاد. ما را سوار کشتی کردند، همه را بردند بیرون. بعضی رفتند بوشهر. بعضی شهرک جنگ‌زده‌ها تو برازجان. بعداً هم عالی شهر. بعضی هم رفتند شیراز. خیلی سخت بود. آواره شده بودیم» (مصاحبه با مریم کنعانی، مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۱). این روایت‌ها با رهیافت فرودستان، نشان می‌دهند که چگونه جنگ به‌عنوان یک پدیده سیاسی-امنیتی کلان، بر زندگی روزمره و امنیت زنان تأثیر مستقیم گذاشت و موجب آوارگی و آسیب‌های روحی آن‌ها شد. این تجربیات، بازنمایی‌کننده آسیب‌پذیری مضاعف زنان در شرایط بحرانی هستند و در مطالعات جنستی نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت.

۶. نتیجه‌گیری

صنعتی شدن جزیره خارگ در اواخر دهه ۳۰ شمسی، سرنوشت این جزیره کوچک، اما

استراتژیک را در مسیری کاملاً متفاوت پیش برد و تأثیر مستقیمی بر زندگی بومیان داشت. زنان که نیمی از جمعیت بومی بودند، از متأثرین و شاهدان اصلی این تحولات بودند. این پژوهش، با اتکا بر روایت‌های شفاهی این زنان و با رهیافت تاریخ فرودستان و رهیافت جنسیتی جوآن اسکات به بازنمایی پیامدهای عمیق صنعتی شدن بر گذار جامعه خارگ از سنت به مدرنیته پرداخت؛ رویکردی که خلاً موجود در پژوهش‌های پیشین را پر کرد. نتایج این تحقیق، دلالت بر چندین بُعد از تأثیرات صنعتی شدن بر زیست بومیان جزیره به ویژه زیست زنان دارند:

بعد فرهنگی-اجتماعی: استقرار صنعت نفت به ایجاد فضای بازتر اجتماعی، تغییر در سبک زندگی (از جمله نوع غذا و پوشش) و ورود مظاهر تکنولوژی مدرن به خانواده‌ها منجر شد. این تغییرات با وجود مقاومت‌های سنتی، به تدریج بر هنجارهای جنسیتی تأثیر گذاشت و موجب توسعه سواد در جامعه جزیره، به ویژه برای دختران، شد. هم‌زیستی مذهبی شیعه و سنی، که پیش از صنعتی شدن عمیق و فارغ از تفکیک بود، پس از آن تحت تأثیر نسبی قرار گرفت.

بعد اقتصادی: صنعتی شدن تغییر بنیادین فضای کسب‌وکار و افزایش رفاه و ثروت بومیان را به دنبال داشت. ورود مشاغل صنعتی و توزیع «رَشَن» (جیره غذایی)، امنیت اقتصادی خانواده‌ها را افزایش داد و بار سنگین تأمین معیشت را از دوش زنان که پیش‌تر نقش پررنگی در اقتصاد معیشتی داشتند، برداشت؛ این تحولات اگرچه زنان را مستقیم وارد بازار کار نکرد، اما غیرمستقیم بر بهبود کیفیت زندگی آنان تأثیر گذاشت.

ابعاد سیاسی-امنیتی: روایت‌های زنان، تجارب آن‌ها از تغییرات رژیم (پهلوی و جمهوری اسلامی) و تأثیرات ویرانگر جنگ تحمیلی (مانند آوارگی و آسیب‌های روحی) را آشکار ساخت. این تجارب، آسیب‌پذیری مضاعف زنان را در شرایط بحران‌های کلان سیاسی-امنیتی بازنمایی می‌کند؛ در عین حال، نمی‌توان چالش‌های مهمی را که در پی این تحولات پدید آمد، نادیده گرفت؛ این چالش‌ها شامل گسترش اعتیاد و پیامدهای آن بر خانواده‌ها، تضادهای فرهنگی (مانند مواجهه با مظاهر مدرنیته چون سینما و کاباره) و تفاوت‌ها در نحوه تعامل با پوشش زنان بومی و شرکتی و نابرابری‌های جنسیتی نظیر خشونت خانگی (که اگرچه کاهش یافت، اما ریشه‌های آن

باقی ماند) و تبعیض بین نیروی بومی و شرکتی بود. در نهایت، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که صنعتی‌شدن خارگ فرایندی چندوجهی بود که نه تنها به دگرگونی‌های آشکار اجتماعی-اقتصادی منجر شد، بلکه بر ساختارهای عمیق‌تر فرهنگی و جنسیتی نیز تأثیر گذاشت. بازنمایی این روایت‌ها، به مثابه صدای فرودستان، بینش تاریخی عمیق‌تری نسبت به تجربه گذار از سنت به مدرنیته در یک جامعه بومی ارائه می‌دهند و تأکید می‌کنند که تأثیرات صنعتی‌شدن بر مردان و زنان به اشکال متفاوتی بروز یافته است. این یافته‌ها به غنی‌سازی تاریخ‌نگاری اجتماعی-اقتصادی ایران، با تمرکز بر تجارب جنسیتی و فرودستانه، کمک شایانی می‌کند و باشد که مورد توجه ویژه تاریخ آکادمیک قرار گیرد.

فهرست منابع

- ابن بلخی، ابوالقاسم محمد (۱۳۳۳)، *فارسنامه*، به اهتمام گای لسترانج و آلن نیکسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۰)، *دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران*، ترجمه آرش عزیزی، تهران: ققنوس.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۴)، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۵)، *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶)، «زندگینامه خودنوشت»، *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایگلتن، تری (۱۳۹۳)، *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، عباس مخبر، تهران: مرکز.
- آل احمد، جلال (۱۳۶۱)، *جزیره خارک در بیتیم خلیج فارس*، تهران: امیر کبیر.
- بحرانی پور، علی (۱۳۹۴)، «بررسی معیارهای قشربندی دریانوردان سواحل خلیج فارس تا پیش از سلطه مرکانتالیسم»، *نشریه تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال پنجم شماره ۱، صص ۲۳-۴۴.
- پورزاهد، رضا (۱۳۵۱)، *جزیره خارک*، تهران: امیرکبیر.

- تحول و پیشرفت جزیره خارک (۱۳۴۴)، بی‌جا: انتشارات شرکت های عامل نفت ایران. تولان، مایکل (۱۳۸۳)، *روایت‌شناسی (درآمدی زیان‌شناسی-انتقادی)*، تهران: سمت.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۳)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری. حسینی فسایی، حسن (۱۳۶۷)، *فارسنامه ناصری*، به تصحیح دکتر منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر.
- حمیدی، سید جعفر (۱۳۸۰)، *فرهنگ نامه بوشهر*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. خسروی، خسرو (۱۳۴۲)، *جزیره خارک در دوره استیلای نفت*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رزم آرا، حسینعلی (۱۳۴۱)، «جزایر خلیج فارس»، *سمینار خلیج فارس*، بی‌جا. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح (۱۳۸۱)، *جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۴۵ شهرستان بندر بوشهر (۱۳۴۷)، جلد صد و سی و نهم، تهران: مرکز آمار ایران.
- فرامرزی، احمد (۱۳۴۷)، *جزیره خارک*، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- گريشمن، رومن (۱۳۴۴)، *جزیره خارک*، بی‌جا: انتشارات شرکت های عامل نفت ایران. گزارش اتاق بازرگانی ایران (۱۳۳۹)، «جزیره خارک و موقعیت آینده آن»، *نشریه اتاق بازرگانی ایران*، شماره ۹۹، صص ۳۹-۴۸.
- لسترنج، گای (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لعبت فر، احمد (۱۳۹۸)، «اجرای طرح چم و تأثیرات آن در صنعت نفت ایران ۱۳۴۲-۱۳۴۶»، *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، سال هشتم شماره دوم، صص ۲۳۸-۲۵۴.
- مارتین، والاس (۱۳۹۱)، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس. مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، *واساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سه ده، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.
- محمدی، جمال؛ محمودی، جهانگیر (۱۳۹۶)، «روایت تاریخ در مطالعات فرودستان (استراتژی‌ها و سیاست نوشتار تاریخ فرودستان)»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، دوره ۲۵، شماره ۲، صص ۴۵۷-۴۷۹.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *نزه القلوب*، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۶۱)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی.

نوریبخش، حسین (۱۳۶۲)، *خلیج فارس و جزایر ایرانی*، تهران: انتشارات سنائی.
نیبور، کارستن (۱۳۵۴)، *سفرنامه*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: انتشارات توکا.

پایان نامه‌ها

حدادی، فاطمه (۱۳۹۲)، «بررسی مقایسه‌ای وضعیت فعلی اجتماعی-فرهنگی خارک با گذشته آن (با تأکید بر کتاب خارک در یتیم خلیج فارس اثر جلال آل احمد)»، *پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
رضوان تبار، امیر (۱۳۸۹)، «نقش جزایر کیش و خارک در تحولات سیاسی و اقتصادی خلیج فارس از قرن اول هجری تا تشکیل سلسله صفویه»، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، اهواز، دانشگاه شهید چمران.
مرادی، علی‌رضا (۱۳۹۰)، «تحلیل گفتمان سینمای جنگ با تأکید بر آثار ابراهیم حاتمی‌کیا»، *پایان نامه علوم ارتباطات اجتماعی*، تهران، دانشگاه تهران.

مصاحبه‌ها

تپانچه، سکینه (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۱۵ آذر.
چنانی، خیری (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۱۵ آذر.
خادم محمدی، خیری (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۲۵ آبان.
رفعتی، آمنه (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۱۵ آذر.
کنعانی، مریم (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۱ آذر.
مته، سکینه (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۲ اسفند.
نعیمی، گوهر (۱۴۰۲)، تحولات خارگ در عصر صنعت نفت، مصاحبه از حسن الهیاری، ۷ دی.

Scott, J. W. (1986), "Gender: A useful category of historical analysis," *The American Historical Review*, 91(5), pp. 1053–1075.

Transliteration

- Al-e-Ahmad, Jalal (1982). *Kharq Island, the Orphan of the Persian Gulf*, Tehran, Amīr Kabīr.
- Anousheh, Hassan (1997), "Autobiography", *Dictionary of Persian Literature*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Atabaki, Touraj (2011). *Government and the Subordinates: The Rise and Fall of Authoritarian Modernity in Turkey and Iran*, translated by Arash Azizi, Tehran, Qoqnūs.
- Bahranipour, Ali, (1995), A Survey on the Criteria for Social Stratification of Mariners in Iranian Southern Coasts (A.H 7-10th /A.D 13-16th Centuries), *Journal of Social History Research*, Year 5, No. 1, pp. 23-44.
- Eagleton, Terry (1994). *Literary Theory*, Abbas Mokhber, Tehran, Markaz.
- Eghtedari, Ahmad (1996). *Monuments of Ancient Cities on the Coasts and Islands of the Persian Gulf and the Sea of Oman*, Tehran, Cultural Monuments and Honor Society.
- Estakrī (1965). *Masālik wa Mamālik*, with the efforts of Iraj Afshar, Tehran, Book Translation and Publishing Company.
- Faramarzi, Ahmad (1968). *Kharg Island*, Tehran, Ibn Sina Library Publications.
- Geographical Organization of the Armed Forces (1969). *Geography of the Iranian Islands of the Persian Gulf*, Tehran, Geographical Organization of the Armed Forces.
- Grishman, Roman (1965). *Kharg Island*, N.p, Publications of Iranian Oil Operating Companies.
- Hamidi, Seyyed Jafar (1981). *Farhang-Nāmeḥ Bushehr*, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications.
- Ḥodūd ul-‘Alam mīn al-Mašrīq īla al-Maghrīb (1984), edited by Manouchehr Sotoudeh, Tehran, ṭahūrī.
- Hosseini Fasaai, Hassan (1988). *Fārsnāmeḥ Nāšerī*, edited by Dr. Mansoor Rastegar Fasaai, Tehran, Amīr Kabīr.
- Ībn Balkī (1984). *Fārsnāmeḥ*, edited by Guy Le Strange and Alan Nixon, Tehran, Donyāyeh Ketāb.
- Ībn Ḥawqal (1987). *ṣorat ul-Arḍ*, translated by Jafar Shaar, Tehran, Iranian Culture Foundation.
- IRAN STATISTICAL YEARBOOK 1345 (1347), vol 139, Bandare Bushehr, Tehran: Statistical Centre of Iran.
- Khosravi, Khosro (1969). *Kharg Island during the Oil Domination Period*, Tehran, Tehran University Press.
- Le Strange, Guy (1994). *Lands of the Eastern Caliphate*, translated by Mahmoud Erfan, Tehran, Scientific and Cultural Publications.
- Lobatfar, Ahmad, (2019), The implementation of the Cham plan and its effects on the Iranian oil industry 1968-1969, *Journal of Social and Economic History*, Year 8, Issue 2, pp. 254-238.
- Martin, Wallace (1992). *Recent theories of narrative*, translated by Mohammad Shahba, Tehran, Hermes.
- Mas‘oūdī, Abūl-Ḥasan ‘Alī b. al-Hossāīn (1982), *Morūj al-Ḍahab*, translated by Abul-Qasim Payandeh, Tehran, Scientific and Cultural Publications.
- Mohammadi, Jamal; Mahmoudi, Jahangir (2017). "The narrative of history in the studies of the marginalized (strategies and politics of writing the history of the marginalized)", *Sociological Studies*, Volume 25, Issue 2, pp. 457-479.
- Mostūfi, Ḥamdollāh (1983). *Nozhat ul-Qolūb*, Tehran, Donyāyeh Ketāb.
- Munslow, Alun (2015). *Deconstructing history*, translated by Majid Moradi Sedeh, Tehran, Islamic History Research Institute Publications.

- Niebuhr, Carsten (1975). *Riesebeschreibung nach Arabien und den umliegenden Landern*, translated by Parviz Rajabi, Tehran, Tokā Publications.
- Nourbakhsh, Hossein (1983). *Persian Gulf and Iranian Islands*, Tehran, Sanāeī Publications.
- Pour Zahid (1972). *Kharq Island*, Tehran, Amīr Kabīr.
- Razm-Ara, Hossein Ali (1969). *Persian Gulf Islands*, Persian Gulf Seminar, N.p.
- Report of the Iranian Chamber of Commerce, (1960), *Kharg Island and its Future Position*, Publication of the Iranian Chamber of Commerce, No. 99, pp. 48-39.
- The Evolution and Progress of Kharq Island* (1965). N.p, Publications of Iranian Oil Operating Companies.
- Toolan, Michael J (1983). *Narrative: a critical linguistic introduction*, Tehran, Samt.

Theses

- Haddadi, Fatemeh (2013). *A comparative study of the current socio-cultural situation of Kharg with its past (with emphasis on the book Kharg in the Orphan of the Persian Gulf by Jalal Al-Ahmad*, MA thesis in Sociology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch.
- Moradi, Ali-Reza (2011). *Discourse analysis of war cinema with emphasis on the works of Ebrahim Hatami-kia*, Dissertation in Social Communication Sciences, Tehran, University of Tehran.
- Rezvan Tabar, Amir (2010). *The role of Kish and Kharg islands in the political and economic developments of the Persian Gulf from the first century AH to the formation of the Safavid dynasty*, MA thesis, Ahvaz, Shahid Chamran University.

Interviews

- Chenani, Khairy, (2023), *Developments of Kharg in the era of the oil industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 15 December.
- Kanani, Maryam, (2023), *Foreign Developments in the Age of the Oil Industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 1 Azar.
- Khadem Mohammadi, Gohar, (2023), *Developments of Kharg in the era of the oil industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 25 November.
- Mata, Sakineh, (2023), *Foreign Developments in the Age of the Oil Industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 2 Esfand.
- Naimi, Gohar, (2023), *Foreign Developments in the Age of the Oil Industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 7 Day.
- Rafati, Amina, (2023), *Foreign Developments in the Age of the Oil Industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 15 Azar.
- Tapanche, Sakineh, (2023), *Developments of Kharg in the era of the oil industry*, interview with Hassan Al-Hayari, 15 December.

The Indigenous Women's Narrative of Kharg on the Relationship Between Tradition and Modernity in the Development of the Oil Industry

Extensive Abstract

Introduction: The discovery and export of oil in recent decades led to the industrialization of Kharg Island, imposing massive transformations on the lives of its indigenous community. In fact, a political-economic decision by the Pahlavi regime in the late 1950s to convert Kharg into Iran's oil export terminal drastically altered the fate of the island and its native inhabitants. Recognizing the neglect of indigenous adaptation to these changes—especially their impact on women—this study focuses on examining the influence of the oil industry on the transition of Kharg's entire indigenous society from tradition to modernity. Their narratives, as the voices of the subaltern, reflect a comprehensive perspective on societal transformations and uncover hidden aspects of these developments.

Method: This research adopts a descriptive-analytical approach, using oral history methodology based on semi-structured, in-depth interviews with seven elderly indigenous women, analyzed through a gender studies framework inspired by Joan Scott.

Findings: The findings, based on the accounts of elderly indigenous women, reveal that the establishment and expansion of the oil industry brought about extensive changes to various aspects of the islanders' lives, significantly shifting them from their traditional background toward a modern lifestyle.

Discussion and conclusion: The comprehensive results of the present study show that the indigenous society of Kharg underwent widespread changes due to the oil industry, all pointing toward modernization in the island's community. In the socio-cultural dimension, the oil industry led to a more open social environment, changes in lifestyle (including food and clothing), and the introduction of modern technology into households. In the economic dimension, industrialization resulted in fundamental shifts in business, increasing prosperity and wealth among the native population. The rise of industrial jobs enhanced family economic security and alleviated the heavy burden of providing subsistence by women, who had previously played a significant role in the subsistence economy. In the political-security dimension, the women's narratives revealed their experiences of regime changes (Pahlavi and Islamic Republic) and the devastating effects of the imposed war (such as displacement and

psychological trauma). These experiences reflect the heightened vulnerability of women during large-scale political-security crises. However, the significant challenges emerging from these transformations cannot be ignored. These challenges included the spread of addiction and its impact on families, cultural conflicts (such as differences in attitudes toward indigenous and corporate women's clothing), and gender inequalities (such as domestic violence and discrimination between native and corporate workers). Finally, the results of the present study show that industrialization of Kharg was a multifaceted process that not only led to visible socio-economic changes but also deeply influenced cultural and gender structures.

Keywords: Kharg, oil industry, women, indigenous people, tradition and modernity, gender, subaltern, narrative.

Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)¹

Aisan Nasiri Ghazani², Mohammad Salmasizadeh³

Abstract

Violence against children is a historical phenomenon observed not only in Iranian society but across all societies and historical periods. Despite the varied and scattered definitions of violence, it can be understood as any form of physical, emotional, or psychological harm inflicted upon an individual, with specific consequences. In Qajar-era Iran, violence against children emerged from a complex interplay of factors rooted in the political, economic, social, and cultural structures of the time. Thus, the main purpose of the present study was to investigate the factors contributing to violence against children and its various manifestations in the Qajar period, based on Johan Galtung's theory of violence. This research adopts a descriptive-analytical approach, utilizing library-based data collection. Findings from foreign travelogues of the

1. This article is derived from the author's doctoral dissertation entitled "*Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)*" at the University of Tabriz.

2. Ph.D. Candidate in Iranian History (Islamic Period), Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. (Corresponding Author) aisannasiri@yahoo.com

3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

Received: Feb 12, 2025 - Accepted: July 23, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

Qajar era revealed different forms of violence against children, including direct, structural, and cultural violence. Direct violence included child massacres and physical punishment, which were prevalent in both society and families. Structural violence manifested itself through poverty, lack of access to education, healthcare, and other basic necessities for children. Meanwhile, cultural violence was evident in the institutionalization of values and norms that legitimized discrimination and the humiliation of children in the Qajar society.

Keywords: Violence, Johan Galtung, Children, Foreign travelogues of the Qajar era.

بررسی و واکاوی پدیده‌ی خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه‌ی یوهان گالتونگ (مطالعه‌ی موردی سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار)^۱

آیسان نصیری غازانی^۲، محمد سلماسی‌زاده^۳

چکیده

خشونت علیه کودکان پدیده‌ای تاریخی است که نه تنها در جامعه‌ی ایران بلکه در همه‌ی جوامع و ادوار تاریخی مشاهده می‌شود. با وجود تعاریف گوناگون و پراکنده از خشونت می‌توان گفت که خشونت هرگونه آسیب جسمی، روحی و روانی به فرد تلقی می‌شود که دارای آثار و نتایج خاص خود است. در جامعه‌ی عصر قاجاری نیز پدیده‌ی خشونت علیه کودکان با تأثیر متقابل پیچیده‌ای از عوامل مختلف شکل گرفت که ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار داشت؛ بنابراین مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر بررسی عوامل شکل‌گیری خشونت علیه کودکان و گونه‌های مختلف آن در

۱. این مقاله مستخرج از رساله‌ی دکترای تخصصی دانشجوی با عنوان «بررسی و واکاوی پدیده‌ی خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه‌ی یوهان گالتونگ (مطالعه‌ی موردی سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار)» در دانشگاه تبریز است.

۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی، دانشکده‌ی حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده‌ی مسئول) aisannasiri@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده‌ی حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۴ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

عصر قاجار با اتکا به نظریه خشونت یوهان گالتونگ است. این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با شیوه گردآوری اطلاعات و داده‌های کتابخانه‌ای انجام می‌گیرد. یافته‌های پژوهش از میان سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار، نشان‌دهنده وجود گونه‌های مختلف خشونت علیه کودکان در دوره قاجار اعم از مستقیم، ساختاری و فرهنگی است. خشونت مستقیم شامل قتل عام کودکان و تنبیه بدنی می‌شد که در جامعه و خانواده‌ها رواج داشت. خشونت ساختاری نیز در قالب فقر، نداشتن دسترسی به آموزش و بهداشت مناسب و سایر امکانات اولیه برای کودکان تجلی می‌یافت؛ از سوی دیگر خشونت فرهنگی نیز با نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهایی که به تبعیض و تحقیر کودکان مشروعیت می‌بخشید در جامعه عصر قاجار قابل مشاهده بود.

واژه‌های کلیدی: خشونت، یوهان گالتونگ، کودکان، سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار.

۱. مقدمه

به گواهی نوشتارهای متعدد، در ادوار مختلف تاریخ ایران انواع خشونت وجود داشت. این خشونت‌ها به شکلی گسترده در بین طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران از خاندان حکومتگر گرفته تا عامه مردم جریان داشته است؛ یکی از گروه‌هایی که همواره در معرض اشکال مختلف خشونت قرار می‌گرفتند، کودکان بودند. گستردگی این پدیده در جامعه عصر قاجار را می‌توان از مطالبی که سفرنامه‌نویسان در آثار خود بازتاب داده‌اند درک کرد. در این سفرنامه‌ها بخش‌های گوناگونی از زندگی کودکان عصر قاجار از قبیل قتل عام کودکان، کودکان کار، آموزش کودکان، بهداشت کودکان و نظایر آن منعکس شده است. طبق بررسی‌ها خشونت در جامعه عصر قاجار علیه کودکان چه در ابعاد گسترده شامل قتل و کشتار کودکان و چه در ابعاد کوچک‌تر شامل استثمار و محرومیت از نیازهای اساسی انسان (خوراک و پوشاک) وجود داشت. مطالعه روند و سیر تاریخی پدیده خشونت علیه کودکان در دوره قاجار و دلایل آن بخش مبهم و تاریکی است که تاکنون چندان مورد بررسی موشکافانه قرار نگرفته است؛ لذا در پژوهش حاضر سعی

شد پدیده خشونت علیه کودکان در این دوره با تکیه بر نظریه خشونت یوهان گالتونگ و انواع مختلف آن اعم از مستقیم، ساختاری و فرهنگی همراه با ذکر مصادیق و نمودهای آن از دیدگاه سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار بررسی شده و سؤالات زیر پاسخ داده شوند:

- عمده‌ترین مصادیق و نمونه‌های خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار بر اساس نظریه یوهان گالتونگ و از دید سفرنامه‌های خارجی عصر قاجاری کدام‌اند؟
- چه عواملی در شکل‌گیری و تداوم خشونت‌ها علیه کودکان در ایران عصر قاجار تاثیرگذار بوده‌اند؟

درباره پیشینه پژوهش می‌توان گفت که تاکنون پژوهشی مستقل و مبنی بر گونه‌های مختلف خشونت علیه کودکان در دوره قاجار صورت نگرفته است، اما در برخی از تحقیقات به صورت غیرمستقیم از خشونت‌هایی سخن به میان آمده است؛ از جمله این تحقیقات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

تقی آزاد ارمکی و مریم شعبان در پژوهشی با عنوان «کودک موضوع بهداشت و سلامت در ایران: تحلیلی تاریخی از دوران قاجار» (۱۴۰۰) بیان می‌کنند که وقوع بیماری‌های واگیردار در ایران دوره قاجار باعث مرگ گسترده کودکان ایران و در نتیجه کاهش جمعیت شد تا اینکه بعدها با گسترش طب نوین و توجه بیشتر به سلامت و بهداشت کودکان ایران نخستین شوراها و مجامع در حمایت از سلامت کودکان شکل گرفت. زهرا علیزاده و سمیه حمیدی نیز پژوهشی تحت عنوان «واکاوی پدیده خشونت و کنش‌های خشونت‌آمیز در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه اسلاوی ژیتک» (۱۴۰۳) انجام داده‌اند. در این پژوهش به بررسی مصادیق و نمودهای خشونت در ساختار جامعه قاجار اعم از فردی، گروهی و خانوادگی پرداخته شده است. جمشید روستا و فائزه شجاعی‌نیا نیز پژوهشی تحت عنوان «بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های خارجیان عصر قاجار» (۱۳۹۹) انجام داده‌اند که در این پژوهش تنها به بررسی یکی از عوامل خشونت علیه کودکان از جمله تنبیه بدنی در مکتب‌خانه‌ها علیه کودکان پرداخته‌اند. مسعود نوری نیز در پژوهشی با عنوان «خشونت خانگی علیه کودکان» (۱۳۸۶) سعی کرده است تا دلایل مختلف خشونت علیه کودکان از جمله

مشکلات اقتصادی، مشکلات خانوادگی و ترویج خشونت توسط برخی رسانه‌ها را بیان کرده و در جهت مبارزه با آن راه‌حل‌هایی ارائه دهد؛ بنابراین با وجود پژوهش‌های چندی که در رابطه با خشونت در عصر قاجار انجام گرفته‌اند، هیچ‌کدام به بررسی و تحلیل خشونت علیه کودکان و به ویژه اشکال و مصادیق آن در عصر قاجار نپرداخته‌اند؛ در حالی که در پژوهش حاضر سعی بر این است به این موارد بپردازیم.

۲. مبانی نظری

بررسی پدیده خشونت مستلزم تبیین چهارچوب نظری آن است. پدیده خشونت توسط طیف وسیعی از نظریه‌پردازان سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی از جمله هابز^۱، مارکس^۲، دورکیم^۳، وبر^۴، فروید^۵، فوکو^۶، گیدنز^۷، ژیزک^۸ و بسیاری دیگر مورد توجه قرار گرفته است. این نظریه‌پردازان معمولاً خشونت را استفاده از زور فیزیکی یا کلامی برای آسیب‌رساندن به دیگران تعریف می‌کنند و به پدیده خشونت در شکل‌های گوناگون اعم از آشکار و پنهان، فیزیکی یا کلامی، فردی و اجتماعی می‌پردازند. فوکو از جمله اندیشمندانی است که تبیین دقیقی از رابطه خشونت و قدرت به دست می‌دهد. از نظر او همه اشکال خشونت برآمده از قدرت و در خدمت آن هستند. نظریه «سرکوب»^۹ هرچند پیش از او توسط فروید، رایش^{۱۰} و مارکوزه^{۱۱} طرح شده بود، اما هنر فوکو در تبیین ارتباط این فرضیه با قدرت بود. فوکو با بسط این نظریه نشان داد که چگونه گفتمان‌های قدرت از مکانیسم‌های سرکوب استفاده می‌کنند و سرکوب تنها به حذف فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه نظام‌های موجود خود به ابزاری برای اعمال خشونت تبدیل می‌شوند (Foucault, 1980: 3-7)؛ همچنین فوکو با طرح مفهوم «بدن زیست‌مند»^۱

-
1. Hobbs
 2. Marx
 3. Durkheim
 4. Weber
 5. Freud
 6. Foucault
 7. Giddens
 8. Žižek
 9. Repression
 10. Reich
 11. Marcuse

زیست‌مند^۱ نشان می‌دهد که بدن انسان به عرصه‌هایی برای اعمال قدرت تبدیل شده است. رابطه سه گانه بدن، قدرت و خشونت در تمام سطوح حیات اجتماعی قابل ردیابی است و نظام‌های سیاسی و اقتصادی از این رابطه برای کنترل اجتماعی بهره می‌برند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۸: ۲۱۲-۲۳۷)؛ بنابراین فوکو با تمرکز بر رابطه قدرت و خشونت نشان می‌دهد که چگونه سازوکارهای قدرت از طریق گفتمان‌ها، نهادها و تکنیک‌های انضباطی، خشونت را طبیعی‌سازی می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشند؛ اگرچه نظریه فوکو می‌تواند چهارچوبی برای درک پیچیدگی‌های خشونت در جوامع معاصر ارائه دهد، اما با توجه به اینکه تمرکز اصلی این پژوهش بر «خشونت ساختاری»^۲ یوهان گالتونگ^۳ و تحلیل نظام‌های ناعادلانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است در ادامه به بررسی عمیق‌تر ابعاد این نظریه خواهیم پرداخت.

یوهان گالتونگ (تولد ۲۴ اکتبر ۱۹۳۰- درگذشت ۱۷ فوریه ۲۰۲۴) از جمله تأثیرگذارترین جامعه‌شناسان معاصر نروژی و از صلح‌پژوهان برجسته بین‌المللی است. وی بیش از نیم قرن به مطالعه در حوزه‌های خشونت و صلح پرداخته است و حتی به راه‌اندازی نشریه «پژوهش‌های صلح» نیز کمک کرده است، البته ذکر تمام آثار و تحقیقات گالتونگ در اینجا ممکن نیست، اما فداکاری بی‌وقفه او در جهت ایجاد صلح و از بین بردن خشونت در جهان از همان زمان انتشار اولین کتابش «اخلاق سیاسی گاندی» همراه با سیزده دکترای افتخاری و استادی و یک جایزه نوبل شناخته شده است (Galtung, 2013: 2-33). از نظر گالتونگ خشونت عبارت از «هرگونه توهین و آسیب قابل اجتناب به نیازهای اساسی انسان و در کل نسبت به حیات او» است. خشونت سطح واقعی ارضای نیازها را کمتر از آنچه که بالقوه ممکن است کاهش می‌دهد. خشونت به جسم، روان و روح انسان آسیب می‌رساند و در نهایت زخم‌های عمیقی بر جای می‌گذارد که به سختی قابل التیام است (Ibid: 35).

گالتونگ اعمال «محدودیت و محرومیت» به نیازهای اولیه و اساسی انسان را عامل و علت اصلی پیدایش خشونت می‌داند. وی ابتدا چند نوع از نیازهای اساسی و اولیه

1. lived body
2. Structural Violence
3. Johan Galtung

انسان را بیان می‌کند که شامل بقا + رفاه + آزادی + هویت + تعادل اکولوژیکی است. وی معتقد است این نیازهای اساسی و اولیه انسان باید تأمین شوند و هرگونه محرومیت و محدودیت در این زمینه عامل اصلی پیدایش خشونت است. نیازهای اولیه و اساسی انسان از دیدگاه گالتونگ عبارت‌اند از:

۱. نیاز به بقا^۱ (در مقابل مرگ و فنا)^۲;
۲. نیاز به سلامتی و رفاه^۳ (در مقابل بیماری و بدبختی)^۴;
۳. نیاز به آزادی^۵ (در مقابل سرکوب)^۶;
۴. نیاز به هویت و شخصیت^۷ (در مقابل بیگانگی)^۸;
۵. تعادل اکولوژیکی^۹ (در مقابل تخریب و نابودی محیط زیست):

بنابراین از نظر گالتونگ، خشونت باعث آسیب‌رساندن و کمبود نیازهای اساسی انسان می‌شود. وی در این زمینه خاطره‌ای را بیان می‌کند که در اوایل سال ۱۹۶۹ م. که در مرکز مطالعات گاندی در بنارس هند کار می‌کرد اتفاق افتاد. یک روز عصر او روی پشت بام ساختمان نشست و بی‌خانمان‌هایی را دید که در خیابان می‌خوابیدند، کودکانی که از گرسنگی گریه می‌کردند و بیمارانی که منتظر مرگ بودند، بدون اینکه کسی به آن‌ها توجهی کند. او متوجه شد که این یک نوع خشونت به اندازه جنایت یا جنگ خشونت‌آمیز است؛ حتی اگر هیچ‌کس با چوب یا اسلحه عمداً به مردم ضربه نزند و یا شلیک نکند؛ آن‌ها از گرسنگی، بیماری‌های قابل پیشگیری و قابل درمان و سایر عذاب‌های ناشی از بی‌توجهی، بی‌عدالتی، نابرابری فاحش و ساختارهای ناعادلانه جامعه رنج می‌بردند. بنابراین وی عنوان کرد که این یک نوع خشونت ساختاری است که در ساختارها نهفته است و باعث توزیع نابرابر قدرت و ثروت و فرصت‌های آموزشی، بهداشتی و فرهنگی در میان افراد جامعه می‌شود که این نوع خشونت در نهایت منجر به «استثمار و بهره‌کشی» می‌شود (Galtung, 2013: 35-37)؛ در نتیجه

-
1. Survival
 2. Death and Mortality
 3. Wellness
 4. Morbidity and Misery
 5. Freedom
 6. Repression
 7. Identity
 8. Alienation
 9. Ecological Balance

گالتونگ خشونت را به سه شکل مستقیم، ساختاری و فرهنگی طبقه‌بندی کرد و کوشید تأثیر هر کدام از این خشونت‌ها را بر سطح نیازهای اولیه و اساسی انسان بسنجد. وی خشونت مستقیم^۱ را عمدی می‌داند که به صورت عینی و ملموس علیه فرد یا افرادی صورت می‌گیرد و نتایج زیان باری چون قتل عام، ضرب و شتم، تجاوز، آسیب جسمی و مانند آن را به دنبال می‌آورد؛ در حالی که در خشونت ساختاری (غیرمستقیم و نامرئی) نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تبعیض و نابرابری و استثمار را بر مردم تحمیل می‌کنند؛ علاوه بر این خشونت ساختاری خود دارای چهار رکن است که همگی حول محور استثمار و بهره‌کشی شکل گرفته‌اند؛ بنابراین از دیدگاه گالتونگ در خشونت مستقیم می‌توان فرد یا اشخاصی را عامل خشونت دانست؛ در حالی که در خشونت ساختاری هیچ عامل قابل شناسایی وجود ندارد و خشونت در ساختارها نهفته است که هر نوع بی‌عدالتی و تبعیض را در جامعه گسترش می‌دهند؛ بنابراین خشونت ساختاری می‌تواند در اشکال مختلف از جمله گسترش فقر و محرومیت و محدودیت مادی از جمله خوراک و پوشاک، کمبود امکانات بهداشتی، نبود امکانات آموزشی، فقدان فرصت کار، تعصب و تبعیض، اختلافات قومی و فرقه‌ای و نظایر آن نمود پیدا کند؛ در نهایت خشونت فرهنگی^۲ قرار دارد که به مجموعه‌ای از باورها، هنجارها و ایدئولوژی‌ها اشاره دارد که خشونت مستقیم و ساختاری را توجیه می‌کند و به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد.

این نوع خشونت در فرهنگ یک جامعه ریشه دارد و از طریق مذهب، آموزش، رسانه و سایر نهادهای فرهنگی منتقل می‌شود و باعث می‌شود که افراد خشونت را به‌مثابه بخشی از زندگی عادی و طبیعی خود بپذیرند (مانند نژادپرستی و مردسالاری)؛ بنابراین وی یک مثلث چرخشی از خشونت ارائه می‌دهد که با وجود تفاوت‌ها، رابطه محکم و متقابلی با یکدیگر دارند و پایداری یکی به دیگری متکی است. خشونت فرهنگی توجیه‌کننده خشونت مستقیم و ساختاری است. خشونت ساختاری به خشونت مستقیم می‌انجامد و در نهایت خشونت مستقیم مقوم هر دو نوع دیگر است. از نظر گالتونگ این سه نوع خشونت می‌توانند در جامعه نهادینه شده و اثرات ملموس (مرگ،

1. Direct Violence
2. Cultural Violence

بیماری و فقر) و ناملموس (بی‌عدالتی ساختاریافته و ازدست‌دادن هویت) بر جای بگذارند (Galtung, 2013: 53-64)؛ بنابراین نظریه گالتونگ نشان می‌دهد که خشونت پدیده‌ای چندبعدی است و رفع آن مستلزم رویکردی کل‌نگر است و تنها با اصلاح ساختارهای ناعادلانه، حذف توجیحات فرهنگی خشونت و کاهش خشونت مستقیم می‌توان به جامعه‌ای عادلانه و صلح‌آمیز دست یافت.

۳. مصادیق خشونت علیه کودکان در ایران دوره قاجار

با توجه به تعریف خشونت و انواع مختلف آن از دیدگاه یوهان گالتونگ در ادامه پژوهش به طبقه‌بندی انواع خشونت علیه کودکان در دوره قاجار از دید سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار خواهیم پرداخت.

۳-۱. خشونت مستقیم

خشونت مستقیم علیه کودکان شامل هرگونه رفتار فیزیکی و روانی است که مستقیم به کودک آسیب می‌رساند. این نوع خشونت می‌تواند شامل قتل عام کودکان، تنبیه بدنی و تجاوز جنسی یا هر شکل دیگری از سوء استفاده باشد. درگیری‌های قبیله‌ای و خانوادگی از عوامل اصلی خشونت علیه کودکان در دوره قاجار بودند. سفرنامه‌نویسان به موارد متعددی از نزاع‌های قبیله‌ای در میان ایلات بختیاری اشاره کرده‌اند که در آن کودکان نیز قربانی می‌شدند. راولینسون در سفرنامه خود نمونه‌ای از این نزاع‌ها را نقل می‌کند که در آن تمام اعضای یک خانواده یکدیگر را به قتل رساندند؛ او در این زمینه می‌نویسد: «فرزندی به خاطر کسب ریاست، پدر خود را می‌کشد و این فرزند به دست برادرش کشته می‌شود و همینطور پیش می‌رود تا از تمام خانواده تنها یک نفر باقی می‌ماند» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۴۸). این گزارش‌ها نشان‌دهنده عمق خشونت و بی‌ثباتی در ساختارهای اجتماعی آن دوره است؛ علاوه بر این زنان و دختران در دوره قاجار قربانی خشونت‌های گسترده بودند؛ یکی از نمونه‌های شاخص، خودکشی زنان به همراه کودکانشان برای جلوگیری از تجاوزات جنسی است. کرزن در سفرنامه خود به واقعه‌ای اشاره می‌کند که در اواخر پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار رخ داد؛ در این واقعه «زنان لر برای اجتناب از اسارت به دست سربازان

مهاجم، با فرزندانشان خود را از بالای کوه به پایین انداختند و از بین رفتند» (کرزن، ۱۳۷۳: ۳۸۸/۲). در برخی موارد نیز فقر گسترده و قحطی‌های مکرر دوره قاجار، خانواده‌ها را وادار می‌کرد تا برای بقا کودکان خود را بفروشند؛ این کودکان در معرض انواع خشونت‌های جسمی و روانی قرار می‌گرفتند. ویلز گزارش می‌دهد که در دوره قحطی، برخی والدین کودکانشان را به دیگران می‌فروختند (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۲)؛ همچنین مونس‌الدوله به فروش دختران بلوچ توسط حاکمان محلی برای پرداخت بدهی مالیاتی اشاره می‌کند (مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۳۳۴).

تنبیه بدنی کودکان در عصر قاجار نمود دیگری از خشونت مستقیم علیه کودکان است. در روزگار قاجار تنبیه بدنی از امور رایج آموزش بود و اگر در همه مکتب‌خانه‌ها تنبیه بدنی رایج نبود، اما در بسیاری از آن‌ها از شیوه‌های متداول آموزش بود؛ هر معلمی چندین ترکه در پهلوی خود داشت و اگر کودکی درس خود را خوب پس نمی‌داد به احتمال زیاد تنبیه بدنی می‌شد یا اگر کودکی شیطنت می‌کرد به احتمال زیاد تنبیه بدنی می‌شد. از انواع تنبیه چوب‌زدن، به فلک بستن، سرپا نگاه‌داشتن و روی یخ و برف نشاندن و یا پابره‌نگاه‌داشتن، وزنه سنگین در دست نگاه‌داشتن، حبس در جای تاریک، نهادن ریگ زیر لاله‌های گوش و قراردادن مداد لای انگشتان یا با دست‌های بالا نگه‌داشته روی یک پا ایستادن و سایر از جمله تنبیهات بود (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۷۷ و ۷۸). بیشتر سفرنامه‌ها به استفاده از ترکه یا چوب بلند برای تنبیه و مجازات کودکان در مکتب‌خانه‌ها اشاره کرده‌اند؛ بنا به اشاره منابع «همیشه یک دستگاه چوب فلک در گوشه دیوار کلاس در مقابل چشمان نگران و وحشت‌زده بچه مکتبی‌ها به حالت آماده دیده می‌شود تا به محض اشاره ملا به دو نفر از گردن کلفت و پرسال‌ترین بچه‌ها، این دو نفر شاگرد خاطی را از زمین بلند می‌کنند، پشتش را روی زمین می‌گذارند و در یک چشم به هم‌زدن هر جفت پاهای او را در میان تسمه چرمی چوب فلک قرار می‌دهند و با یک تاب محکم به چوب کف پاها را رو به آسمان آماده فرود آمدن ضربات محکم ترکه‌های آبالو یا شلاق ملا نگه می‌دارند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۱/۱۸۱؛ رایس، ۱۳۸۳: ۹۶؛ شین جوء، ۱۳۹۳: ۱۱۳؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۵؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۸۸). وستون و برد نیز در

سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده‌اند که بچه‌هایی را که کمی غفلت و بازی گوشی کنند و یا از قرائت آنچه ملا به آن‌ها می‌گوید باز بمانند به سختی و با همان چوب خشن تنبیه می‌کنند (وستون و برد، ۱۳۷۶: ۱۰۹). ادموندز نیز در یادداشت‌های خود آورده است که: «اگر بچه‌ها درس‌های خود را خوب یاد نگیرند، بر حسب میزان خطا ۵، ۱۰ یا ۱۵ ضربه چوب می‌خورند» (ادموندز، ۱۳۶۲: ۱۲۱)؛ باین‌حال برخی سفرنامه‌نویسان مانند انه کلود، تنبیهات را نه‌چندان شدید و بیشتر ابزاری برای آگاهی و هشدار توصیف کرده‌اند. به گفته وی این ضربات چوب نه خیلی محکم و بیشتر به منظور آگاهی بود نه تنبیه (کلود، ۱۳۷۰: ۲۵۵).

۲-۳. خشونت ساختاری

خشونت ساختاری ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه دارد و به طور ساختاریافته باعث محرومیت، رنج و نابرابری برای گروه‌های خاصی از جامعه می‌شود. در عصر قاجار کودکان به‌دلیل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی ناعادلانه در معرض انواع خشونت‌های ساختاری قرار داشتند. این خشونت‌ها به شکل‌های مختلفی خود را نشان می‌داد که ریشه در فقر و مشکلات اقتصادی، محرومیت از امکانات اولیه رفاهی، نظام آموزشی و بهداشتی ناکارآمد و ناعادلانه داشتند.

۳-۲-۱. کار اجباری کودکان (کودکان کار)

مشکلات اقتصادی و فقر یکی از مواردی است که در آن کودکان به کار و بهره‌کشی و استثمار وادار می‌شوند. گالتونگ فقر را از بارزترین مصادیق خشونت ساختاری بیان کرده و دلیل اصلی آن را توزیع نابرابر قدرت و ثروت در میان افراد جامعه می‌داند (Galtung, 2013: 36-37). با توجه به گزارش‌های مندرج در سفرنامه‌های دوره قاجار می‌توان دریافت که کودکان کار به دلایل مختلفی مانند فقر، نابرابری‌های اقتصادی و نیاز خانواده‌ها به درآمد، در مشاغل مختلفی مانند کارگاه‌های قالی‌بافی، کشاورزی و چوپانی مشغول به‌کار بودند.

۳-۲-۲. کار در کارگاه قالببافی

کار کودکان در صنعت قالببافی در عصر قاجار یکی از متداولترین اشکال کار کودکان بود. بنا به اشاره سفرنامه‌نویسان از دلایل به‌کارگیری کودکان در صنایع قالببافی دستمزد پایین، فقر خانواده‌ها و دستان ظریف و چابک کودکان بود، اما شرایط کاری کودکان به ویژه ساعت‌های کاری طولانی و محیط کاری نامناسب باعث ابتلای آن‌ها به انواع بیماری‌ها و آسیب‌های جسمی می‌شد و در عین حال آن‌ها را از هرگونه دسترسی به آموزش و تحصیل محروم می‌کرد.

در ابتدا ذکر نکاتی در مورد قالببافان کرمان که شرایط کاری و وضعیت سلامتی آن‌ها بدتر از هر جای دیگر ایران است ضروری به نظر می‌رسد؛ خانم کلارا کولیور ریس در سفرنامه خود به نقل از دکتر اورارد دادسون^۱ که سال‌ها در کرمان خدمت کرده است، شرایط کاری کودکان قالبباف را مفصل توصیف کرده است. وی می‌نویسد: «پسران و دختران ایرانی که از سنین ۵، ۶ یا ۷ سالگی قالببافی را آغاز می‌کنند. تمام طول هفته به استثنای نصف روز در جمعه به‌عنوان تعطیل از طلوع تا غروب به‌کار مشغولند. کار در دخمه‌هایی که تهویه بسیار نامطلوبی دارد انجام می‌شود. بدین قرار تعداد زیادی قربانی انواع نقص عضوهای ناشی از نرمی استخوان پیشرفته می‌گردند که نه تنها بر استخوان‌های دست و پا بلکه در کل استخوان‌بندی بدن اثر می‌گذارد. یکی از عوارض آن نوعی زانو درد شدید است که راه‌رفتن را غیرممکن می‌سازد. به طوری که والدین بسیاری مجبور می‌شوند فرزندان خود را برای بردن به خانه یا بیرون از خانه به دوش بگیرند» (رایس، ۱۳۸۳: ۱۸۶ و ۱۸۷)؛ علاوه‌بر این خانم کلارا کولیور که از نزدیک از کارگاه‌های قالببافی دیدن کرده است در مورد دستمزد ناچیز کودکان کار می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۹ م. از کارگاه قالببافی در کاشان دیدن کردم که در آن حدود سی دختر بچه به کار مشغول بودند. این قالب‌ها برای سفارت انگلستان در تهران بافته می‌شد و جفتی ۳۵ لیره انگلیسی در می‌آمد. صاحب کارگاه می‌گفت که دستمزد کودکان دو قران در روز است و هر کودک می‌تواند هر یک ماه یا شش هفته یک قالب ببافد» (رایس، ۱۳۸۳، ۱۶۴)؛ وی همچنین به توصیف شرایط نامساعد محیط کار کودکان اشاره کرده و می‌گوید: «بیشتر این گونه کودکان در زیرزمین پای دستگاه

1. Dr. Everard Dodson

عمودی نشسته بر الوارهای باریک کار می‌کنند. ساعات کار طولانی است و مزد مناسب و در نتیجه خوراک و پوشاک مناسبی به کودکان نمی‌دهند. بسیاری از کودکان والدینی معتاد به تریاک دارند که پیشاپیش مزد کودکان را می‌گیرند و در نتیجه کودک خواه سالم یا بیمار باید به کارش ادامه دهد. زمانی که کار روزانه پایان می‌پذیرد، سر استاد دست‌هایش را به هم می‌زند و کودگانی که می‌توانند از پای دار پایین می‌خزند و به شتاب می‌روند، اما بسیاری از کودکان می‌نشینند تا کسی آن‌ها را از روی الوار پایین گذارد. نتیجه این نوع وضعیت کار آن است که تعداد زیادی از کودکان بافنده از ریخت و شکل طبیعی خارج می‌شوند و کمتر دختری است که بلندی قامتش به یک متر برسد» (رایس، ۱۳۸۳: ۹۷ و ۹۸).

هانری رنه دالمانی نیز از سن پایین کودکان کار یاد می‌کند و زنان بافنده از کودکی تا کهنسالی به قالی‌بافی می‌پردازند و دخترانی که به شش سالگی نرسیده در کار قالی‌بافی به مادرها کمک می‌کنند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۱۷۰/۱). کرزن نیز به پیامدهای اجباری کار کودکان اشاره کرده است: «شال‌بافی در کرمان در وضع و محلی بافته می‌شود که برای قوه دید و سلامت کارگر بی‌ضرر نخواهد بود. کارگاه‌ها را در حفره‌هایی که سیاه و کثیف است نصب می‌کنند، در جایی که نه روشنایی است و نه جریان هوا و کارگران که مرد و کودک با هم‌اند در شرایط بسیار دشواری کار می‌کنند» (کرزن، ۱۳۷۳: ۲۹/۲)؛ همچنین گروه نیز از وادارشدن کودکان به کار در سنین پایین یاد کرده است که در کارگاه‌های قالی‌بافی تبریز، برخلاف جاهای دیگر که برای بافتن فرش تنها از زنان و دختران کم‌سن‌وسال استفاده می‌شد، پسر بچه‌ها را نیز به کار گماشته بودند (گروه، ۱۳۶۹: ۳۰۷). ادوارد براون در توصیف کارگاه‌های قالی‌بافی کرمان، به محرومیت کودکان از هوای تازه و نور آفتاب اشاره کرده است؛ وی می‌نویسد که این کودکان به دلیل کار طولانی، قادر به «بازی و سرگرمی‌های لازمه کودکی نیستند و این امر رشد اجتماعی آن‌ها را مختل می‌کند» (براون، ۱۳۸۱: ۴۵۴). او بن نیز از نیروی کار کودکان و شرایط محیط کاری آنان در یک کارگاه قالی‌بافی در تبریز یاد کرده و می‌نویسد: «ششصد کارگر در کارگاه‌هایی که به یک قسمت داخلی باز می‌شوند مشغول به کارند. در این کارگاه‌ها در اتاق‌های درازی پنجاه دستگاه قالی‌بافی را به طور عمودی

کار گذاشته‌اند. کارگرها پسر بچه هستند. بچه‌ها از روی نقشه‌هایی که بالای هر دستگاه نصب است دقیقاً مطابق هر گره، گره می‌اندازند و هماهنگ با حرکت دست‌ها، آهنگ خاصی را زمزمه می‌کنند. کارگران خردسال ماهی سه تا هفت تومان و سرکارگرها از ده تا سی تومان اجرت می‌گیرند» (اوبن، ۱۳۶۲: ۷۱ و ۷۲)؛ بنابراین می‌توان گفت که شرایط کاری قالی‌بافان، به ویژه کودکان، بسیار سخت و طاقت‌فرسا بوده است. محیط‌های کاری نامناسب، ساعات کار طولانی، دستمزد ناچیز و دسترسی نداشتن به غذای کافی باعث شده بود که بسیاری از کودکان از رشد طبیعی باز بمانند و با بیماری‌های جدی مواجه شوند.

۳-۲-۳. کار در مزارع کشاورزی و چوپانی

در عصر قاجار کار کودکان به ویژه در مناطق روستایی، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره بود. کودکان از سنین پایین در فعالیتهای کشاورزی و دامداری مشارکت می‌کردند. ویشارد در توصیف زندگی روستایی در ایران عصر قاجار، به نقش کودکان در جمع‌آوری پنبه اشاره می‌کند که پنبه را زنان و کودکان کشاورزان از مزارع جمع‌آوری می‌کردند (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۷۰)؛ ویشارد همچنین به پیامدهای این کار سخت بر سلامت کودکان اشاره می‌کند که در سن سی سالگی در اثر بی‌غذایی و کار طاقت‌فرسا، آثار پیری در چهره‌شان نمودار می‌شد؛ در حالی که عملاً از کودکی به زندگی رعیتی و کار شاق در مزارع عادت کرده بودند (همان، ۷۴)؛ علاوه‌بر کار در مزارع، کودکان در چوپانی نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. اورسل در سفرنامه خود از کودکان خردسالی یاد می‌کند؛ چنانچه در مکان‌های مرتع مانند دختران خردسال مشغول چرانیدن گله‌های گاو و بز بودند (اورسل، ۱۳۸۲: ۱۹۳). دیولافوا نیز در سفرنامه خود به چوپانی کودکان اشاره می‌کند و توصیفی زنده از این صحنه ارائه می‌دهد: «در رأس قافله، بزها و میش‌ها بودند که بچه‌های برهنه و سوخته با موهای ژولیده، که هیچ وقت با شانه تماس پیدا نکرده بودند، آن‌ها را می‌رانند» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۵۰۸). فصل برداشت محصول نیز زمان دیگری بود که کودکان فعالانه در کارهای کشاورزی

مشارکت داشتند. بروگش در توصیف خود از مزارع اطراف شمیران در ماه ژوئیه بیان می‌کند که در زمان برداشت محصول مرد و زن و بچه همگی داس به دست به دروی گندم‌ها مشغول می‌شدند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۲۹/۱).

۳-۳. فقر و سوء تغذیه

یکی دیگر از شاخص‌های مهم خشونت ساختاری از دیدگاه گالتونگ، نداشتن دسترسی به غذای کافی و مناسب است. از نظر وی این یک نوع خشونت پرهیزی است چون از قتل مستقیم و فوری فرد اجتناب می‌کند، اما باعث می‌شود فرد به دلیل غذای نامناسب و ناکافی کم‌کم به سوی مرگ کشانده شود و این امر ابتدا ضعیف‌ترین افراد جامعه از جمله کودکان، زنان و فقرا را در بر می‌گیرد (Galtung, 2013: 37). نداشتن دسترسی به غذای مناسب و کافی، به ویژه در میان طبقات پایین جامعه، یکی از پدیده‌های رایج در جامعه قاجار است. این قحطی‌های بزرگ که در عصر قاجار به ویژه عصر ناصرالدین‌شاه روی داد و باعث مرگ‌ومیر و سوء تغذیه شدید در میان کودکان و آسیب‌پذیری در برابر انواع بیماری‌ها شد؛ در نتیجه نبود مدیریت صحیح حکومت به هنگام شیوع قحطی و بیماری‌ها و توزیع ناعادلانه منابع بود.

۳-۳-۱. فقر اقتصادی

بر طبق نظر سفرنامه‌نویسان بیشتر خانواده‌ها به ویژه طبقات پایین جامعه در فقر شدید به سر می‌برند و توان تهیه غذای کافی و مغذی برای کودکان خود را نداشتند و کودکان نیز مجبور به خوردن نان یا غذاهای فاقد ارزش غذایی می‌شدند. بنا به نظر اوژن فلاندن «ایرانی‌ها گوشت کم می‌خورند که در اثر فقر عمومی است و بیشتر نان و لبنیات و سبزیجات می‌خورند» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۵۶). این گزارش نشان می‌دهد که فقر عمومی باعث شده بود تا مردم نتوانند از منابع مغذی مانند گوشت بهره‌مند شوند و به جای آن به غذاهای ارزان‌تر روی آوردند. وولفسن نیز در سفرنامه خود به شرایط غذایی مردم، به ویژه در مناطق جنوبی ایران اشاره می‌کند که در صفحات جنوب ایران کمک غذای سکنه خرما است که هم لذیذ و شیرین است و هم ارزان تمام می‌شود. برای طبقه فقیر

و بی‌بضاعت گوشت در واقع یک قسم تجمل شمرده می‌شود و شاید هفته‌ای یک مرتبه بیشتر نتوانند خریداری کنند (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۴۳ و ۱۴۴). بنا به نظر شین جوء نیز ناهار و شام مردم طبقه پایین و فقیر نان و پنیر است (شین جوء، ۱۳۹۳: ۱۱۶). این توصیف‌ها همگی گویای آن هستند که فقر اقتصادی شدید، دسترسی به مواد غذایی مغذی و کافی را برای بسیاری از مردم به ویژه کودکان محدود کرده بود.

یکی از مناطقی که در سفرنامه‌ها به‌عنوان نمادی از فقر و محرومیت شدید توصیف شده شهر زنجان است. بروگش در سفرنامه خود با توصیف شرایط اسفبار کودکان گرسنه و نیمه‌برهنه در کوچه‌های زنجان، تصویری تکان‌دهنده از فقر ارائه می‌دهد؛ او می‌نویسد: «در هیچ جا فقر را به اندازه زنجان ندیدم. در کوچه و خیابان‌های این شهر کودکانی را نیمه‌برهنه یا با یک پیراهن و شلوار پاره مشاهده کردم که کنار دیوار چمباتمه زده‌اند سرگرم یافتن ته‌مانده‌های غذا از میان خاکروبه‌ها هستند. انسان از دیدن این همه فقر از خود بیخود می‌شود و نمی‌داند چه بکند. کمک‌کردن به یکی دو نفر سودی نداشت و انبوه گداها به قدری زیاد بودند که کسی توانایی کمک به همه آنها را نداشت». این توصیف‌ها نه تنها نشان‌دهنده عمق فقر در زنجان است، بلکه بیان‌کننده ناتوانی نظام‌های حکومتی در رسیدگی به این مشکلات است؛ به طوری که وی با انتقاد بیان می‌کند که مقامات دولتی معلوم نیست چه می‌کنند و چرا به فکر مردم این شهر نیستند؟ دلم می‌خواست گریبان رجال و محترمین ایران را بگیرم و آنها را به زنجان بیاورم و این همه فقر و مکنت را به آنها نشان بدهم و بگویم با این وضع چگونه وجدان آنها راحت است و می‌توانند با تجمل در خانه‌های باشکوه خود در تهران زندگی کنند (بروگش، ۱۳۶۷: ۶۳۸/۲).

۲-۳-۳. قحطی‌های مکرر

قحطی‌های دوره قاجار ریشه در عوامل متعددی داشت. خشکسالی‌های مکرر و کاهش تولیدات کشاورزی از جمله دلایل طبیعی این بحران‌ها بودند، اما سوء مدیریت و بی‌کفایتی دولت قاجار و احتکار منابع توسط برخی محترمان باعث افزایش قیمت‌ها و کمبود مواد غذایی شده بود. این افراد منتظر بودند تا قیمت‌ها بیشتر افزایش یابد؛ سپس

محصولات خود را با سود کلان بفروشنند (دنسترویل، ۱۳۶۲، ۱۳۸ و ۱۳۹؛ گروته، ۱۳۶۹: ۱۰۲). نتیجه و پیامد این عوامل مرگ و میر کودکان و سوء تغذیه شدید در میان آن‌ها بود. سفرنامه نویسان خارجی در آثار خود به شرح این قحطی‌ها و مشکلات خانواده‌ها در تأمین غلات و آذوقه پرداخته‌اند. همدان نیز یکی از شهرهایی بود که قحطی در آن به اوج خود رسید. بنا به گزارش کنسول بریتانیا در همدان روزانه دویست نفر بر اثر گرسنگی می‌مردند و اجساد قربانیان قحطی از زن و مرد و بچه در کوچه و خیابان‌ها پخش شده بود. کسانی که جان به در برده بودند، گیاهخوار شده بودند و مثل حیوانات در مزارع علف می‌خوردند. این شرایط غذایی به همان اندازه فقدان نان مرگبار بود؛ چون ایجاد التهاب صفاق^۱ می‌کرد و مرگ تدریجی عذاب‌آوری در پی داشت (دانوهو، ۱۳۹۷: ۱۰۲).

دولت قاجار در مواجهه با قحطی‌ها ناتوان بود و اقدامات مؤثری برای کمک به مردم انجام نداد. در برخی موارد دولت حتی با اجبار مردم به فروش محصولات به قیمت‌های پایین شرایط را بدتر کرد (برجیس، ۱۳۸۴: ۱۵۳). در کنار بی‌توجهی دولت به قحطی‌زدگان، توزیع ناعادلانه مواد غذایی نیز روزه‌روز مردم را فقیرتر کرد. بروگش در سفرنامه خود گزارش می‌دهد که میرزا و منشی‌هایی که با وی در سفارت بودند همگی از مشکلات خانواده‌ها در مقابله با گرانی و کمی خواروبار ناراحت بودند و می‌گفتند: «خانواده‌های محترمی در تهران هستند که چهار روز یک مرتبه هم نان گیرشان نمی‌آید بخورند و شکم خود را با میوه و آب سیر می‌کنند؛ در حالی که همه این بدبختی‌ها و قحطی‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مقامات بالا گناه کارند و توجهی به حال مردم ندارند و در فکر عیش و نوش خود هستند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۵۵/۱)؛ علاوه بر این وی گزارش می‌دهد که در راه به کاروان‌هایی برخورد کرده‌اند که غلات حمل می‌کردند. وی با مشاهده این همه غلات در حالی که در تهران قحطی و کمبود آذوقه حکمفرما بود، متعجب شده و پرسیده است که این غله‌ها را به کجا می‌برید؟ در جواب به او گفتند که: «مال پادشاه است و به تهران می‌بریم» (همان، ۵۴۰/۲). پیامدهای قحطی نیز

۱. برده‌ای است دوجداره و دارای ترشح مخصوص در بین دو جدار که منضم به اعضای داخل بطن و لگن است.

بسیار گسترده بود. مردم به خاطر گرانی آذوقه ناراضی بودند و اعتراض داشتند (بن تان، ۱۳۵۴: ۱۰۹)؛ البته در برخی مناطق وضعیت به حدی وخیم شد که مردم از شدت گرسنگی به خوردن گوشت انسان روی آوردند. گزارش‌ها حاکی از آن است که قربانیان، کودکانی را از جلوی در خانه‌هایشان دزدیده یا در شلوغی بازار و حوالی آن قاپیده و می‌خوردند (دانوهو، ۱۳۹۷: ۱۰۲)؛ در نتیجه در ابتدای آغاز مرگ‌ومیر، رقم اصلی جمع از گرسنگی تلف‌شدگان را همین کودکان تشکیل می‌دادند که هر روز صبح نعش تعداد بی‌شماری از آنان در این گوشه و آن گوشه افتاده بود (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۱). همه این شرایط، نشان‌دهنده عمق فاجعه و ناتوانی دولت در کنترل وضعیت و نتیجه آن آسیب‌های جسمی و روانی برای کودکان عصر قاجار بود.

۳-۴. برهنگی و محرومیت از پوشاک مناسب

یکی دیگر از شاخص‌های مهم خشونت ساختاری، نداشتن دسترسی افراد به امکانات اولیه رفاه و آسایش از جمله پوشاک است. این مسئله به ویژه در مورد کودکان که آسیب‌پذیرترین گروه جامعه‌اند، نمود بیشتری دارد. مادام دیولافوا در سفرنامه خود به وضعیت پوشاک کودکان این گونه اشاره کرده است که در ایران اطفال مانند کودکان اروپائی دارای لباس مخصوصی نیستند و پسران و دختران کوچک نیز مانند مردان و زنان لباس می‌پوشند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۶). این گزاره نشان‌دهنده بی‌توجهی به نیازهای خاص کودکان در زمینه پوشاک است؛ در حالی که کودکان به دلیل شرایط جسمی و سنی خود نیازمند لباس‌هایی هستند که علاوه بر راحتی، آن‌ها را از سرما و گرما حفظ کند. بریتل نیز در گزارش خود به وضعیت اسفبار پوشاک کودکان اشاره کرده است و می‌نویسد: «همه کودکان، لباس‌های بسیار کهنه‌ای به تن داشتند و بعضی هم تقریباً نیمه‌برهنه بودند» (بریتل، ۱۴۰۲: ۱۲۰). جانسون نیز در گزارش خود به وضعیت نابسامان کودکان در دسترسی به امکانات اولیه اشاره می‌کند که مردان و زنان و کودکان بیشتر زنده‌پوش و گاه برهنه با وجود سرمای شدید زمستان دور مسافر جمع می‌شوند و از او دارو یا پول و لباس یا غذا می‌طلبند (Johnson, 1818: 37). این توصیف نشان می‌دهد که فقر پوشاک نه تنها باعث آسیب جسمی می‌شد، بلکه تأثیرات روانی عمیقی نیز بر

کودکان بر جای می‌گذاشت؛ علاوه بر رنج‌های ناشی از فقر، نبود پوشش مناسب و کافی برای کودکان در بسیاری از موارد منجر به تلفات و مرگ‌ومیر می‌شد. گرانت واتسن در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده است: «هوای قسمت شمالی ایران در زمستان بسیار سخت است و با وجود این سرمای شدید، کودکان خردسال لباسی می‌پوشند که شکم را درست نمی‌پوشاند و به همین سبب میزان تلفات و مرگ‌ومیر میان اطفال ایرانی خیلی زیاد است» (واتسن، ۱۳۵۶: ۱۱). کورف نیز دقیقاً به همین موضوع اشاره کرده است که سینه باز و کمبود کفش مناسب و گرم باعث ابتلای کودکان به بیماری و مرگ‌ومیر در زمستان می‌شود (کورف، ۱۳۷۲: ۲۲۸). این گزاره‌ها نشان دهنده آن است که دسترسی نداشتن به پوشاک مناسب، به ویژه در مناطق سردسیر، بر سلامت و بقای کودکان تأثیر مستقیم داشت.

۳-۵. کمبود امکانات بهداشتی و شیوع بیماری‌ها

در دوره قاجار کمبود امکانات بهداشتی و شیوع بیماری‌ها به ویژه بر کودکان نقش مخربی داشت. در این دوره نبود سیستم‌های بهداشتی مدرن و فقدان آب آشامیدنی سالم در بیشتر شهرهای ایران، کودکان را که یکی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه بودند، در معرض خطرات جدی قرار داد. سفرنامه‌نویسان خارجی که در این دوره از ایران دیدن کرده‌اند، مکرر به این موضوع اشاره کرده‌اند؛ از جمله براون، بروگش، بیشوب، ریچاردز، کلود و گروته در سفرنامه‌های خود به وضعیت نابسامان توزیع آب و آلودگی آن اشاره کرده‌اند. بنا به گزارش این سفرنامه‌نویسان در یک رودخانه یا نهری، افراد هم‌زمان مشغول شستن لباس‌های کثیف، پرکردن ظروف آب آشامیدنی و حتی شستن کودکان خود بودند. این وضعیت باعث می‌شد که بیماری‌های مختلف به سرعت شیوع پیدا کند و سلامت کودکان را به خطر بیندازد (براون، ۱۳۸۱: ۶۱؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۴۲۹/۲؛ بیشوب، ۱۳۷۵: ۳۸؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۳۴۴؛ کلود، ۱۳۶۸: ۳۳ و ۳۲؛ گروته، ۱۳۶۹: ۱۳۷).

سفرنامه‌نویسان همچنین به بی‌توجهی ایرانیان به بهداشت عمومی اشاره کرده‌اند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۶۹؛ کاگه آکی، ۱۳۹۳: ۶۹). کلود در سفرنامه خود گزارش

کرده است که ایرانی‌ها نه از کثافت باکی دارند و نه از بیماری‌ها. گویا نوشدارو خورده‌اند و هیچ سمی به وجودشان کارگر نیست (کلود، ۱۳۶۸: ۳۳). بایندر نیز در سفرنامه خود متذکر می‌شود که مردان و زنان در تأسف‌بارترین وضع بهداشتی زندگی می‌کنند. بنا به گفته وی در: «روستای فتاه از هر هفت کودک که زنده به دنیا آمده‌اند، تعداد شش کودک پیش از پنج سالگی مرده‌اند. در روستای شراگلی نیز از هر شش کودک چهار نفر پیش از ده سالگی در گذشته‌اند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸). کمبل نیز در ذیل ذکر مصائب و پریشانی مردم خوار و ورامین در دهم اکتبر سال ۱۸۳۳ م ذکر می‌کند که به علت بیماری همه‌گیر در این منطقه تمام کودکان خردسال از بین رفته‌اند (کمبل، ۱۳۸۴: ۱ / ۳۱۳). پولاک نیز معتقد است که آبله در مرگ‌ومیر فراوان کودکان و در نتیجه در تقلیل جمعیت سهم اصلی و اساسی را برعهده دارد. بنا به گفته وی: «در شهرها از شش بچه به زحمت دو نفر در قید حیات می‌مانند و گاهی همه آن‌ها تلف می‌شوند. اکثر بچه‌ها در سال دوم می‌میرند. در بهار سال ۱۸۵۹ م تنها در اصفهان متجاوز از هشتصد بچه به بیماری آبله جان سپردند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۲)؛ بنابراین می‌توان گفت وضعیت بهداشت و سلامت کودکان در ایران دوره قاجار به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب و شیوع بیماری‌ها بسیار بحرانی بود و نیازمند تغییرات اساسی در سیستم‌های بهداشتی و افزایش آگاهی عمومی در مورد بهداشت فردی و اجتماعی بود.

۳-۶. نظام آموزشی ناکارآمد و محرومیت از تحصیل

نظام آموزشی ناکارآمد در عصر قاجار را می‌توان بخشی از خشونت ساختاری در نظر گرفت که از ویژگی‌های آن می‌توان به کمبود مراکز آموزشی، محدودیت دسترسی به آموزش و محرومیت گسترده دختران از آموزش اشاره کرد؛ یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام آموزشی دوره قاجار کمبود مراکز آموزشی بود. زین‌العابدین مراغه‌ای با اشاره به این مسئله می‌نویسد: «در مملکتی بدین قدمت و وسعت، نه برای تعلیم و تربیت اولاد وطن مکتبی هست و نه دوائر صحیه» (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۸۳). البته باید متذکر شد که در صورت وجود مراکز آموزشی، محدودیت دسترسی به آموزش برای

عموم مردم وجود داشت. آموزش بیشتر در انحصار طبقات مرفه جامعه قرار داشت؛ از جمله مالکوم در سفرنامه خود اشاره می‌کند که پسرها بیشتر از طبقات بالای جامعه به مدرسه می‌آمدند (مالکوم، ۱۳۹۳: ۱۹۷). واتسن نیز می‌نویسد: «تعلیم اطفال طبقات بالای جامعه در منزل پدرشان به وسیله اشخاصی که به این منظور اجرت دریافت می‌کردند» صورت می‌گرفت (واتسن، ۱۳۵۶: ۲۱). دروویل نیز تأکید می‌کند که آموزش کودکان رجال و اعیان در منازل و برعهده روحانیون دینی بود (دروویل، ۱۳۸۸: ۱۳۴)؛ بنابراین محدودیت دسترسی به آموزش باعث شد تا بخش عمده‌ای از کودکان جامعه به ویژه کودکان طبقات پایین از تحصیل محروم بمانند.

محرومیت دختران از تحصیل یکی دیگر از مشکلات نظام آموزشی عصر قاجار بود. برعکس پسرها در ایران هیچ‌کس به فکر دخترهای ایرانی نیست و حتی تعلیم و تربیت این طبقه را از معاصی کبیره شمرده و اقدام به این موضوع را خیلی خطرناک می‌دانند. قطع نظر از دهات، در شهرها نیز زن‌های طبقات متوسط عموماً بی‌سوادند و اگر احیاناً یک زن و دختر ایرانی مختصر سواد خواندن یا نوشتن داشته باشد او را خیلی تحصیل کرده می‌شمارند. معمولاً در ایران به دختر به چشم (جنس بارآور) نگاه کرده و روی همین زمینه او را تربیت می‌کنند و به سن دوازده سالگی که رسید فوراً شوهرش می‌دهند (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۷۰ و ۱۷۱). واتسن نیز اشاره می‌کند که «گاهی دختران تا سن هفت سالگی به مکتبخانه می‌روند و پس از آن تعلیم آن‌ها منحصرأً زیر نظر زن باسوادی انجام می‌گیرد. به دختران خواندن و نوشتن و دوختن می‌آموزند و گاهی نیز تعلیم آن‌ها شامل موسیقی ایرانی است ولی حدود افکارشان به هیچوجه وسعت ندارد» (واتسن، ۱۳۵۶: ۲۱). البته کم‌کم از اواخر قاجاریه و با تأسیس مدارس دخترانه عده زیادی از خانواده‌ها شروع به تعلیم و تربیت دختران خود کردند.

در برخی موارد مشاهده می‌شود که جنگ و نابسامانی‌های سیاسی باعث تعطیلی مدارس و محرومیت کودکان از تحصیل می‌شد؛ از جمله بایندر در سفرنامه خود اشاره می‌کند که با وجود مدرسی که در دهات کوچک مختلف تأسیس شده است: «از هر صدوپنجاه کودک چهارده نفر به مدرسه می‌روند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸)؛ همچنین براون

نیز اشاره می‌کند که در زمان تسلط روس‌ها بر تبریز «مدارس ابتدایی تمام بسته شده و اطفال در کوچه و بازار سرگردان هستند و مدرسه سعادت که بزرگترین مدارس تبریز و دارای پانصد شاگرد بوده جای سالدات‌های روس گشته است» (براون، ۱۳۵۱: ۱۴۳)؛ بنابراین می‌توان گفت ناکارآمدی این نظام آموزشی به‌عنوان شکلی از خشونت ساختاری، تأثیرات منفی عمیقی بر جامعه ایران گذاشت و مانع پیشرفت علمی و فرهنگی کودکان عصر قاجار شد.

۳-۷. خشونت فرهنگی

خشونت فرهنگی به صورت نامرئی و غیرمستقیم در جامعه نفوذ می‌کند و باعث می‌شود افراد خشونت را به‌مثابه بخشی از باورها و هنجارهای اجتماعی بپذیرند. در عصر قاجار این خشونت به شکل‌های مختلف علیه کودکان اعمال می‌شد که از جمله آن می‌توان به نابرابری جنسیتی و تسلط نظام پدرسالاری بر جامعه، ناآگاهی والدین در تربیت و مراقبت از کودکان و نقش خرافات در قربانی شدن کودکان اشاره کرد؛ این خشونت‌ها، هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت، تأثیرات مخربی بر کودکان و جامعه گذاشت. از پیامدهای کوتاه‌مدت خشونت فرهنگی در عصر قاجار می‌توان به ازبین‌رفتن حقوق فردی کودکان، کاهش ارزش دختران در جامعه و آسیب‌های جسمی و روانی کودکان و از پیامدهای بلندمدت آن نیز می‌توان به تثبیت فرهنگ مردسالاری و تضعیف بنیان خانواده اشاره کرد.

۳-۷-۱. نظام پدرسالاری و تبعیض جنسیتی

نظام پدرسالاری که یکی از ساختارهای سنتی حاکم بر خانواده و جامعه است نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری روابط خانوادگی و اجتماعی ایفا کرده است. در این نظام، پدر در جایگاه رئیس خانواده، اختیارات گسترده‌ای در تصمیم‌گیری‌های مربوط به اعضای خانواده از جمله امر همسرگزینی فرزندان دارد. این ساختار نه تنها بر زندگی پسران، بلکه به ویژه بر سرنوشت دختران تأثیرات عمیقی گذاشته و آن‌ها را در موقعیتی تبعیض‌آمیز قرار داده است. در نظام پدرسالاری، انتخاب همسر برای فرزندان، به ویژه

دختران، کاملاً در اختیار پدر است. دختران به انتخاب پدر شوهر می‌کنند و پس از ازدواج خانه پدری را ترک می‌کنند. این موضوع نشان‌دهنده آن است که فرزندان به ویژه دختران، تقریباً هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارند. پولاک در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده است که دختر حتی بدون دیدن شوهر نیز، حق انتخاب ندارد، بلکه فقط بزرگترها اختیار وی را دارند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۴۵). یکی از مواردی که در سفرنامه‌ها دیده می‌شود دخالت‌نداشتن دختران در امر ازدواج و تصمیم‌گیری توسط والدین بود. کلارا کولیور معتقد است که: «بی‌آنکه نظرش را جويا شوند یا به اندیشه‌ها و آرزوهایش کاری داشته باشند در کودکی نامزدش می‌کنند و بی‌آنکه خود یا مردی را که قرار است همسرش شود بشناسد و ادار به ازدواجش می‌کنند» (رایس، ۱۳۸۳: ۷۸ و ۷۹). موزر نیز در این زمینه می‌نویسد که پدر دختر خود را مانند مال‌التجاره تصور می‌کند. به هر کسی که بیشتر تنخواه بدهد دخترش را به او می‌دهد به این معنی که با دختر هیچ‌وقت در باب شوهرکردن مشورت نمی‌شود (موزر، ۱۳۵۶: ۲۱۸). بنا به گفته ژوبر اطاعت کردن از پدر در ایران امری حتمی و سلطه‌وی کاملاً مستقر است؛ به طوری که فرزندان نهایت اطاعت و انقیاد را نسبت به پدر دارند (ژوبر، ۱۳۲۲: ۴۹)؛ بنابراین می‌توان گفت نظام پدرسالاری نوعی خودکامگی و تبعیض نقش جنسیتی در جامعه را تشویق می‌کند؛ علاوه بر این ازدواج در سنین پایین منجر به پیری زودرس دختران می‌شد؛ به طوری که کلود انه اشاره می‌کند ازدواج‌های زودرس بنیان خانواده‌ها را متزلزل می‌سازد. دختر بچه‌ها بین هشت تا ده سالگی شوهر می‌کنند و در یازده یا دوازده سالگی پزمرده و شکسته می‌شوند (کلود، ۱۳۷۰: ۲۶۹)؛ همچنین این ازدواج زود هنگام مانع رشد طبیعی دختران می‌شد و آن‌ها را از تجربه دوران کودکی و نوجوانی محروم می‌کرد. دالمانی در نوشته‌های خود اشاره می‌کند که: «خنده‌ها، بازی گوش‌ها و سرزندگی‌های دختران بر اثر هم آغوشی با شوهرانی خشن که آن‌ها را شرعاً ملک طلق خود می‌دانستند، از نوجوانی خفه و خاموش می‌شد» (دالمانی، ۱۳۷۸: ۳۵۸/۱). مورد دیگری که باید اشاره کرد این است که در جامعه ایران، تولد دختر برای خانواده‌ها نوعی ماتم تلقی می‌شد. خانم شیل در نوشته‌های خود به این موضوع اشاره می‌کند که:

«بزرگترین آرزوی هر زن جوان پس از ازدواج این است که چند پسر بزاید زیرا زاییدن دختر برای آن‌ها هیچ‌گونه ارزشی به بار نمی‌آورد و اصولاً در ایران هیچکس برای دختران قدر و قیمتی قائل نیست» (شیل، ۱۳۶۸: ۹۲).

۳-۷-۲. تأثیر ناآگاهی والدین و باورهای خرافی در سلامت کودکان

یکی از مسائل مهم و تأثیرگذار در عصر قاجار ناآگاهی والدین و باورهای خرافی رایج بود که تأثیرات عمیقی بر سلامت جسمی و روانی کودکان داشت. بسیاری از خانواده‌ها برای حل مشکلات خود به جای استفاده از روش‌های علمی و پزشکی به خرافات و باورهای سنتی متوسل می‌شدند. این باورها چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم سلامت و حتی جان کودکان را به خطر می‌انداخت. این موضوع نه تنها نشان‌دهنده تأثیر عمیق خرافات بر زندگی مردم آن دوره است، بلکه بیان‌کننده ناآگاهی گسترده و فقدان نظام آموزشی و بهداشتی مناسب برای مقابله با چنین چالش‌هایی است. به علت جهالت و نادانی والدین در مراقبت و پرورش کودکان، بسیاری از کودکان در همان سال‌های اولیه بیمار می‌شدند و جان خود را از دست می‌دادند. در سفرنامه‌های خارجی به موارد متعددی اشاره شده است که نشان‌دهنده ناآگاهی والدین از اصول پرورش و مراقبت از کودکان است؛ از جمله ویلز در سفرنامه خود به موردی اشاره می‌کند که در آن یک مادر ارمنی، کودک سالم خود را در کنار کودکی مبتلا به آبله خواباند و این کار باعث ابتلای کودک به آبله و مرگ او شد. پدر کودک نیز به دلیل اعتیاد و تنبلی از انجام واکسیناسیون فرزند خودداری کرد و این بی‌مسئولیتی منجر به مرگ کودک شد (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۹۴). پولاک نیز در سفرنامه خود نمونه دیگری از ناآگاهی مادران در درمان و مداوای کودکان را ذکر می‌کند که بنا به گفته وی «اگر بیماری سرخک را به حال خود بگذارند جریان عادی خود را طی می‌کند اما کودکان بیچاره را والدین با خوراندن مسهل و تنقیه عذاب می‌دهند که متعاقب آن بچه‌ها در اثر ابتلای به اسهال‌های مزمن و اسهال خونی هلاک می‌شوند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۶۵).

اعتقاد به قضا و قدر و درمان‌های خرافی نیز از دیگر مشکلاتی بود که سلامت کودکان را تهدید می‌کرد. بسیاری از مردم به جای مراجعه به پزشک از روش‌های سنتی

و خرافی استفاده می‌کردند. این روش‌ها نه تنها مؤثر نبودند، بلکه در برخی اوقات باعث تشدید بیماری و مرگ کودک می‌شدند. ویشارد در این زمینه در سفرنامه خود موردی را ذکر می‌کند که در آن کودکان زیر شش ماهه را در کنار جوی آب می‌شستند در حالی که دما زیر صفر را نشان می‌داد و در صورت بیماری یا مرگ کودک دلیل آن را چشم زخم می‌دانستند (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۳). ابراهیم بیگ مراغه‌ای نیز به باور مردم به قضا و قدر الهی در مواجهه با بیماری‌ها اشاره دارد. او در توصیف اقامت خود در شهر مرند می‌نویسد که تمام محلات شهر در غم و عزا به سر می‌بردند. وقتی پرسید علت چیست؟ پاسخ دادند که یک ماه است بالای آبله سراسر شهر را فراگرفته و هیچ خانه‌ای نیست که کودکی در آن بر اثر این بیماری از دست نرفته باشد. وی پرسید: «چند کودک تاکنون بر اثر این بیماری مرده‌اند؟» پاسخ دادند: «تا دیروز، ششصد کودک دفن شده‌اند و بیش از صد کودک نیز کور، معیوب یا علیل شده‌اند.» وقتی پرسید: «چرا آبله‌کوبی نکردید؟» گفتند: «ای بابا! چه آبله‌کوبی؟ این حرف‌ها سخن فرنگی‌هاست. این اتفاق به قضا و مشیت الهی تعلق داشت» (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۱۷۷).

مورد دیگری که در سفرنامه‌ها به آن اشاره شده است خوراندن تریاک به کودکان و ناآگاهی والدین از عواقب و نتایج آن است؛ بر اساس سفرنامه‌ها تعداد قابل توجهی از مردم ایران در آن زمان به تریاک اعتیاد داشتند (شین جوء، ۱۳۹۳: ۷۸؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۲۷۳/۱؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۲۱۹). اعتمادالسلطنه در خاطرات خود به موردی هولناک اشاره می‌کند که در آن یک زن باردار پس از مصرف هندوانه‌ای آلوده دچار مسمومیت شدید شده بود. پزشک معالج به جای درمان مناسب، شصت قطره «لودانوم» (تریاک) تجویز کرده بود که اگرچه اسهال بیمار را قطع کرد، اما منجر به مرگ جنین هفت‌ماهه در رحم مادر شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۹۱۱). کلنل بیت نیز با نگرانی به گسترش این معضل اشاره می‌کند که «کشیدن تریاک نه تنها بین مردان بلکه بین زنان و حتی بچه‌ها نیز رایج شده است. تأثیرات خطرناک و سوء اعتیاد برای سلامت جامعه ایران در آینده نزدیک نمودار خواهد شد» (بیت، ۱۳۶۵: ۶۲)؛ بنابراین باید گفت که این اعتیاد نه تنها سلامت جسمی و روانی کودکان را تهدید می‌کرد بلکه نسل آینده جامعه را نیز در معرض خطر قرار می‌داد.

۴. نتیجه‌گیری

در دوره قاجار، کودکان در ایران با انواع گسترده‌ای از خشونت مواجه بودند که این خشونت‌ها را می‌توان در سه دسته کلی خشونت مستقیم، خشونت ساختاری و خشونت فرهنگی تقسیم‌بندی کرد. این خشونت‌ها ناشی از ساختارهای ناعادلانه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه آن زمان بود و تأثیرات عمیقی بر زندگی و آینده کودکان داشت. این خشونت‌ها از طریق گزارش‌های سفرنامه‌نویسان خارجی که در آن دوره از ایران بازدید کرده‌اند، به خوبی مستند شده‌است. یکی از بارزترین اشکال خشونت در دوره قاجار، خشونت مستقیم علیه کودکان بود. این نوع خشونت شامل مواردی همچون قتل کودکان در جنگ‌ها و درگیری‌ها، فروش کودکان به‌عنوان برده یا نیروی کار و تنبیه بدنی در مکتب‌خانه‌ها می‌شد؛ در واقع کودکان به‌مثابه قشر ضعیف جامعه، قربانیان اصلی این خشونت‌ها بودند.

خشونت ساختاری نیز به شرایطی اشاره دارد که در آن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه به گونه‌ای طراحی شده‌اند که گروه‌های خاصی از جمله کودکان را در معرض آسیب قرار می‌دهند. در دوره قاجار، کودکان کار، فقر و سوء تغذیه، کمبود امکانات بهداشتی و آموزشی از جمله مصادیق خشونت ساختاری بودند. بسیاری از کودکان به‌دلیل فقر اقتصادی و کمبود امکانات مجبور به کار در شرایط سخت می‌شدند که این امر نه تنها باعث محرومیت آن‌ها از تحصیل و رشد طبیعی می‌شد، بلکه سلامت جسمی و روانی کودکان را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد.

خشونت فرهنگی نیز یکی از اشکال خشونت در دوره قاجار بود که تأثیرات عمیقی بر زندگی کودکان داشت. این نوع خشونت شامل پدیده‌هایی همچون کودک همسری، تبعیض جنسیتی و آسیب‌های جسمی و روانی بود. تبعیض جنسیتی باعث می‌شد که دختران از بسیاری از فرصت‌های آموزشی و اجتماعی محروم شوند؛ علاوه‌بر این ناآگاهی والدین و تسلط خرافات بر جامعه، باعث تداوم چرخه خشونت و محرومیت کودکان می‌شد. خشونت‌های اعمال‌شده بر کودکان در دوره قاجار، نه تنها باعث رنج و محرومیت آن‌ها می‌شد، بلکه آینده جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. برای بهبود شرایط کودکان در دوره قاجار، نیاز به تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی

و اجتماعی و همچنین افزایش آگاهی عمومی در مورد حقوق و نیازهای کودکان احساس می‌شد. این تغییرات می‌توانست زمینه‌ساز بهبود کیفیت زندگی کودکان و در نهایت پیشرفت جامعه باشد.

فهرست منابع

- ادموندز، سیسیل جان (۱۳۶۲)، *دو سفرنامه درباره لرستان*، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران: بابک.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۰)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اوین، اوژن (۱۳۶۲)، *سفرنامه اوژن اوین*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آزاد ارمکی، تقی، شعبان، مریم (۱۴۰۰)، «کودک موضوع بهداشت و سلامت در ایران: تحلیلی تاریخی از دوران قاجار»، *مجله حقوق پزشکی*، دوره ۱۵، شماره ۵۶، صص ۲-۹.
- بایندر، هنری (۱۳۷۰)، *سفرنامه هنری بایندر به کردستان، بین‌النهرین و ایران*، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: فرهنگسرا.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۵۱)، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمه حسن جوادی، تهران: خوارزمی.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۱)، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ماه ریز.
- برجیس، چارلز، برجیس، ادوارد (۱۳۸۴)، *نامه‌هایی از ایران (۱۸۲۸-۱۸۵۵ م.)*، ترجمه حسین اصغرنژاد و معصومه جمشیدی، تهران: نشر فرزاد روز.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه مهندس کردبچه، دو جلد، تهران: اطلاعات.
- بریتل بنک، ویلیام (۱۴۰۲)، *ایران در دوره قحطی (روایتی از دیدار شرق و سفر رفت و بازگشت ۱۸۳۷ م. / ۱۲۹۰ ه.ق.)*، ترجمه سیده فاطمه یاحسینی، تهران: شیرازه کتاب ما.
- بن تان، اگوست (۱۳۵۴)، *سفرنامه اگوست بن تان*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: سپهر.
- بیشوپ، ایزابلا (۱۳۷۵)، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مهتاب امیری، تهران: سهند.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تانکوانی، ژ. ام (۱۳۸۳)، *نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.

| بررسی و واکاوی پدیده خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار... | ۱۹۹

دالمانی، هانری رنه (۱۳۷۸)، *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، دو جلد، تهران: طابوس. دانوهو، مارتین هنری (۱۳۹۷)، *مأموریت به ایران (ایران در جنگ جهانی اول)*، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران: ققنوس.

دروویل، گاسپار (۱۳۸۸)، *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، تهران: نیک فرجام. دریفوس، هوبرت و رایینو، پل (۱۳۹۸)، *میشل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک با مؤخرهای به قلم میشل فوکو*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی. دنسترویل، ژنرال ماژور (۱۳۶۲)، *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمه حسین انصاری، با مقدمه علی دهباشی، تهران: فرزانه.

دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۱)، *ایران، کلمه و شوش*، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران. راولینسون، سر هنری (۱۳۶۲)، *سفرنامه راولینسون*، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران: آگاه. رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳)، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: نشر کتابدار. روستا، جمشید، شجاعی نیا، فائزه (۱۳۹۹)، «بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های خارجی‌ان عصر قاجار»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۲۰۶-۲۳۶.

ریچاردز، فردریک چارلز (۱۳۷۹)، *سفرنامه ریچاردز*، ترجمه مهین دخت صبا، تهران: علمی و فرهنگی. ژوبر، پ.ا (۱۳۲۲)، *مسافرت به ارمنستان و ایران*، ترجمه محمود هدایت، بی‌جا: تابان. شیل، لیدی (۱۳۶۸)، *سفرنامه لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نو. شین جوء، سوزوکی (۱۳۹۳)، *سفرنامه سوزوکی شین جوء در فلات ایران*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینجی ئه اورا، تهران: طهوری.

علیزاده، زهرا، حمیدی، سمیه (۱۴۰۳)، «واکاوی پدیده خشونت و کنش‌های خشونت‌آمیز در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه اسلاوی ژیتک»، *فصلنامه تاریخ ایران بعد از اسلام*، دوره ۱۵، شماره ۳۹، صص ۱۵۵-۱۸۱.

فلاندن، اوژن (۱۳۵۶)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نور صادقی، تهران: اشراقی. قاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷)، *مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، ویراسته هاشم بناء پور و رضا پورجوادی، تهران: نشر دانشگاهی.

کاگه آکی، اویا (۱۳۹۳)، *سفرنامه ایران و ورارود*، ترجمه هشام رجب‌زاده و کینجی ئه اورا، تهران: طهوری. کرزن، جورج ناتائیل (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، دو جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. کلود، آنه (۱۳۶۸)، *اوراق ایرانی (خاطرات سفر کلود آنه در آغاز مشروطیت)*، ترجمه ایرج پروشانی، تهران: معین.

کلود، آنه (۱۳۷۰)، *گل‌های سرخ اصفهان*، ترجمه فضل‌الله جلوه، تهران: روایت. کمبل، سرجان (۱۳۸۴)، *دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل نماینده انگلیس در دربار*

- ایران سال‌های ۱۸۳۴ - ۱۸۳۳ م)، ترجمه ابراهیم تیموری، دو جلد، تهران: دانشگاه تهران.
- کورف، بارون فیودور (۱۳۷۲)، *سفرنامه بارون فیودور کورف*، ترجمه اسکندر ذبیحیان، تهران: فکرروز.
- گروته، هوگو (۱۳۶۹)، *سفرنامه گروته*، ترجمه مجید جلیل‌وند، تهران: مرکز.
- مالکوم، ناپیر (۱۳۹۳)، *سفرنامه یزد*، ترجمه علی محمد طرفداری، یزد: مهر پادین
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۴۴)، *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*، تهران: پیک ایران.
- موزر، هنری (۱۳۵۶)، *سفرنامه ترکستان و ایران*، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران: سحر.
- مونس‌الدوله (۱۳۸۰)، *خاطرات مونس‌الدوله*، به کوشش سیروس سعدونیان، تهران: زرین.
- نوری، مسعود (۱۳۸۶)، «خشونت خانگی علیه کودکان»، *مجله حقوق بشر*، سال سوم، شماره ۱، پیاپی ۴ و ۵، صص ۳۵ - ۵۴.
- واتسن، رابرت گرانت (۱۳۵۶)، *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: سیمرخ.
- وستون، هارولد اف، برد، اف ال (۱۳۷۶)، *گشت‌وگذار در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مظهری کرمانی، تهران: جانان
- وولفسن، مادام ا.س. (۱۳۰۹)، *ایرانیان در گذشته و حال*، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تهران: خاور.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳)، *بیست سال در ایران*، مترجم علی پیرنیا، تهران: نوین.
- ویلز، چارلز جیمز (۱۳۶۸)، *ایران در یک قرن پیش*، ترجمه غلامحسین قراگزلو، بی جا: اقبال.
- ییت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵)، *خراسان و سیستان*، ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران: یزدان.

Foucault, Michel (1980), *The History of Sexuality, Volume I: An Introduction*, Translated by Robert Hurley, New York, Vintage/Random House.

Galtung, Johan & Fischer, Dietrich (2013), *Pioneers of peace Research*, Heidelberg: springer

Johnson, John (1818), *A journey from india to england through persia, georgia, russia, poland and prussia in the year 1817*, London: Longman, Hurst, Rees, Orme and Brown.

Transliteration

- Allemagne, Henry Rene d (2009), *Du Khorassan au pays des Backhtiaris: trois mois de voyage en Perse*, translated by Gholamreza Samiei, two volumes, Tehran: Tūs.
- Anet, Claude (1989), *Feuilles persanes*, translated by Iraj Parushani, Tehran: Mo'in.
- Anet, Claude (1991), *The Red Flowers of Isfahan*, translated by Fazlollah Jelveh, Tehran: Narration.
- Aubin, Eugene (1983), *La perse daujourd Hui Iran mesopotamie*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Zavvār.
- Bin.er, Henry (1991), *Au kurdistan en Mesopotamie et en perse*, translated by Keramatollah Afsar, Tehran: Farhangsarā.
- Bishop, Isabella Lucy Bird (1996), *Jurneys in Persia and Kurdistan*, translated by Mehrab Amiri, Tehran: Sahand.
- Bontemps, Charles Auguste (1354), *The Travelogue of August Bontemps*, translated by Mansoureh Ettehadieh, Tehran: Sepehr.
- Brittlebank, William (2023), *Persia during the Famine*, translated by Seyyedeh Fatemeh Yahseni, Tehran: Širāzeh Ketāb Mā.
- Brown, Edward Granville (1972), *Letters from Tabriz*, translated by Hassan Javadi, Tehran: k̄ārazmī.
- Brown, Edward Granville (2002), *A Year amongst the Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Māhrīz.
- Brugsch, Heinrich Karl (1988), *Reise Der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien*, translated by Mohsen Kordbacheh, two volumes, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Brugsch, Heinrich Karl (1995), *Brugsch, Heinrich Karl*, translated by Majid Jalilvand, Tehran: Markaz.
- Burgess, Charles Henry (2005), *Letters from Iran (1828-1855 AD)*, translated by Hossein Asgharnejad and Masoumeh Jamshidi, Tehran: Farzān Rūz Publishing.
- Campbell, John (2005), *The last two years the diaries of sir John N.R. Campbell, British envoy to the court of persia 1833 - 1834*, translated by Ebrahim Teimuri, two volumes, Tehran: University of Tehran.
- Curzon, George Nathaniel Curzon (1994), *Persia and the Persian question*, two volumes, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Dieulafoy, Jane (1992), *Iran, Chaldea and Susa*, translated by Ali Mohammad Farahvashy, Tehran, University of Tehran.
- Donohoe, Martin Henry (2008), *with the Persian expedition*, translated by Shahla Tahmasebi, Tehran: Qoqnūs.
- Dreyfus, Hubert L (2019), *Michel Foucault, beyond structuralism and hermeneutics*, translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Ney.
- Drouville, Gaspard (2009), *Voyage en Perse, fait en 1812 ET 1813, 3rd Ed*, translated by Javad Mohii, Tehran: Nīk Farjām.
- Dunsterville, Lionel Charles (1983), *The Adventures of Dunsterforce*, translated by Hossein Ansari, with an introduction by Ali Dehbashi, Tehran: Farzān.
- Edmonds, Cecil John (1983), *Lur, Luristan, Notes on Luristan and travles in Luristan and Arabistan*, translated by Eskander Amanollahi Baharvand and Leily Bakhtiar, Tehran: Bābak.
- E'temād ul-Saltāneh, Moḥammad Ḥassan k̄ān (1971), *Rūznāmeḥ-ye k̄āterāt-e Moḥammad Ḥassan k̄ān*, with an introduction by Iraj Afshar, Tehran: Amīr Kabīr.
- Flandin, Eugene Napoleon (1977), *Voyage en perse*, translated by Hossein Noor Sadeghi, Tehran: Ešrāqī.
- Ghasemi Pooya, Eqbal (1998), *New Schools in the Qajar Period: Founders and*

- Pioneers, edited by Hashem Banapoor and Reza Pourjavadi, Tehran: University Press.
- Grothe, Hugo (1980), *Wanderungen in persien*, translated by Majid Jalilvand, Tehran: Markaz.
- Hommond Rice, Clara colliver (2004), *Persian women*, translated by Asadollah Azad, Tehran: Našr-e Ketāb-dār.
- Joubert, P.A. (1999), *Travels to Armenia and Iran*, translated by Mahmoud Hedayat, N.p: Tabān.
- Shinju, Suzuki (2014), *Perushiya kogen rioko-ki*, translated by Hashem Rajabzadeh and Kinji Aura, Tehran: ṭahūrī.
- Korf, Fedor Fedorovich (1993), *The Travelogue of Baron Fedor Korf*, translated by Eskandar Zabihian, Tehran: Fekr-e Ruz.
- Malcolm, Napier (1994), *The Travelogue of Yazd*, translated by Ali Mohammad Tafari, Yazd: Mehr Pādīn.
- Marāghehē, Zeīn ul-‘Abedīn (1965), *Sīāhat-Nāmeḥ*, Tehran: Peīk-e Iran.
- Moser, Henry (1977), *The Travelogue of Turkestan and Iran*, translated by Ali Motarjem, edited by Mohammad Golban, Tehran: Sahar.
- Mūnes ul-Dawlah (1981), *kāṭerāt-e Mūnes ul-Dawlah*, edited by Sirus Saadvaundian, Tehran: Zarrīn.
- Oba, Kako (2014), *A Travel oguethe trip to Iran and the transoxiana Travels of Kageaki (Kako) Oba(1910)*, translated by Hesham Rajabzadeh and Kinji Aura, Tehran: ṭahūrī.
- Orsolle, Ernest (1983), *Le Caucase et La perse*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Polak, Jakob Eduard (1989), *Persien*, translated by Keikavous Jahandari, Tehran: kārasmī.
- Rawlinson, Henry Creswicke (1983), *Notes on a March From Zahab to the foot of Zagros, alongThe Mountain of khuzistan, (Susiana) and from Thence ThroughThe Province of Luristan To Kermanshah in The Year 1836*, translated by Eskandar Amanollahi Baharvand, Tehran: Āgah.
- Richards, Frederick Charles (1999), *A Persian Journey*, translated by Mahin Dokht Saba, Tehran: Scientific and Cultural.
- Shiel, Lady Mary (1989), *Glimpeses life and Manners in Persian*, translated by Hossein Aboutorabian, Tehran: Nū.
- Tancoigne, J. M. (2004), *Lettres sur la perse ET la Turquie d' Asia*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Chešmeh.
- Watson, Robert Grant (1977), *History of Iran during the Qajar Period*, translated by A. Vahid Mazandarani, Tehran: Sīmorgh.
- Weston, Harold F. and Bird, F. L. (1997), *Modern Persia and its Capital and an account of an ascent of mount Demavand*, translated by Ali Asghar Mazhari Kermani, Tehran: jānān.
- Wills, Charles James (1989), *In the land of the lion and sun, or Modern Persia: being experiences of life in Persia during a residence of fifteen years in various parts of that country from 1866 to 1881*, translated by Gholam Hossein Qaragozlu, N.p: Eqbāl.
- Wishard, John G (1984), *Twenty years in Persia; a narrative of life under the last three shahs*, translated by Ali Pirnia, Tehran: Novīn.
- Wolfensohn (1999), *Persia past and present*, translated by Mirza Hossein Khan Ansari, Tehran: kāvar.
- Yate, Charles Edward (1986), *Khurasan and sistan*, translated by Qodratollah Roshani and Mehrdad Rahbari, Tehran: Yazdān.

Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)

Extensive Abstract

Introduction: Violence against children is a deeply rooted phenomenon in the Iranian history. It took various forms during the Qajar period, ranging from murder and exploitation to deprivation of basic needs. Foreign travelogues from the Qajar era serve as valuable sources for examining this issue, as they document different aspects of children's lives, including structural, cultural, and direct violence against them. This study employs a descriptive-analytical approach, along with Johan Galtung's theory of violence (encompassing direct, structural, and cultural violence), to analyze instances and perpetuating factors of violence against children during this period. The central research question is: What forms did violence against children take in the Qajar era, and what factors contributed to its formation and persistence? By examining foreign travelogues and matching them against Galtung's theory, this research seeks to address the existing gaps in the literature.

Method: This study is designed to explore the factors and types of violence against children in the Qajar period, based on Johan Galtung's theory. It adopts a descriptive-analytical approach and was carried out using library-based research methods.

Findings: Children in the Qajar era were silent victims of structural, cultural, and direct violence. Research indicates that they were subjected to various forms of violence, including murder, physical punishment, sale into slavery, forced labor, and deprivation of education. Widespread poverty, an unjust economic system, and political instability exacerbated these conditions. Foreign travel writers who visited Iran during this period documented these harsh realities in detail. Gender discrimination against girls, early marriages, and superstitious beliefs also constituted hidden forms of violence against children. These conditions not only affected the lives and wellbeing of children at the time but also had long-term negative impacts on Iran's social structure.

Discussion and conclusion: Violence against children in the Qajar era was a multidimensional phenomenon, manifesting itself in direct forms (murder, physical punishment), structural forms (poverty, child labor), and cultural forms (gender discrimination, superstitions). These forms of violence stemmed from dysfunctional political structures, unjust economic systems, and discriminatory social norms. Foreign travelogues effectively documented these realities, demonstrating that children were the primary victims of this system. Investigating this issue not only sheds light on a dark chapter of the Iranian history but also provides a deeper understanding of the effects of systematic violence on traditional societies.

Keywords: Violence, Johan Galtung, Children, Foreign travelogues of the Qajar era.

Cultural History Studies

Research Journal of Iranian Society of History

Vol. 16, No. 62, Winter 2025
ISSN: 2008-9945 – e-ISSN: 2783-2120

Publisher: Iranian Society of History

According to the letter No 179862, dated 3 December 2011 of the Commission for Scientific Publications of the Ministry of Science, Research and Technology, Cultural History Studies Quarterly has been accredited as a scientific - research Journal.

Managing Director: Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Editor – in – Chief: Abbas Ghadimi Gheidari, Professor of history, History Department, university of tabriz

Internal Manager: Azam Riahi, Assistance professor, history of Iran, Farhangian University

Executive Expert: Fatemeh Najafi

Editor: Fatemeh Najafi

Translator of Abstract: Sajjad Sepehri Nia, Sayyed Mehdi Hoseini Taghi Abad

Lay out and Graphic: Morteza Ensafmanesh

Editorial Board:

Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Abbas Ghadimi Gheidari / Professor in Contemporary history of Iran and Iranian historiography, university of tabriz

Abass Boroumand alam / Associate Professor in Contemporary History of the Islamic World, History of North Africa, Modares university

Abbas Ahmadvand / Associate Professor in History and civilization of Islamic nations, Shahid Beheshti University

Ahmad Reza khezri / Professor in History of Iran, Tehran University

Ali Mohammad Valavi / Professor in History of Islam, Alzahra University

Gholamali Pashazadeh / Associate Professor in History of Qajar and Ottomans, Tabriz University

Hasan Hazrati / Associate Professor in Ottoman history , Middle Eastern History, Islam history, University of Tehran

Hooshang KHosrobeigi / Professor in History of Iran/Mongolia's empires, History Department of Payam-e- Noor Tehran

Jamshid Noroozi / Associate Professor in History of Iran/History of India, Alzahra University

javad heravi / Associate Professor in History of Iran, Islamic Azad University•Science And Research

Magnsoud Ali Sadeghi / Associate Professor in History of Iran, Tarbiat Modares University

Mohsen Rahmati / Professor in History of Iran, khoramabad University

Nasrallah Pourmohammadi Amlashi / Professor in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University

Noz'hat Ahmadi / Associate Professor in History of Iran, Esfahan University

Shahram Jalilian / Professor in History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz

Shahram Youseffifar / Professor in History of Iran, University of Tehran

Soheila Shahshahani / associate professor of anthropology, Shahid Beheshti University

Address: No. 10, Floor. 4, National Library and Archives of IRI. End of Shahid Hesari St.

Haghani BLV. Tehran, Iran.

Fax: +989904142687

E-mail: chistorys.ir@gmail.com

Website: www.chistorys.ir



Institute of Cultural and Social Studies



The Iranian Society of History